

# وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی  
آیلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۹ و ۱۰ (آردیجیل صایی ۶۷ و ۶۸)  
سال ششم شماره ۹ و ۱۰ (شماره مسلسل ۶۷ و ۶۸)

آذر و دی ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله بهیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

## VARLIQ

Monthly  
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL  
6th Year No. 9, 10 (Serial No 67, 68)  
Dec, Jan 1985

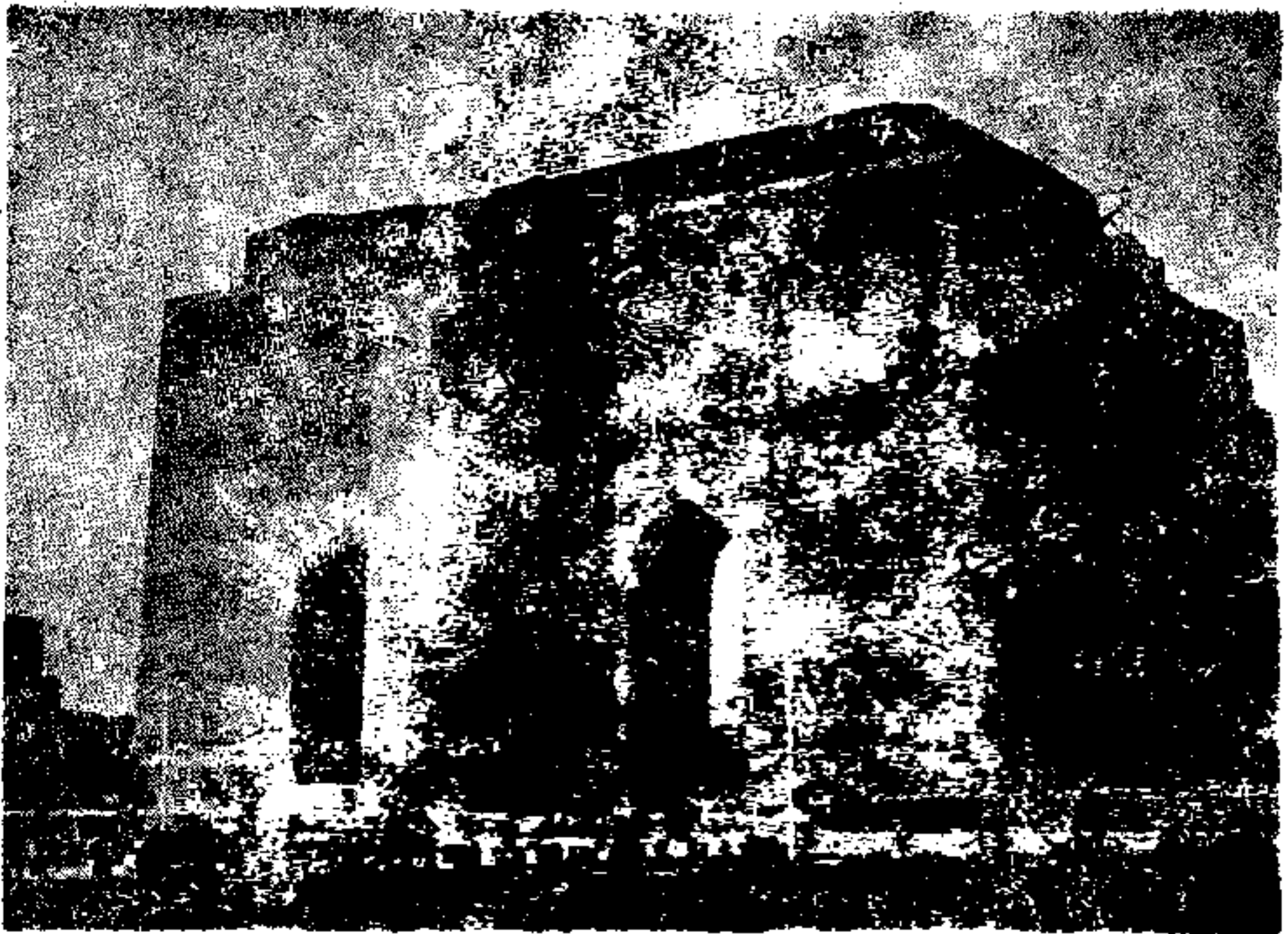
Address Veli—ASR Ave. Bidi Str. No. 17  
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

## ایچینده کیلر

(فهرست)

- |    |                                                                     |
|----|---------------------------------------------------------------------|
| ۳  | ۱- دیباچه‌ای بر منشور شیطان: دکتر حمید نطقی                         |
| ۱۹ | ۲- رباعیاتی از تسیمی: دکتر جواد هیئت                                |
| ۲۱ | ۳- ملا رفیع قزوینی: پرفسور غلامحسین بیگدلی                          |
| ۳۰ | ۴- ایچینده: سونمز                                                   |
| ۴۱ | ۵- حضرت محمد (ص) ین اوگودلری: ج. هیئت                               |
| ۴۲ | ۶- آنادولیمیز و ملی وارلیقیمیز اوغروندا خاطره‌لر (۱۰): م. ع. فرزانه |
| ۴۱ | ۷- شعر: ب. وهایزاده                                                 |
| ۴۲ | ۸- ضائب تبریزی کیست (۳): حمید سید نقوی (حامد)                       |
| ۵۵ | ۹- آینه‌لیق شرابی: جهان‌شاه خدیوی خلخالی                            |
| ۵۶ | ۱۰- غزل: پختیار                                                     |
| ۵۷ | ۱۱- شیرین دیل: حمید سید نقوی (حامد)                                 |
| ۵۸ | ۱۲- وارلیق: محمد حسین ملجی (طوقان)                                  |
| ۵۹ | ۱۳- وارلیق مجله‌سی نین بیرینجی جدولی: ثمرینی                        |
| ۶۱ | ۱۴- بی‌خانمان: ابوالقاسم حالت                                       |
| ۶۲ | ۱۵- آتالارسوزو: منظوری خامنه‌ای                                     |
| ۶۴ | ۱۶- حق عاشقلاریمیزدان «ویسل» ین حیاتی: ح. م. ساوالان                |
| ۷۲ | ۱۷- گلن مکتوبلار                                                    |
| ۷۴ | ۱۸- استاد شهریارا خطاب: افشار                                       |
| ۷۶ | ۱۹- جیه‌دن (خوشتانیمیز): رضا اورمان                                 |
| ۷۷ | ۲۰- قاراقیش: دوکتور حمید نطقی                                       |
| ۷۸ | ۲۱- توخارقانلی عاشق عباس (۳): علی کمالی                             |
| ۹۴ | ۲۲- من کیم: میر هدایت حصاری                                         |
| ۹۵ | ۲۳- روزنامه مکافات (خوی): صمد سرداری‌نیا                            |



ارک تبریز

## وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جواد هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه پیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۳۵۱۱۷

---

چاپ کاویان - میدان بهارستان

قیمت ۱۵۰ ۱۱



# وارلیق

آفاق نور کجه و فارسجا فرهنگي نشره  
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و ترکی

آلتینجی ایل - آذر و دی ۱۳۶۳ شمسی

دوکتور حمید نطقى  
=====

## دینا هیه ای بر منشور شمسیتان

نژادپرستی از شومترین بلاهاست که بر کشوری می تواند مسلط شود. به عنوان مقدمه بررسی کوتاهی که در باب ریشه های کهن این بیماری در سرزمین ما تقدیم خواهد شد، با استفاده از نظرات و گواهیهای دانشمندان در اینجا به مردود بودن نژادپرستی از نظر دین اسلام و دانش امروز اشاره خواهیم کرد. امید است این نقل قولها عطف<sup>نظر</sup> دقیق تر به بررسی مورد بحث آینده را آسانتر سازد. دکتر حمید نطقی

نظریه نژادپرستی از نظر اسلام، انسانیت و دانش بی هیچ تردیدی مردود است. در سوره مبارکه روم در آیه های ۲۱ و ۲۲ چنین آمده :

و من آیاتیه ان خلق لکم من انفسکم  
ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودّة  
و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (۲۱)

و من آیاتیه خلق السموات و الارض و اختلاف  
السیّنتکم و اللوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین (۲۲)

ترجمه این آیات در تفسیر المیزان استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه (به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی جلد ۱۶ صفحات ۲۴۴ و ۲۶۱) چنین آمده است :

" و یکی از آیات او اینست که برای شما از خود شما همسران درست کرد تا بسوی آنان میل کنید. آرامش گیرید و بین شما مودت و رحمت قرار داد

و در همین آیت ها هست برای مردمی که تفکر کنند (۲۱).

و یکی از آیات او خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهایتان است که در اینها آیاتی است برای دانندگان (۲۲) - " .

در سوره مبارکه نساء نیز آیه نخست چنین است :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا .

یعنی :

ای مردم از خدایتان بترسید . خدائی که همه شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت و بترسید از خدائی که بنام او از همدیگر خواهشها می کنید و بترسید از قطع رحم که خدا مراقب شماست .

(تفسیر المیزان - ترجمه استاد محمد رضا صالحی کرمانی جلد ۴ ص ۲۲۹)

همانگونه که ملاحظه می شود بشر از یک نفس واحد به وجود آمده و همه مردم و این همه توده های مردوزن تنها از این خانواده جدا شده اند .

در سوره بقره نیز در آیه ۱۳۶ چنین می فرماید :

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَآسَافَ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفِِّرُ عَنْ بَیِّنٍ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

یعنی :

" بگوئید ایمان آورده ایم بخدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه برای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (قبائل بنی اسرائیل) نازل گردید و آنچه به پیغمبران از طرف پروردگارشان داده شد ما هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم و تسلیم خدا هستیم ."

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد ناصر مکارم شیرازی جلد ۱ ص ۴۳۱)

در این آیه شریفه دقت خوانندگان را به خصوص باید به معنی ژرف "هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم" جلب کرد .

در آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات چنین فرمود :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ

جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ  
عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .  
یعنی :

هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره‌هایی  
بزرگ و تیره‌هایی کوچک کردیم تا یکدیگر را بشناسید نه اینکه یکدیگر  
فخر کنید و فخرو کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی تر شما  
با تقوی تر شماست که خدا دانای باخبر است.

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی

جلد ۱۸ صفحه ۵۰۹)

برای استفاده بیشتر تفسیری را که استاد علامه مرحوم سید محمد حسین

طباطبائی برای این آیه نگاشته اند از تفسیر المیزان عیناً می آوریم :

" کلمه شعوب جمع شعب به کسر ه شین و سکون عین است به طوری که

مجمع البیان گفته به معنای قبیله بزرگی از مردم است مانند قبیله

ربیع و مضر (در عرب) و کلمه قبائل جمع قبیله است که جمعیتی کوچکتر از

شعب است و تیره‌ای از آن است مانند تیم که یکی از مضر است .

بعضی هم گفته اند مطلب به عکس است و شعوب جمعیت‌های کمتر از قبائل

است ، بطوری که چند شعب یک قبیله را تشکیل می دهد . اگر این جمعیت‌ها را

شعب خوانده اند چون از یک قبیله منشعب می شوند ، راغب می گوید شعب

عبارت است از قبیله‌ای که از یک قبیله دیگر منشعب گردد و جمع آن شعوب

می آید و در کلام خدای عزوجل هم آمده : شعوبا و قبائل .

و اما کلمه شعب در مورد زمین عبارت است از دامنه چند دره که اگر از

طرف دامنه نگاه کنی به نظرت می رسد یک زمین است که در آخر چند شقه شده و

اگر از طرف دره‌ها نگاه کنی به نظرت می رسد که چند تکه زمین است که در آخر

یکی شده و لذا بعضی گفته اند این کلمه هم بجای کلمه اجتماع استعمال می

شود مثلاً می گویی " شعبت " یعنی من جمع شدم و هم بجای تفرقه استعمال

می شود . مثل اینکه می گویی " شعبت " یعنی من جدا شدم . این بود گفتار راغب

بعضی دیگر گفته اند شعوب به معنای نژادهای غیر عرب از قبیل ترک و

فارس و اردو و آفریقایی و امثال اینهاست و کلمه قبائل به معنای

تیره‌های عربی است و ظاهراً مال این قول به یکی از همان دو قول قبلی است

و بزودی در بحث روایتی آینده تتمه این گفتار می آید ان شاء الله تعالی .

مفسرین گفته اند آیه شریفه در این مقام است که زیر آب تها خربه انساب

را برند، و بنا بر این مراد به جمله " من ذکر و انثی " آدم و حوا خواهد بود و معنای آیه چنین می شود: که ما مردم را از یک پدر و یک مادر آفریدیم و همه شما از آن دوتن منتشر شده اید. چه سفیدتان، چه سیاهتان، چه عربتان چه عجمتان. و ما شما را شعبه ها و قبیله های مختلف کردیم نه برای اینکه طائفه های از شما به سائیرین برتری و کرامت داشت بلکه صرفاً برای این بود که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و موصلات معاملاتتان بهتر انجام گیرد. چون اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتاً یکدیگر را شناسند رشته اجتماع از هم می گسلد و انسانیت فانی می گردد. پس غرض از اینکه مردم را شعبه شعبه و قبیله قبیله کردن این بود، نه اینکه یکدیگر تفاخر کنند، تفاخر به انساب و تفاخر به پدران و مادران.

و بعضی از مفسرین گفته اند مراد به ذکر و انثی مطلق مرد و زن است و آیه شریفه در این مقام است که مطلق تفاضل به طبقات به سفید پوستی و سیاه پوستی به عربیت و عجمیت و به غنی و فقر و به بردگی و مولائی و به مردی و زنی را از بین ببرد. و معنای آیه این است که: هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم پس هر یک از شما انسانی هستید متولد از دو انسان و از این جهت هیچ فرقی با یکدیگر ندارید و اختلافی هم که در بین شما هست و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده اختلافی است مربوط به جعل الهی نه به کرامت و فضیلتی که در بین بعضی از شما بر بعضی دیگر باشد، بلکه برای این است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماعتان کامل شود.

بعضی دیگر از مفسرین یعنی صاحبان همان وجه اول به این تفسیر اعتراض کرده اند: به اینکه آیه شریفه در این سیاق است که تفاخر به انساب را از بین ببرد و آنرا نکوهش کند به شهادت اینکه می فرماید: " وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا " و ترتیب این فرض بنا بر این وجهی که شما ذکر کردید روشن نیست. چون بنا بر وجه شما سخن از مذمت تفاخر به حسب و نسب در بین نمی آید شما می گوئید آیه در صدد الغای مطلق تفاضل است ولی ممکن است به این معترض گفته شود که اختلاف در انساب هم یکی از مصادیق اختلاف طبقاتی است و بنا بر وجه بالا برای این اساس است که می گوید آیه در صدد نفی اختلاف طبقاتی بتما می مصادیق آن است. و هم چنانکه ممکن است تفاخر به انساب را نفی و مذمت کنیم به این دلیل که همه انساب و دودمانها منتهی به یک مرد و زن می شود و تما می

مردم در این پدر و مادر شریکند. همچنین ممکن است همین مطلب را نفی و مذمت بکنیم به این دلیل که هر انسانی متولد از دوا انسان می شود و همه مردم در این جهت شریکند.

ولی حق مطلب این است که جمله: "وجعلناکم شعوبا و قبائل" اگر بگوئیم ظهور در مذمت تفاخر بخصوص انساب دارد وجه اول وجهی تراست و گرنه وجه دوم بهتر است، چون عمومی تراست.

"ان اکرمکم عندالله اتقاکم"، این جمله مطلبی جدید را بیان می کند و آن عبارت است از این است که چه چیزی نزد خدا احترام و ارزش دارد. تا قبل از این جمله می فرمود: مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند و هیچ اختلافی و فضیلتی در بین آنان نیست. کسی بر کسی برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله است تنها باین منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند تا اجتماعی که در بین شان منعقد شده نظام بپذیرد و ائتلاف در بین شان تمام گردد. چون اگر شناسائی نباشد نه پای تعاون در کار می آید و نه ائتلاف. پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این بوده این که یکدیگر تفاخر نکنند. یکی به نسب خود ببالد. یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی بخاطر همین امتیازات موهوم دیگران را دربند بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند و یکی برد دیگری استعلا و بزرگی بفروشد و در نتیجه کار بشر بدینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را برگزند و حرث و نسل را نابود نموده همان اجتماعی که دواي دردش بود درد بی درمانش بشود. در این جمله می خواهد امتیازی که در بین آنها باید باشد بیان کند اما نه امتیاز موهوم. امتیازی که در نزد خدا امتیاز است و حقیقتا کرامت و امتیاز است.

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد سید باقر موسوی همدانی جلد ۱۸)

از صفحه ۵۱۵ تا ۵۱۸

نتیجه آنکه برتر شمردن تیره ای بر تیره دیگر و فلان نژاد بر دیگر نژادها در اسلام جائی ندارد و بعلاوه درباره رفتار انسانی دستور الهی چنین است:

یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم، عسی ان یکونوا خیراً منهم و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیراً منهم و لا تلمزوا انفسکم و لا تنابزوا

بِالْألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإيمان ومن لئس  
 يتَّب فاولئک هم الظالمون (سوره مبارکه حجرات آیه ۱۱)  
 در تفسیر المیزان (جلد ۱۸ از صفحه ۵۰۸ بعد) درباره این آیه  
 چنین می خوانیم :

" کلمه سخریه که مبداء اشتقاق کلمه "تسخیر" است ، به معنای استهزا است  
 و استهزا عبارت است از اینکه چیزی بگوئی که با آن کسی را حقیر و خوار  
 بشماری ، حال چه چنین چیزی را به زبان بگوئی و یا به این منظور اشاره ای  
 کنی و یا عملاً تقلید طرف را در آوری بطوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع  
 از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید در آورده بختند ، کلمه قوم به معنای جماعت  
 است که البته در اصل به معنای جماعتی از حالند و شامل زنان نمی شود .  
 چون مردانند که به امور مهمه قیام می کنند نه زنان و این معنادر آیه مراد به  
 کلمه (قوم) است چون در همین آیه زنان را در مقابل لفظ قوم قرار داده ،  
 آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید :  
 هیچ کسی را مسخره نکنید ، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر  
 باشد ... "

" کلمه لمز ( در : ولا تلمزوا انفسکم ) که مصدر تلمزوا است  
 به معنای این است که مسلمانان در یک مجتمع زندگی می کنند و در حقیقت  
 همه از همند و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت تفبالاسری است که بصورت  
 خودت می افتد پس باید از لمزدیگران بطور جدی احتراز جست ... همانطور  
 که حاضر نیستی دیگران عیب ترا بگویند ... "

" کلمه تبز ( در : ولا تنابزوا باللقاب بئس الاسم الفسوق  
 بعدالایمان ) بصدای بالای نون و باء به معنی لقب است ، بطوری که  
 گفته اند به معنی لقبهای زشت است پس تنابز که باب تفاعل و طرفینی  
 است به معنای اینست که مسلمانان به یک دیگر لقب زشت دهند مثل اینکه  
 این به او بگوید حسن تبه کار ... حسن سفید و امثال آن ... و مراد اسم  
 در جمله بئس الاسم الفسوق ذکر است ، از این باب است که در فارسی هم  
 می گوئیم اسم فلانی به سخاوت در رفته یعنی ذکرش سر زبانهاست و بنا  
 بر این معنای بئس الاسم ، بئس الذکر است ، یعنی بدذکری است ذکر مردمی  
 که ایمان آورده اند به فسوق و اینکه آنان را به بدی یاد کنی ، چون مؤمن  
 بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود و به او طعنه  
 زده نشود و چیزی که اگر بشنود نا راحت شود درباره اش گفته نیاید مثلاً

نگویند پدرش چنین و یا مادرش چنان بوده."

"ممکن هم هست مراد به کلمه اسم سمت و علامت باشد و معنی جمله چنین باشد که بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری و به علامتی زشت یادش کنی."

به دنبال همین آیه شریفه است که اندکی فرا تر سخن از شناسائی متقابل اقوام و قبول همدیگر و نهی از تفاخر و برتری جوئی می رود.  
(آیه شریفه سیزدهم که ذکر آن رفت.)

با در نظر گرفتن این دستورها اینک نمونه را از "تاریخ ادبیات ایران" (تالیف دکتر ذبیح الله صفا، جلد ۵، بخش یکم، تهران ۱۳۶۲ صفحه ۶۳) با هم بخوانیم: (تاکیدها از ماست).

"... اگر کسی همه فصلهای این مجلد را به دقت بخواند خواهد دید در دوره‌یی که تصور می‌کنیم ایران از قید اسارت زردپوستان آسیای مرکزی رسته بود، چگونه گرفتار مصیبت‌کسانی شد که ترک‌تر از ترک بودند قبائل و اقوام مختلفی که همان درختخوئیها و همان سنتهای ترکمانان و حتی زبان و اصطلاحهای لشگری و کشوری آنان را بی‌کم و کاست در این عهد بگار بردند... باز خواهید دید در دوره‌یی که وحدت ایران پس از زمانهای دراز دوباره بدست آمده بود، ایرانیان برای نگاهداشت ادب و اندیشه‌های نیاگان خود چگونه در یوزه‌گر ترکان عثمانی و گورکانیان هند گردیدند."

البته خوانندگان دریافته‌اند که مراد دوره صفویه است. استاد مذکور در یک صفحه بعد در مورد روزگاران پیشتر چنین می‌گوید:  
(تاکیدها از ماست).

"... بعد از آن دور چیرگی ترکمانان سلجوقی و هنگامه ایلغار مغول و تاتار فراز آمد تا کردند آنچه تازی نکرد و بردند آنچه غز و کیماک و قراختای و قبیاق نبرد! پس از آنها فرماندهان پراکنده بد فرجام ایرانی و سپس جبار خون آشام جغتائی سرزمین ایران را در زیر سم اسبان خود کوفتند و آنگاه فرزندان آن ستمکار به باد افراهِ بدکرداری های پدر گرفتار شده بجان هم افتادند و دوره‌یی نو از گیرو دارستیزه و پیکار پدید آوردند و ترکمانان سپیدگوسپند نیز در این ترک جوشیها با آنان یار شدند تا سرانجام شاه اسماعیل صفوی به دستیاری سرخ کلاهان این سد سدید را شکست...."

از این 'گرفتاری به یادافراه بدکرداری' پدران نمونه‌ای دیگر (از همین کتاب "تاریخ ادبیات در ایران") می‌آوریم، تا مشاهده شود از این تبلیغ شوم و اندیشه کج چه نتایج مرگباری بدست آمده است: ... هنگامی که امیر یاراحمد اصفهانی معروف به "نجم ثانی" دومسین وزیر شاه اسمعیل صفوی ازبکان ماوراءالنهر را هرجا می‌یافت به دار بوار می‌رسانید، آنان چنین می‌گفتند: "گویا روزگار این بلای سیاه را در برابر قتل عام چنگیزخان و امیر تیمورخان به انتقام فرستاده است به جانب ترکستان، و چون جزای عمل حق است و این دجال است اگرچه دجال را این قهر و غضب و تغلب نیست" (عالم‌آرای صفوی تهران ۱۳۵۰ صفحه ۳۷۵). با همین اندیشه انتقام بود که نجم ثانی هنگام فتح قلعه قرشی که مقر ازبکان بود فرمود که حتی سگها و گربه‌های قرشی را بقتل درآوردند و فرمود که هموار کنید (با خاک یکسان کنید) و چون دیار در آن دیار نماد گفت حال اندک دلم تسلی شد عوض قتل عام چگیز و امیر تیمور را کردم" (عالم‌آرای صفوی ص ۳۷۲).

(همان اثر صفحات ۶۶ - ۶۷).

از نخستین صفحات این "تاریخ ادبیات در ایران" (جلد ۵ صفحات ۶ تا ۸) نیز - مادامیکه هنوز بحث "نیز" و "لقب" و احکام الهی در این خصوص در مدانظر است - چند سطر نقل می‌کنیم: "...وحدت ملی در آن عهد مرکزیت و تمامیت ایران (دوره صفوی) که با حمله تازیان و هجوم مغول وایلغار تیمور از میان رفته بود احیا شد، ولی در همان حال با برتری یافتن شمشیرزنان بی فرهنگ سرخ کلاه و با چیرگی عالمان قشری ظاهر بین دورانی جدید از تنزل فکری و عقلی و ادبی در ایران پی ریزی شد که نه تنها با سقوط دولت صفوی از میان رفت بلکه هنوز و شاید تا دیرگاه هم برقرار خواهد ماند".

فعلا از این مقوله بگذریم و اندکی نیز از نظر علمی نژاد پرستی را مورد بررسی قرار دهیم. در این معنی فراوان سخن رفته و کتابهای بسیار در این خصوص تدوین شده است. من باب مثال به نقل نام مهمترین این آثار که در ذیل فصلی از کتاب جامعه‌شناسی سیاسی تالیف موریس دو وژژه آورده شده است اکتفا می‌کنیم:

"در این باب کتاب یونسکو زیر عنوان: نژاد گرایی در برابر علم، ۱۹۶۰ که مجموعه مقالات جامعه‌شناسان و زیست‌شناسان مشهور است مطلب

را بخوبی تعیین حدود کرده است. بحث گسترده تر از این مطلب را می توانیم در کتاب دیگر یونسکو بعنوان مسئله نژادی در برابر علم جدید ۵ جلد ۱۹۵۱، مسئله نژادی و اندیشه جدید - ۴ جلد ۱۹۵۵ بیابیم. در زبان فرانسه باید همچنین به "پ - موگور" (برای اینکه اساسی خاص خارجی صحیح تر خوانده شود با رسم الخط مخصوص ترکی ایران که خوانند - گان وارلیق با آن آشنائی دارند نوشته شده است) و "آ - مه - می"، و "ژی - ائف - هئلد" : "فرانسویان و نژادگرایی"، ۱۹۶۵، "ژی - فینو" : "مؤسس دآوری نژادها"، "پ - ری وه" و دیگران زیر عنوان "نوع انسانی" ۱۹۳۶ (دایره المعارف فرانسوی جلد ۷)، "آش - وه - والووا" : "انسان شناسی جمعیت فرانسه"، ۱۹۴۳، "اه - پی تار" : "نژاد ها و تاریخ" ۱۹۲۲، "آ - بؤرن" : "پیش دآوری نژاد و رنگ" ۱۹۴۹، "اف - آش - هنکین س" : "نژاد در تمدن" ۱۹۲۵، "جهی - هاک سالی" : "اروپائیان" ۱۹۴۷ مراجعه کرد.

در زبان انگلیسی رجوع شود به "بی - بناری" : "نژاد و روابط قومی" چاپ ۲، ۱۹۵۸، "آر - به نه ویکت" : "نژاد، علم و سیاست" چاپ ۲ - ۱۹۴۵ "ائف - سوُس" : "نژاد و جامعه دموکراتیک" ۱۹۴۵، "ائم - ائف - مونتاگو" "بزرگترین افسانه خطرناک بشری: اشتباه در مورد نژاد" ۱۹۴۲، "سی - کلاکون" : "آئیه ای برای بشر" ۱۹۴۹، "ائف - هئل من" و دیگران : "رساله ای در باب روابط نژادی" ۱۹۴۹، در باب جنبه های کاملاً زیستی مساله نژادی رجوع شود به "اثل - سی - وان" و "تی - دوُب زان س کی" : "وراثت، نژاد و جامعه" ۱۹۴۶، "داب ل یو - سی - بوی د" : "وراثت و نژادهای انسانی" ۱۹۵۰ (جامعه شناسی سیاسی - دئوئرز - ترجمه دکتر ا - قاضی صفحه ۱۸۷).

این بود مثنی از خروار... سی شبه اگر بررسی نسبت به مشروح در این موضوع رانیز از همان اثر دنبال کنیم سودمند خواهد بود :

"انسان از دیدگاه علم حانورشناسی نوع بی همتائی است به نام "هو" موساپی بن". ولی این نوع موجود همانند بسیاری از انواع دیگر چندین گونه ثابت با ویژگیهای فیزیکی موروثی تقسیم شده است که نام آن نژاد است. نظریه های نژادگرا اثبات می کنند که نژادهای بشری دارای استعداد های ذهنی و اجتماعی گوناگون و نابرابری هستند، شاید برخی از نژاد ها از جهت زیستی فروتر از سایر نژادها باشند و مخصوصاً توانائی

سازمان دادن و حفظ جوامع متحد در سطح عالی نداشته باشند، ولی خود این ناتوانی را قبول ندارند، بدین سان تعارض نژادهای پست و نژادهای برتر در جهت فتح و اعمال قدرت سیاسی آنان را در برابر هم قرار می دهد. تنها نژادهای برترند که لیاقت و ظرفیت حکومت کردن را در جهت خیر و صلاح عمومی و پیشبرد تمدن دارند، نژادهای پست تر از انجام این کار عاجزند، ولی نمی خواهند بریستی خویش گردن نهند. پس با نژادهای برتر به مبارزه برمی خیزند تا جلوی تسلط آنان را بگیرند...

"نقطه اشتراک آنها ( نظریه های مختلف مبتنی بر برتری نژاد سفید بر نژادهای رنگین ) ... پستی نژادهای دیگر است ... ولی پستی را نیز درجاتی است ... بطور کلی نژاد پرستان چنین گمان دارند که سیاهان به زحمت یارای آن دارند که از حد بنیادهای قبیله ای فراتر روند. زردپوستان را امکان آن هست که تا سرحد دولتهای پیچیده پیش بروند، بی آنکه بتوانند به این دولتها شکل دمکراتیک بخشند. بیشترین کاری که از دستشان ساخته این است که تنها به سطح ملل اروپائی قرون هفدهم و هجدهم برسند..."

"... برای جبران آن ( که تمدن زردها مثلا چینی ها از نظر بسط قابل انکار نیست )، نژاد پرستان بر معایب ویژه نژادهای زرد نیز زیاد اصرار ورزیده اند، از قبیل بیرحمی، دورویی و نظایر آن .... ( در اشعار فارسی نمونه های فراوان در این باب می توان ارائه کرد )" "ظاهرا یکی از نخستین نظریه سازان نژادگرا ( البته در غرب ) "خوآن" آن . جی نشسده سئول و هدا " است که در سال ۱۵۵۰ با توصیف فروتری و تباهی بومیهای آمریکا اثبات کرد که آنها موجودات عقلائی نیستند و نتیجه گرفت که همانقدر با اسپانیائیها تفاوت دارند که میمونها با انسان متفاوتند. نژادگرائی علیه سیاهان همراه با بردگی افریقائیان فزونی گرفت و برای آبادانی مستعمره های آمریکا بکار گرفته شد.

آمریکا پنجاه میلیون انسان را از ماوراء بحار به آمریکا انتقال داد که هنگام مسافرت بیست و پنج میلیون نفر از آنها مردند. این نژادگرائی حتی توسط کشیشهای انگلیکان به ویژه تامسون دفاع شد. که در ۱۷۷۲ چنین گفت: بازرگانی برده های سیاه در سواحل افریقا اصول انسانیت و دین را محترم می شمارد " همچنین " جهی - پرست " که در سال ۱۸۵۲ کتابی تحت عنوان انجیل برای دفاع از بردگی انتشار داد...

"در قرن نوزدهم با موج دوم فتوحات استعماری نژادگرایی بار دیگر گسترش یافت. جنگهای استعمارزدایی قرن بیستم نیز بدان نیروی تازه بخشید..."

"ضدیت یا نژاد سامی شکل دوم نژادگرایی است... نظریه‌های ناسیونال سوسیالیستی، خودنوع ویژه‌ای از ضدیت با نژاد سامی را بر پایه مفهوم یک نژاد "آریایی" که برتر از سایر نژادهاست قبول کرده بودند..."

"نظریه‌هایی که تاکنون بیان داشتیم هرچند غلط باشند - که در صفحات آینده نادرستی آنها را نشان خواهیم داد - دست‌کم بر برخی واقعیتها تکیه دارند. مثلاً یک نژاد سیاه و یک نژاد سفید و یک نژاد زرد وجود دارد که می‌توان آنها را از هم باز شناخت... نظریه‌های مربوط به نژاد آریایی برعکس کاملاً سرگیجه‌آور است. چرا که هیچکس هرگز نژاد آریایی را ندیده است و هیچکس هرگز توفیق تعریف آن را نیافته است (حال خواننده حق دارد که درباره طول و تفصیلی که در باب "مهاجرت آریاییها به ایران" ویا اصرار در اثبات آریایی بودن مادها و پارسها در کتابهای درسی و غیردرسی ما می‌شود با عبرت بیندیشد)

در سال ۱۷۸۸ زبان‌شناسی به نام جونز که از شباهتهای میان زبانها سانسکریت، یونانی، لاتینی، آلمانی و سلتی یکپه خورده بود فکر کرد که همه این زبانها را ریشه مشترکی است و از یک زبان مادر که برای ما کاملاً نا آشناست مشتق شده‌اند. در سال ۱۸۱۳ تا مسیانگ این زبان مادر را هندوآریایی نامگذاری کرد. در سال ۱۸۶۱ "آلف - ماکس موللر" مردمی را که به این زبان سخن می‌گفتند آریایی نامید. ولی بعداً توضیح داد که تعریف از مردم آریایی فقط جنبه زبان شناختی دارد. ماکس موللر چنین نوشت: به عقیده من نژادشناسی که از "نژاد آریایی"، از "خون آریایی"، از "چشم و موی آریایی" سخن می‌گوید به همان اندازه مرتکب غلط فاحش می‌شود که اگر یک زبان‌شناس از فرهنگ دولی کوئه فال یا "دراز سران"، یا از صرف و نحو براکی سه فال یا "گرد سران" سخن گوید. به هر حال هرچه بود علامت داده شده بود.

"در باب خاستگاه این نژاد آریایی می‌توان تابی نهایت سخن گفت. شمارش ساده فرضیاتی که در این خصوص عنوان شده است، می‌تواند پوچی آن را بنمایاند. در سال ۱۸۴۵ پوت چنین نتیجه گرفت که آریاییها از دره‌های سیحون و جیحون آمده‌اند. در سال ۱۸۶۸ بثن فوری سرچشمه آنان را از شمال

دریای سیاه میان دانوب و دریای خزر انگاشت. در سال ۱۸۷۱ جهی - سی - کانوگ اصل آنان را از محلی بین دریای شمال و اورال دانست. در سال ۱۸۹۰ دی - سی - برین تن آنان را از اهالی افریقای شمالی به شمار آورد. در سال ۱۸۹۲ وی - گوردون جایلد آریائیها را از مردم روسیه جنوبی شمرد. در آغاز قرن بیستم کئی - ائف - هوهان سن مهدآنان را کرانه‌های بالتیک گرفت. در ۱۹۲۱ کوئسینا با دقت کمتری آنان را فقط در شمال اروپا جای داد. در سال ۱۹۲۲ پی تشر جایلد مسکن اصلی آنان را محارستان شمرد و هکذا ...

"دو نویسنده" افسانه‌های نژاد آریائی را ضمن استنتاجهای کاملاً متفاوت به مردم شناسانند. نخستین آنها آرتور دو گوئی نو (۱۸۸۲-۱۸۱۶) یک فرانسوی هوادار سلطنت قانونی خانواده بوربون، ضد آزادمندی و ضد دمکراسی است که آزادخواه معروف آلکسی دو توگ ویل هنگامی که وزیر امور خارجه در جمهوری دوم بود وی را در دفتر خود استخدام کرد. گوئی نو سپس حرفه دیپلماسی را پیشه خود کرد. کتاب اساسی وی زیر عنوان گفتگوئی در باب نابرابری نژادهای بشری (۱۸۵۵-۱۸۵۳) افسانه آریائی‌ها را برای توحیه نابرابری اجتماعی در درون هر یک از ملت‌ها بکار گرفت میان اشراف و مردم عادی اختلاف نژادی هست. اشراف اروپائی همه از آریاها "یعنی نژادی که بر حسب طبیعت مسلط است و تمدن را اخلق کرده است" منشعب می‌شوند. برخی از شاگردان گوئی نو چون واشه دو لاپور و آمون کوشش کردند تا این نظریه را از دیدگاه علمی مورد بررسی قرار دهند و بدین منظور از علم آمار برپایه اندازه‌گیری جمجمه‌های انسانی مدد گرفتند. از اینجا است که قانون ادعائی جامعه‌شناختی آمون پایه گرفت که بر اساس آن درازسران - یعنی آریائیها - در شهرها بیشتر از روستاها هستند. بعدها روشن شد که این قانون یکسره نادرست است.

"دومین پایه‌گذار آریائی‌گرایی یوستون استوارت چمبرلین (۱۸۵۵-۱۹۲۷) پسر یک فرمانده نیروی دریائی، دوست و سپس داماد واگنر، بیمار عصبی و ستایشگر شیدای ژرمنها (که در سال ۱۹۱۶ در بحبوحه جنگ به تابعیت آلمان درآمد) است. در سال ۱۸۹۹ در اثر عظیم یک هزار و دویست صفحه‌ای خود زیر عنوان "پایه‌های قرن بیستم" با استفاده از افسانه مردم آریائی به مدح آلمانیه پرداخت. این نویسنده بجای اینکه مانند گوئی نو آریائیها را بایک طبقه یعنی آریستوکراسی یکی بداند.

آنان را بایک ملت یعنی آلمان یکی دانست و چنین نوشت: "توتون روح تمدن است. اهمیت هر ملت به عنوان قدرت زنده امروز متناسب با خون امیل آلمانی جمعیت آن است" از سوی دیگر چمبرلین کوشید تا نشان دهد که همه نواسخ بزرگ عالم حتی ژول سزار، اسکندر، حیوتو، له و نار - دو داوینچی، گالیله، وولته و لاووازیه خون آلمانیان باستان را در رگ داشته اند. بنظروى شخص مسیح نیز از آلمانیان باستان بوده است. هر که ادعا کرده است که مسیح یهودی بوده است یا بلاهت خود را نشان داده و یا اینکه دروغ گفته است... مسیح یهودی نبوده است"

"آلمانیها مشتاقانه نظریات چمبرلین را که هدفهای توسعه طلبانه آنان را توجیه می کرد پذیرفتند. ویلهلم دوم چندین بار مؤلف این نظریات را به پتسدام دعوت کرد، با او مکاتبات داشت و به او نشان صلیب آهنین اعطا کرد. آدولف هیتلر در سال ۱۹۲۳ کمی پیش از آن که کتاب "نبرد من" را به رشته تحریر درآورد با چمبرلین که در آن ایام پیر شده بود ملاقات کرد. هیتلر یگانه رجل سیاسی بود که در مراسم تدفین وی در سال ۱۹۳۷ شرکت کرد. نهضت ناسیونال سوسیالیست نظریات چمبرلین را پایه عقاید خود قرار داد..."

"...ولی، هنگامی که هیتلر می خواست این دکتربین را اجرا کند مشاهده کرد که غیر ممکن است این ادعا که همه آلمانیها "آریائی" به معنی نژادی کلمه یعنی دراز سر، بلند اندام با موهای روشن و چشمان آبی هستند ناممکن بود و این تعریف برای رموسای نازی که هیچکدامشان اینگونه خصیصه ها را نداشتند ناراحت کننده بود. با مال به این نتیجه رسیدند که آریائی را فردی غیر یهودی تعریف کنند و تاریخ را از زاویه مبارزه میان این دو نژاد ببینند..."

مؤلف پس از شرحی درباره سایر نظریات نژادی در ارزیابی علمی نظریه نژادگرایی بطور گسترده سخن می گوید که ما اشاراتی را از این فصل نقل می کنیم:

"...در باره ای موارد این نظریه ها ظاهری درست دارند، چرا که به نژادهای واقعی بازمی گردند. این نژادها از لحاظ زیست شناسی پست نیستند... ولی به عنوان نژاد مشخص وجود دارند. نژاد سیاه، نژاد زرد و نژاد سفید وجود دارد، برعکس سایر نظریه های نژادی این ظاهر درست و واقعی را نیز ندارند، زیرا از نژادهایی سخن می گویند که وجود خارجی ندارند،

موضوع نژاد آریایی در این باب گویاست، نژادی صرفاً افسانه‌ای است که در کتابها نمی‌توان یافت، هیچ‌کس هرگز یک نفر آریایی را در خیابان ملاقات نکرده است و کسی تاکنون یک اسکلت آریایی را از حفاریها نیافته است...

"... اما راح بر نژادهای واقعی یعنی سیاه، زرد و سفید... تنها تفاوتهایی که علم میان آنان قائل می‌شود از مقوله زیستی است: رنگ پوست (پیگمانتاسیون)، رنگ چشمان و موها، قد، شکل جمجمه، گروه خونی و نظایر آن... هرگز کسی نتوانسته است ثابت کند که اختلاف در استعدادهای فکری یا در قابلیت‌های اجتماعی و سیاسی از این اختلافهای وراثتی سرچشمه می‌گیرد... اختلاف در توسعه و در رفتار از شرایط زندگی (مادی و اجتماعی) که گروه‌های انسانی در آن قرار گرفته‌اند، ناشی است، نه از یک فروتری زیستی ادعائی... آن مشخصات خلقی که نژاد پرستان بر سیاهان می‌گیرند درست همانهایی است که پنجاه سال پیش بر کارگران اروپا گرفته می‌شد: تنبل، کوتاه‌بین، دروغگو و جزاینها، این مشخصات به عقب ماندگی اقتصادی مربوط است..."

"... بطور کلی، نژادگرایی برای توجیه یک تسلط یا استثمار به کار می‌آید... وضع بردگان، وضع کارگران اجباری یا بیکاران که در چهار چوب اصل برابری همه انسانها امری زننده است در صورتی که انسانهایی در این حال مانند دیگر انسانها نباشند و اگر بصورت "برادران پست‌تر" در نظر گرفته شوند قابل قبول می‌آید..."

"... در ابتدا چنین مشاهده کردیم که در ممالک مستعمره و در جنوب ایالات متحده نژادپرستی ضد سیاه در میان سفیدپوستان تهیدست و بینوا پرخاشگرت‌تر و ژرف‌تر است... توجیه این واقعیت ساده است: صرفاً این امر که "کاکاسیاه"هایی زیر دست این شوربختان سفیدپوست یافت شوند، در اینان احساس برتری می‌آفریند... اگر فروتری نژادی از میان می‌رفت اینان (سفیدپوستان فقیر) آنچنان می‌شدند - (که در کنه ضمیر خود به آن واقفند) - که هستند، یعنی مشتی سرخورده و وارده..."

"... نظریه‌های روان‌کاوانه همچنین در پی اثبات این امرند که نژاد گرایان به گونه پنهانی در میان نژادی که تعقیر می‌کنند حساس‌تر مردمی را دارند که برپایه اصولی زندگی می‌کنند که خودشان آن را طرد کرده‌اند و اکنون ناخودآگاه از کرده خود رنج می‌برند، نفرت سیاهان

بهیژه در دل افرادی است که اخلاق انعطاف ناپذیر موحودیتی سازمان یافته، زندگی عقلانی و خودکار برای خود اختیار کرده اند و فاقد آزادی وقوه ارضای غرائز خود هستند و در نژادی که نسبت به آن نفرت دارند، این آزادی را هارا می بینند و یا گمان می کنند که می بینند...

مؤلف در این زمینه به تفصیل سخن می راند و در نهایت در باب

تعارضهای نژادی بدین نتیجه می رسد:

"... این واقعیت که نظریه های نژادگرا نادرستند مانع آن نیست

که تعارضهای نژادی وجود داشته باشد. ولی این تعارضها دارای همان شان نزولی نیستند که نژادگرایان برای آنها قائلند. به زبان دیگر، تعارض میان نژادهای برتر و نژادهای پست مطرح نیست بلکه میان نژادهای مختلف است."

"باید اساسا تعارضهای نژادی "عمودی" را از تعارضهای نژادی

"افقی" تمیز داد: ۱- تعارضهای نژادی عمودی تعارضهایی هستند که یک

گروه نژادی مسلط و در بالای مدارج اجتماعی و گروهی نژادی تحت تسلط در پایین مدارج اجتماعی را در برابر هم قرار می دهد. تعارض سفیدان و انسان های رنگین در سرزمین مستعمره و در دولتهای شبه استقلال (جنوب ایالات متحده آمریکا و جمهوری آفریقای جنوبی) بدین منوال است... نظریه - های نژادگراها اثبات این امر که نژاد مسلط از لحاظ سیاسی نژادی است که اخلاقا شایستگی تسلط دارد چرا که برتر است می خواهد در توجیه این تعارض کوشش کند. نادرستی نظریه های نژادگرا این کوشش پنهانکارانه را بی اثر می کند ولی تعارض را از میان بر نمی دارد..."

"۲- در تعارضهای نژادی که ما بعنوان "افقی" می شناسیم دو نژاد

که رویا روی هم قرار می گیرند مستقیما یکی تابع آن دیگری و در پله های متفاوت مدارج اجتماعی مانند طبقات نیستند. بلکه در یک سطح اجتماعی یعنی بر روی سطحی افقی مانند دو شخص یا دولت قرار گرفته اند. بهترین مثال تعارض میان قبایل در برخی از دولتهای آفریقای کنونی است..."

با پایان دادن به نقل قول از کتاب "جامعه شناسی سیاسی" اثر

موریس دوورژه به ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی (تهران ۱۳۵۸)

باید به این نکته اشاره گردد به عللی که در کتاب مزبور به تفصیل سخن

رفته در قرن ما نظریات باطل نژادگرایانه در نقاط مختلف جهان نیروی

تازه گرفت. در کشورمان نیز که به سبب سیر تاریخی و وضع اجتماعی همواره زمینه این پندارها مهیا نگه داشته شده بود نژادگرایی بازاری گرمتر یافت.

از آنجائی که از زمان های بسیار قدیم سرزمین ما به علل مختلف گروه گروه اقوام گوناگون را در آغوش خود جای داده است همچنانکه می توانست چون نمونه برادری و برابری و همپشتی اقوام و نژادها و ملل مختلف گردد، این خطر نیز موجود بود که با انگیزه های که از درون و برون حادث می شود، نفاق و شقاق جای مودت و محبت را بگیرد، کسانی به عمد آتش کینه را تیز نگهدارند، برخوردها را با میالغه شدیدتر بنمایند، خاطرات تلخ را با آب و تاب تکرار کنند، ملتی را به گناه واقعی و یا فرضی نیاگان در آتش انتقام بسوزانند، با فخر به نسب خویش به کمک اسطوره و افسانه خود را از قماش دیگر جلوه دهند و کوتاه بینانه و در پی غرض و سود شخصی زندگی را بر خود و دیگران دشوار کنند. رهروان این سیرا هه که بعزت نفاق و تفرقه افکنی و سلطه جوئی پیروان راستین شیطانند با اعمال و گفتار خود طرح شومی را پی افکنده اند که دانش و آگاهی ما بر آن بزرگترین قدم در راه برادری و صلاح همه ما ایرانیان خواهد بود. ما حاصل این جستجورا " منشور شیطان " نام نهادیم و در روشنائی مقدمه ای که عرض شد به یاری خداوند از سوابق و اصول و شیوه های تبلیغ و تحمیل بدانیشان نژادپرست سخن خواهیم گفت.

## رباعیاتی از نسیمی

عمادالدین نسیمی یکی از بزرگترین شعرای آذربایجانی است و ششصد سال قبل برای نخستین بار ب زبان ترکی آذری دیوان شعر سروده است، نسیمی دیوانی هم بفارسی دارد که چاپ شده است، نسیمی از معتقدین بفلسفه وحدت وجود میباشد و از بنیانگذاران طریقت حروفیه بوده و در این راه جان خود را هم از دست داده و در این راه جان خود را هم از دست داده و در سال ۱۴۰۷ میلادی در جلب بفتوای مفتی و دستور پادشاه پوست بدنش کنده شده و بفجیع ترین وجهی اعدام شده است.

نسیمی افکار و عقاید خود را در غزلیات، قصاید، مثنوی و دیگر اشعار خود بیان نموده بعلاوه بعنوان بنیانگذار رباعیات فلسفی نیز شهرت یافته است.

در اینجا چند رباعی ترکی و فارسی او را بعنوان نمونه درج مینمایم

گل کی، مشتاق اولموشام دیدارینا \* و عرمیشم جان زلف عنبر بارینا  
محرم اثتدین چون منی اسرارینا \* ای پری گل چک منی بردارینا

عاشیقین سیرانی اول عالمده دیر \* گورمه یین شول عالمی ماتمده دیر  
کُنت کنزین گوهری آدمده دیر \* آدم اول منی دیرکی جام جمده دیر

فا وضاد ولاما دوشدی گونلوموز<sup>(۱)</sup> \* کعبه واحراما دوشدی گونلوموز  
عشق بیانجاما دوشدی گونلوموز \* جاودانی نامه دوشدی گونلوموز<sup>(۲)</sup>

علم ایچینده بحرپایان اولموشام \* لامکان گنجینه ویران اولموشام  
عشق ایچینده گورنه حیران اولموشام \* جسم ایچینده سربسرجان اولموشام

صورتین نقشینده حیران اولموشام \* وصلینه اولاشالی<sup>(۳)</sup> جان اولموشام  
مقله صیغما ز گنج پنهان اولموشام \* لامکان تختینده سلطان اولموشام

مسجد و میخانه بیر اولدی بیزه \* دیوایله شیطان اسیر اولدی بیزه  
غم فرح، دیکن حریر اولدی بیزه \* دلبرین عشقی امیر اولدی بیزه

دالمیشام شول بحر کیم پانی یوق \* باتمیشام شول گنجه کیم خسرانی یوق  
بولموشام شول بدری کیم نقصانی یوق \* گیرمیشم اول شهره کیم ویرانی یوق

گل کی غمدن جا نیمی پا خدی فراق \* رازی می نا محرمه چا خدی فراق<sup>(۴)</sup>  
 بوینوما حسرت ایپین تا خدی فراق \* حالیمی گورکیم نه خوش یا خدی فراق  
 بن ازلدن سست و سرخوش گلمیشم \* خضره صو موسایا آتش گلمیشم  
 لوح محفوظ منقش گلمیشم \* چاروپنج وهفت ایله شش گلمیشم  
 دریای محیط جوشه گلیدی \* کون ایله مکان خروشا گلیدی  
 سر ازل اولدی آشکارا \* عاشق نهجه اقیله سین مدارا  
 اینک چند رباعی فارسی :

دانستن علم و دین شریعت باشد \* گر در عمل آوری طریقت باشد  
 چون علم و عمل جمع کنی از سر صدق \* از بهر رضای حق حقیقت باشد  
 رفتم بکنشت گبر و ترسا و جهود \* زیرا که عبادتگاه رهبان تو بود  
 از سنگ و کلوخ درودیوار کنشت \* جز زمزمه ذکر تو گوشم نشنود  
 من گنج لامکانم اندر مکان نکنجم \* برتر از جسم و جانم در جسم و جان نکنجم  
 وهم خیال انسان روسوی من ندارد \* دروهم از آن نیایم در عقل از آن نکنجم  
 ساقی برو و مده شرابم امشب \* کز مستی چشم تو خرابم امشب  
 افتاده ز چشم مردمانم امشب \* زان هم نفس آتش و آبم امشب  
 بی درد دلی هیچ بدرمان نرسد \* بی جذبه حق کسی بر همان نرسد  
 روی تو که هست آینه رحمت حق \* بی معنی آن کسی بقرآن نرسد  
 چون هستی ما ز کاف و نون پیدا شد \* ماهیت کاف و نون عین ما شد  
 اورا چو بظاهر صفت اسما شد \* اشیا همه او واو همه اشیا شد  
 ای وعده بسی کرده وفا کرده وفا \* از اهل وفا نباشد این شیوه روا  
 رفتن بطواف کعبه کی سود کند \* بی دین درست و صدق و بی سعی و صفا

=====

- (۱) منظور فضل الله نعیمی مرشد نسیمی و بانی طریقت حروفیه است.  
 (۲) منظور جوادان نامه نعیمی است (۳) رسیدن، پیشتیشمک (۴) فاش کرد

## ملا رفیع واعظ قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۲۷)<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

هجری قمری ۱۰۸۹ و ۱۰۲۷ قمری ان قدرتی لیریک شاعرلریندن بیرسی و گؤرکملی سی ملا محمد رفیع<sup>۲</sup> واعظ قزوینی اولموشدور. واعظ ۱۰۲۷ - نجی ایلین ذیحجه آییندا قزوینین صفی آباد آدلی بیر کندینده آنادان اولموش اوشاقلیق دؤورونو دوغما کندلرینده یا شاییب ایلکین و مقدماتی تحصیلی ده اوردا آلمیشدیر.

یاشیدی و معاصری اولان میرزا محمد طاهر نصر آبادی (تولد ۱۰۲۷) اوزونون مشهور "نصر آبادی تذکره سینده" ائلهجه ده بندر ابن داس خوشگو (وفات ۱۱۷۰) و میر غلامعلی بلگرامی (وفات ۱۲۰۰) اوز تذکره لرینده اونو ملا فتح الله قزوینی نین نوه سی اولدوقونو یا زیب بیلدیرمیش لر آتاسی نین شهرتی واسم و رسمی اولما میشدیر.

واعظ هله لاپ اوشاقلیقدا یوکسک استعداد و قابلیت صاحبی اولدوقونا گؤره، باباسی ملا فتح الله اونو دؤورونون مشهور عالمی، فقیه و ناطقی و گؤرکملی تفسیرچی سی و بیر سیرا علمی - فلسفی اثرلرین او جمله دن: "الصافی" آدلانان و ۱۲ جلددن عبارت اولان "شرح اصول کافی" فارس دیلینده، "الشافی" آدی داشیان "شرح کافی" عرب دیلینده "شرح - العده فی الاصول"، "رساله الجمع"، "حاشیه بر مجمع البیان"، "الرساله النحویه"، "الرساله القیمه"، "الجمل فی النحو"، "رموز التفاسیر الواقعه فی الکافی" و "الروضه" کیمی اثرلرین مؤلفی اولان آخوند ملا خلیلا لقبی ایله شهرت تاپان ملاخلیل بن غازی قزوینی (۱۰۸۹ - ۱۰۰۱) حضورونا تقدیم و اونون شاگردلری سیراسینا داخل اولوب، استادین محضرینده تلمذ و کسب کمال ائتمیشدیر<sup>۳</sup> و آخوندون ان سئویملی طلبه - سینه چئوریلیمیش و بوظلبه عمرو بویو استادی نین خدمتینده دایانمش و اونلارین آراسیندا کی معلم - شاگردلیک رابطه سی آتا - اوغوللوق عالمنه

(۱) بعضیلری واعظین وفاتین ۱۰۹۰ نجی ایلهده قلمه آلمیشدیلا. آنجا ق ۱۰۸۹ نجی ایل داها اساسلی دیر. (۲) شاعرین لقبی رفیع الدین اولموشدور. باخ الذریعه جلد ۱ ص ۷۶ (۳) روضات الجنات ج ۲ ص ۲۶۶، قصص العلماء ۱۳۰۹ نجی ایل طبعی ص ۲۰۶، ریحانه الادب ج ۳ ص ۲۹۳

چئوريلميش اورتالاريندا عمور بويو متقابل محبت واحترام حڪم سورموشدو .  
تصادفا استاد ايله شاگردين وفاتى دا بيرايلىده ( ۱۵۸۹- نجى ايلده )  
اولموشدور . گئورونور وفالى و قدر بيلن شاگرد ، روحانى آتاسى سايدىقى  
استادى نين ائولومونه دئوزه بيلمه ميشدير . اولارين مزارى دئيلن لىره  
گئوره قزوین ده امام زاده حسين آدلانان بير پيغمبر اولادى نين گنبدى  
جواريندا دير .

واعظين يازيب ، ياراديجيلىق دئورو صفوى حڪمدارى شاه عباس ثانى  
و اوندان سونرا شاه صفى ثانى ( شاه سليمان ) دئورونه تصادفا ئدير .  
او ، دئورونون حڪمدارلارى و مشاهيرى خصوصا علم و ادب اهلى حقينده چوخلو  
اثرلرين مؤلفى دير .

تارىخچى لر و تذكرةچى لرین يازدىقلارينا اساسا واعظ تارىخ ،  
حديث ، فقه ، اصول ، تفسير ، لغت و ادبيات فن لرینی مکمل اؤگرنميش و بو  
ساحه لرده اؤزونندن سيلينمز ايزلر قويوب گئتميش عالم و فاضل شخص لردن  
بيريسى اولوب ، قدرتلى يازيچى و گئوركملى شاعر ، قدرتلى و گؤزه ل ناطق  
لرين بيريسى اولموشدور . بئلهكى ، حاج لطفعلیخان بيگدلى اؤز مشهور  
" تشکده " سينده اؤنو دئورونون تانينميش و قدرتلى عالم و خطيب و گوجلو  
شاعر و يازيچيلاريندان بيريسى حساب ائديب ، اؤن بيرينجى عصرين ان  
گئوركملى شخصيت لرى سیراسينا داخل ائتميشدير .<sup>۱</sup>

بو گئوركملى عالم - شاعرین و خطيبين هله ليک اليميزده اولان گؤزل  
وايرى حېملى ديوانى ( تخمینا اؤن مين بيت دن عبارت ) و " ابواب  
الجنان " آدلى منشور اثرى موجوددور . ( اخلاقى و تربيه وى و دینی اثردير ) .  
بو اثرلرين مضمون و مندرجه سينه دقت يتيرينده اؤنون مؤلفى نين  
معقول و منقول و عرفان علم لرین ده درين بيلگ و مهارتى اولدوقونو  
مشاهده ائديرک ، شاعر - ائله جه ده رياضيات ، نجوم ، فلسفه ، طب علم لرینی  
ده اؤگرنيب ، منطق ، عروض ، قافيه ، معانى و بيان و بدیع علم لرین ده  
يئرى گلن ده اؤز بيلگ و قدرتینی نمايش ائتميش ، اثرلرينده بوللو  
موسيقى اصطلاحلارى ايشلتميش ، جغرافيا ، اقتصاديات و اجتماعيات علم لرینه  
ده اشاره لر ائتميشدير . دئورونون تعليم و تربيت مسئله سينده صاحب نظر  
اولوب ، دگرلى ملاحظه لر سؤيله ميش دير . ديوانيندا مکتب دارليقا حتمى  
ايدمانا ( ورزشه ) و بدن تربيه سينه عايد بئله توتارلى ملاحظه لرى واردير  
بیر تعليم و تربيت متخصصى کیمی چيخيش ائتميش دير .

( ۱ ) تشکده آذر ، بکوشش سادات ناصرى سيد حسن بخش سوم ص ۱۲۵۴

گوزل ناطق و قدرتلی روان طبع صاحبی اولان، آخارنشریازان واعظ  
 باباسی ملا فتح الله واعظ قزوینی دن صونرا قزوین شهری نین جامع  
 مسجدی نین خطیبی اولوب و خطابت کرسی سینده گئیش کوتله لری هدایت  
 وارشاد ائتمیش و خلق ایچه ریسینده درین شهرت صاحبی اولموش—دور،  
 بویوک نفوذ قازانمیش دیر، جمعیتین درین اعتقادینی قازانمیش دیر.  
 هله معاصرلرین دن توتموش زمانه میزه قدر مؤلف لری و تذکره چی لری  
 اونون باره سینده گوزهل و مثبت ملاحظه لر سؤیله میش لر. اوجمله دن میرزا  
 محمد طاهر نصرآبادی اونون و اوچ نفر دیگر قزوین قلم صاحب لری نیسن  
 حقینده یازیر:

رضی و واعظ و ملاخلیل و سبزی کار\* دلم فریفته این چهار قزوینی است  
 تکجه واعظین بیلیک درجه و کمالی رتبه سی حقینده نصرآبادی یازیر:  
 "... به فنون کمال آراسته و به صلاح و پرهیزکاری پیراسته، چمن طبعش را  
 آفتاب گل خودرو، گلزار خاطرش را ماهتاب گل شب بو، لطافت و ملاحظت طبع  
 اورا تالیف وی مسمی به "ابواب الجنان" هشت گواه عادلست که  
 چهار عدولش به محکمه صاحبان انصاف گشته و سجل فصاحتش به اذعان اهل  
 عرفان معنون گردیده. حقا که هر بابش در بهشت به روی مطالعه کنندگان  
 گشاید و هر فقره اش از راه نظر به بیننده رحیق تحقیق پیماید. غرض که جلد  
 اول این کتاب فصاحت آیات به نظر فقیر رسیده و مطالعه آن هر کس را از  
 کتب اخبار و احادیث و اخلاق مستغنی میسازد. چرا که فقیر مطالعه کتب  
 تواریخ و اخلاق و امثال بسیار نموده است، بحسب لفظ و معنی هیچکدام این  
 قدر فیض رسان نیست. کمینه حیرانم که در مجلدات دیگر چه خواهد گفت که در  
 این نباشد؟ امید که به صحت و عافیت بوده توفیق اتمام آن را بیاورد"<sup>۳</sup>  
 محمد بن افضل سرخوش اوزونون "کلمات الشعراء" اثرینده اونو وحید  
 و صائبه برابر ادبی شخصیت حساب ائدیر. "... بازوی پهلوانی با صائب  
 و میرزا وحید میزند"<sup>۴</sup> دثیه— تقدیم ائدیر.  
 "سفینه خوشگو" دا دؤورونون ان قدرتلی شاعرون اثرلریندن بیر  
 کیمی تقدیم ائدیلیر: "... بهمه حال شاعر خوش لفظ و نازک خیال معنی  
 بندو زبان دان بلند تلاش است"<sup>۵</sup> دثیه— سؤیله نیر.

(۱) آقا رضی محمد بن حسن قزوینی مشهور قزوین عالم لریندن بیرسی و معروف  
 ملاخلیل قزوینی نین لیاقتلی شاگردلریندن بیرسی دیر. (۲) تذکره نصر  
 آبادی ص ۱۷۱ (۳) سککیز جلد اولدوقونا اشاره دیر. (۴) تذکره نصرآبادی  
 ص ۱۷۱ (۵) محمد افضل سرخوش، کلمات الشعراء ص ۱۲۱

علیقلی خان واله داغستانی "ریاض الشعراء" دا میرحسین دوست  
 سنبهلی اوزونون "تذکره حسینی" سینده لطفعلیخان آذربیکدلی "تشکده"  
 ده، غلامعلی خان آزادبیلگرامی "سروآزاد" یا "مآثر الکرام" اثرینده، محمد  
 قدرت الله گویاموی "نتایج الافکار" تذکره سینده، رضاقلیخان هدایت  
 "ریاض العارفین" ده، نواب صدیق خان "شمع انجمن" اثرینده و باشقا  
 لاری اونون علمی، ادبی شخصیتی، طبیعی نین قدرتی، دیوانی و علمی الخصو  
 عالمین منشور اثری "ابواب الجنان" بارده گؤزه ل و مثبت ملاحظه لر  
 سؤیلمیش و یوکسک قیمت لر و ثمریش لر.

بیز بورادا شاعرین مکمل و چوخ جهتلی و مضمونلو دیوانی و اونون  
 شاه عباس صفوی ایله بیلیم خان اوزبیک و وروشلاری بارده ده نظمه چکدیگی  
 گؤزه ل مثنویسی و بلاغت و فصاحت له و عظم و نصیحت له دولو "ابواب الجنان  
 اثری حقینده ملاحظه و فکیر سؤیلمک ایسته میریک چونکی بو گؤزه ل و نجیب  
 ایشی بؤیوک عالم، گؤرکملی استاد و ادبیات شناس و قدرتلی شاعر جناب  
 آقای دکتر سید حسن سادات ناصری مکمل صورتده گؤروب شاعرین دیوانینی  
 نشر ائد رکن اوز درین علمی و مکمل مقدمه سینده بوتون بونلاری لایقانه  
 قلمه آلیب، واعظین حقینده اوز دؤورونه قدر یازیلان لارا یکون وورا -  
 راق اوز علمی نجیب ملاحظه لرینی ده بیان ائتمیشدیر.

بیزی بو ییغجام مقاله نی یازماقا سوق ائده ن واعظین تورک آنای  
 دیلینده نظمه چکدیگی بیر نئچه غزلی اولموشدور کی، دوغرودان  
 دا غزل لردن فضولی و نواشی غزل لری نین عطری گلیر، مضمون و بنزرجه  
 و افاده طرزی صون درجه گؤزه ل، شاعرانه دیر، بودورکی، بیز او غزل لری  
 عینی له حرمتلی اوخوجولاریمیزین نظر دقتینه چا تدیرماقلا برابر  
 چالیشاجیق کی، گؤزه ل و ادبی تورک دیلینده نادر غزل لر یازا بیلن  
 واعظین تورک دیلینده اولان دیگر اثرلرینی ده الده ائدیپ حرمتلی  
 اوخوجولاریمیزین اختیارینا و شره ک، انشاء الله

### \* غزل \*

الینده ساغر گل مفلسونک ایاغینه بنزر  
 یوزینده غازه تر گوندوزونک چراغینه بنزر  
 نظر که باغ جمالینه دوشدو چیقماغی یوخدور  
 بعینه اول رخ زیبا بهشت باغینه بنزر

(۱) غازه = گلگون، سرخاب

گور ایچره مردمکی جای وئرمیشم نه عجبکیم  
منیم گیولدکی اول گلعدار داغینه بنزر

جدا بولوب سرزلفی یوزیندن اولدی پریشان  
یوزیندن آپری دوشنک عاشقین دماغینه بنزر  
آغاردی باش توکو "واعظ" نه ایش گلیردخی سندن  
داماغ بو قوجالیقدا سحر چراغینه بنزر  
غزل

اوزگه عالمده مگر توکسم غمیندن یاشلر  
یوخسا بو سیلابیمه دوزمز بوداغلار تاشلر  
گنجسه گر لعل لبندن آدمز بو شوقسندن  
داشلانور اشکیم کبی خاتم گوزیندن قاشلر

نوبهار حسن فیضندن که من مجنونیم  
غنچه تک اطفال الینده آچلولر یاشلر

تا قلج چقمز قنندن ظاهر اولماز جوهری  
نور چشمم، وسعه نی نیلر اول اگری قاشلر  
لاله و گل دامقده هر سحر شبنم دگیل  
گنجهلر روز سیاهمدن توکلر یاشلر

پادشاه ملک فقریک، تختمز در پشت پا  
تاج دولت دوست یولوندا درویر یلمیش یاشلر

قوجالق حرصی کنون فکر سرو سامان ایدر  
ایندی دوتמוש باشدان بویا شا گلمش یاشلر

تن قوجالدی "واعظ" ایشدن دوشدولر عقل و حواس  
عمر ازبس تندگیجدی قالدیلر یولداشلر

غزل

چاقینچی، اگری باخیشی مژگان یراقیدیر  
اول غمزه اوغرو گوزلری اوغرویتاقیدیر

اول نوبهار دین کیول (کونول) اودلاندی لاله تک  
یاندی چراغیمیزنه عجب عشق اوجاقیدیر

اول ظرف قانی آلمیا گر حسندور شراب  
ال قانی آله ساغر اگری یارساقیدیر

هرتوک باشیمدا قطع ره عشق ایله تیکان

هر رگ تنيمده داغ ايله بيرگل بودا قيدير  
 اول طره چهره آتشيدن قالخمش توتون  
 اول اگري قاش فتنه اودون چاقما قيدير  
 اول يار و صلين ايسترايسنك خلقدن اوزول  
 وحدت كمندى عاشقه جانان قوجا قيدير  
 دنيا ائوينده جود ايله ين آخرت تا پار  
 آچيق ال اوں كريميله قونشو چناق قيدير  
 "واعظ" ! اگيلدى قد قوجا لقدان اوراق تك  
 يعنى بو يفردين ايندى بيچيلماق چاقيدير  
 غزل

گيچدى ايگيدليك گونو ايندى خم اولماق چاقيدير  
 يتدى بو طوماردا صونا ايندى بو كولماق چاقيدير  
 دوندو آغيز ديش سيزليگدن بيرشيلان سوراخيئا  
 آغلا - آغلا بو آغيز بيرلنه كولماق چاقيدير  
 گيتدى قوت ديزلريمدن ، اوتوراق اولماق گرهك  
 چون بنا سوستالدى ديواريك توكولماق چاقيدير  
 گوجلو يا غار قارليق قارى ، اسر غم صرصرى  
 نيجه يوز چين دوشمه سين يوز ، قدر بوزولماق چاقيدير  
 كس تعلق جسم خاكيدن ، بودور گلدى اجل  
 جان شيرينيم بوسوز گيچدين ، سوزولماق چاقيدير  
 روزگار ايلن مدارا قيل بيرايكى گون داخى  
 چوق چكيشمه اى منيم عمروم ، اوزولماق چاقيدير  
 عمر گيچدى جان شيرينيم گشچينمه تلخكام  
 كام ائوزوندن آل كه بستاننك پوزولماق چاقيدير  
 خلق عالم ايچره "واعظ" چوق مكرر اولموشوز  
 باشا گل اى عمر باشلاردان ساولماق چاقيدير

غزل

دنى نانجا ق ترقى ايلسه عالى مكان اولمز  
 زمين توزا ولسا باشى گوگه تيسه آسمان اولمز  
 چوق اصلاح ايسترانسانين وجودى تاكه ديل بيلسين  
 قلم يونولما اينجا هر طرفدن ، خوش بيبان اولمز

گیول چاک اولما یینجا، بیتمز آنده معرفت تخمی  
 سوکولمز تا زمین شخم ایله، باغ و بوستان اولمز  
 سقشماذ بو گیول لر عالمینده شوکت حسنی  
 بنم دردیم آنچون کیمسه یه خاطر نشان اولمز  
 بیرا یکی مصراع ایلن اولماسا ن صاحب سخن "واعظ"  
 که موزون اولماق ایلن هرچوق سرو روان اولمز  
 غزل

گرگلسه لطف دین گوزه، اول ماهیاره میسر  
 مشکل که گلمیه گوزه آخر ستاره میسر  
 بس کیسه لر که تیکمیشدی جور تیغینه  
 بیدرد بخیه قویمادی گوز آجا یاره میسر  
 تاپمز فروغ، جوهریمیز، تا وطن ده یوق  
 یانماز چراغ، چاقما سا حق دن شراره میسر  
 دویدوق که، بو جهان نه مقام قرار دیسر  
 اولدم که وثر دیلر حرکت گاهواره میسر  
 طوفان فتنه دیر نه عجب گوزگی سویی تک  
 گر با سماسنک ایاغ آرایا تا کناره میسر  
 عبرت گوزونده گور شجه بی اعتبار دیسر  
 دنیا کؤچر دوزاتماقا گفتمز نظاره میسر  
 دولمشوز بسکه گوهریمیز اول محیط دن  
 بیر قطره بیک و لیک گورونمز کناره میسر  
 "واعظ" یاراشمیری بیزه جز درد مندلیک  
 بیچاره لیک دن اوزگه نه دیر داخی چاره میسر

غزل

وورما چوق رنگ، گلوم عارض جانانمزه  
 گیرمه ای باده، گلرنگ بیزیم قانمزه  
 اول نه رخ دور نه طراوت که اوننک فیضدن  
 گل اولور خارا گر ال وورا دامانمزه  
 اول نه لب دیر، نه دهان دیر، نه علامت دیر بو  
 که شکر سوزلری اود سالدی بیزیم جانمزه  
 نیجه کیم غنچه، سیراب گولر شبنمدن  
 اول گولر یوزلی گولر، دیده، گریانمزه

گون کیمی سیره قلج دون گفجه بیردن گيچدنک

نه بيليرسن که ، نه گون گئچدی يا زيق جانمزه

خار راه اولدو مسيحا کبييه بير سوزن

وای اگر بخیه الی يتسه گريبـانـمزه

سایلور داد و دهش خلق جهان ایچره بوگون

وثره فتوی اگر اول خصم بیزیم قانمزه

رزقمز غصه دین از بسکه بوغازدا دوکولور

نه عجب سايسلر آيمزی دانمـزه

مدعی بیرله سوزوم واردی سخنورليکـده

قانی بیر حاکم عادل ، يته دیوانمـزه

قانی بیر دیللی فغان عرض ائده "واعظ" سوزومو

بیزه ترکی دیتن اول یار سخندانمزه

غزل

کیونکلر ایرده جیرانی ، فغانلار گولده دورناسی

گوزل اولاقیمیش لاجین با خیشلیم ، عشق صحراسی

زبس پرچنده اولموش بیستون شیرین مثالیندن

عجب کیم آیینه فرهاد الیندن تیشه خاراسی

آخار آب حیات ازبس بولانلیق عمر باغیندان

نظرده گردبادیندان بلنمز سرو رعناسی

چورور توبراقد ا چوق گنج هنربو کنج ویراندا

که بوجزه زماندا تانیمازلار غیر عباسی

دل و جانی غمیندیر ، ملک و مالی حادثاتیندیر

دیپلر خواجه دنیا داردیر ، گورفانی دنیاسی

گورر عاقل بو دشتنک لاله سیندن چشم دل بیرله

که دافم عشرت ایچره کلفتی ، طوی ایچره دیریاسی

گوزو خوشلوق یوزو گورمز ، ثنی آسوده لیک بیلمز

دیریکن جان چکراقصه ملک و مال جویاسی

بو جاهل خلق دایم بیر- بیریندن حاجت ایسترلر

تمامی بنده و هیچ کیسه بیلمز کیم دیر آقاسی

سراپا درد سردیر ، چوق جهان مالینا آلدانما

فراغت ایستیرینک "واعظ" الدن وثرمه افلاسی

(۱) کونکلر (۲) او زمانین پول واحدی

✧ غزل ✧

اگر گل لر غمیندندر چمنده بلبل افغانی ؟  
 کیمین عشقیندن آیا چاک دیرگل لرگریبانی ؟  
 سنین گل تک جمالنک بیرنظر تا پرده سیزگوردو  
 گوزوم هرلاله سیرابا توشدو قاینادی قانی  
 گنجه سیلاب تک گرداغه دورماز طاش طاش اوسته  
 قیامت قیامت تا نیله سونک بوا پریمیش جانی  
 اونونچون سرنگون بخت سیاهیم تک مشوش دیر  
 که اول یوزدن اوزاق توشموش سرزلف پریشا  
 حسدن چاخناسیل لار بیر- بیره داغدا قارا طاشلار  
 یوزین عکسی اولا گر بیرنفس آیینه مهمانی  
 سراسر بو نیاز و عجزدیر، اول ناز و استغنا  
 دگر حسونک سراپا سینا عشقینک چشم گریانی  
 جهاندا گورمه دیک "واعظ" بیزیم مجنون تکی عاقل  
 که الدن و ثرمه دی بیرلحظه هرگز دشت دامانی  
 نمونه اولاراق شاعرین فارس دیلینده سویله دیگی غزل لریندن ده  
 بیرینی حرمتلی اوخوجولارا تقدیم ائدیریک، واعظین قصیده، مثنوی و  
 رباعی و دیگر ژانرلاردا فارس دیلینده یازدیقی اثرلری چوخ گوزل و  
 دقته شایان دیر.  
 واعظ دل شده هرجا که بود بنده<sup>۱</sup> اوست  
 ذره دور است زخورشید، ولی زنده<sup>۲</sup> اوست  
 خاک از زاله عرقناک و سپهر از انجم  
 فرش تا عرش سراپا همه شرمنده<sup>۳</sup> اوست  
 ای زمین زاده ! مکش بر درحق گردن عجب  
 کاسمان نیز به این قدر سرافکنده<sup>۴</sup> اوست  
 چون گلی کان شود از باد پریشان، دیگر  
 ز آن دل، آرام محال است که برکنده<sup>۵</sup> اوست  
 آتش غم بدلم پرتوی از مهر روی است  
 دود سودا به سرم، سایه پاینده<sup>۶</sup> اوست  
 اگر از "واعظ" بی نام و نشان می پرسى  
 زار او، خسته او، کشته او، زنده<sup>۷</sup> اوست<sup>۳</sup>  
 ۲ و ۳ بو ایکی غزل وحدت وجود مضمونلو و سجیه لی دیر.

شاعر چوخلو- چوخلو ماده\* تارىخ سۆيلىمىش دىر كى، اونلاردان  
بۆيۈك مائىتەت قىلىنغان سۆيلىمىش دىر كى، تارىخى سۆيلىمىش دىر كى.

درسوك وتارىخ مرگ مائىتەت تېرىزى

شە مائىتەت از اين جهان ويران مائىتەت

ز آن در شمين بحر عرفان مائىتەت

گفتند به ناله بلبلان تارىخى "اى حيف از آن هزارستان مائىتەت

( ۱۰۸۸ هجرى قمرى )

\*\*\*\*\*

سۆنمىز

( ايچىنىدە )

\*\*\*\*\*

يوز مېن گۆز اول، سىن باخاسان يوزلر ايچىنىدە

شەلا گۆزون، آي قىز! سۆيلىمىش گۆزلر ايچىنىدە

دۆلموش او خومار گۆزلرى ساندىمكى، سحر دە

شېنمىدى، پارىلدار تىزە نىرگىزلر ايچىنىدە

او گول اوزە، تىمىل اوچون، اولدوز دىمىم آزدىر

اون دۇرد گىجەلىك آي دىر اوزون او زلر ايچىنىدە

پروانەدن اوگرەنكى، نىجە شىمە قووشدى

پاك عشق حلالدىر، دىمەلى، بىزلر ايچىنىدە

درىادە اوزورسن، يولونو ايزلەپ بىلىمىم

آنچاق يازىلاركن يوزولان ايزلر ايچىنىدە

ال قويدى حكيم قىلبيمىن اوستە، ائلە بىلىدىم:

ارسىن دى، گىز بو آلىشان گۆزلر ايچىنىدە

مىن حسنوو، حىفيم گىلر او اكرى قاشىنلا

بىر اكرى، خطادىر، گىزەمىن دوزلر ايچىنىدە

بىر سۆزدى "مىتەت" سۆز، عالمە، "وطن" تىك

يۇغ باشقا گۆزەل سۆز بو قەدەر سۆزلر ايچىنىدە

وجدانىنى كىم گۆزلەسە اوز ياخشى گونۇندە

وجدان دا، يامان گونۇندە اۇنو گۆزلر ايچىنىدە

هەرگونكى، سىنىلە گىچىرر عمرونو "سۆنمىز"

بىر عمرە بىر بىر دىر، او، گونۇدوزلر ايچىنىدە

# حضرت محمد (ص) ین اوگود لری

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ وَمَنْ لَا يَغْفِرُ لَا يَغْفِرُ لَهُ

هرکیم رحم ائتمه سه ، اونا رحم ائدیلمز . وهرکیم باغیشلاما سا ، باغیشلانما ز

مَنْ لَا يَسْتَحْيِي مِنَّا لَنَّا لَا يَسْتَحْيِي مِنَّا لِلَّهِ

هرکیم خلقدن اوتانما سا ، تانری دان دا اوتانما ز .

مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

هرکیم بیرکیشینی مسلمان ائتسه ، بهشت اونا واجب اولار .

مَنْ يَفْعَلُ سُوءٌ يُجْزِيهِ فِي الدُّنْيَا

هرکیم پیس ایش گورسه ، جزاسینی دنیا دا گورر .

مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ سِنَّةً فَهُوَ كَسَفِكَ دَمِيهِ

هرکیم بیرایل قارداشیندان کوسسه ، ائله بیل اونون قانین توکوبدور .

مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَاجَةً كَانَ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ كَمَنْ خَدَّمَ اللَّهَ عَمْرَهُ

هرکیم مسلمان قارداشینین حاجتینی وئرسه ، ائله بیل بوتون عمر تانری به

خدمت ائتمیشدیر .

مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَخْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ

هرکیم آند ایچسه ، تانری دان باشقاسینا ایچمه سین .

مَنْ عَفَا عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِسْرَةِ

هرکیم قدرتلی گونونده باغیشلاسا ، تانری پیس گونونده اونی باغیشلار .

مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا ، أَلَمْ كُرُوا الْخِلَاعَ فِي النَّارِ

هرکیم بیزیمله دوغرو اولما سا ، بیزدن دگیل . مکر و خیله جهنمه دیر .

مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى

هرکیم بیللیک آختارسا ، گنجیمیشده کی گناهلاری نین کفار ه سین وئریر .

مَنْ عَدَّ عَدًّا مِنْ أَجْلِهِ فَقَدْ آسَأَ صُحْبَةَ الْمَوْتِ

هرکیم صابا حی عمروندن سایسا ، اولومو یا خشی تانیما میشدیر .

مَنْ أَكْرَمَ إِمْرًا مُسْلِمًا فَأَيُّكُمْ يَكْرُمُ اللَّهَ تَعَالَى

هرکیم بیر مسلماننی عزیز توتسا ، ائله بیل تانرینی عزیز توتوب .

مَنْ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَكْبَهَ كَانَ لَهُ سَكْرًا مِنَ النَّارِ

هرکیم آناسینی آلنیدن اوپسه ، جهنم اودوندان قورونار .

ترجمه ائدن : جواد هیئت

## آنادیلمیز و ملی وارلیغیمیز

### اوغروندا خاطره‌لر

\*\*\* ( ۱۰ ) \*\*\*

مدرسه‌دن صونراکی      ساری داغین اتک لرینه سؤیکنمیش باغداکی  
 خاطره‌لر      گوروشدن ایکی - اوچ گون صونرا، اوردا شرکت  
 ائدن شاگردلردن بیردسته‌سی، آخشام اوستو  
 مدرسه‌دن چیخاندا کتابخانایا گلمیشدی. اونلار اوزلرله بیرلیکده  
 بیردولو سبدده هئیاو گتیرمیشدی. اوشاقلارین ایکی بیر - اوچ بیر  
 کتابخانایا باش وورماقلاری گونده‌لیک مسئله‌ایدی. اما، بوجور بیرلیکده  
 اوزوده بیرسبد هئیاو ایله گلمه‌لری، اؤلؤگونه گؤزله نیلمزایش ایدی  
 هئیاو لارین یوموشاق عطری بیرلظه‌ده بوتون کتابخانای بۆرودو. من  
 بیر اونلارا، بیرسبد باخیب دئدیم: هله اول بیر بویورون گوره‌ک یو  
 سبد نه اوچون دی؟ اونلار بیرسوره بیر - بیر نیین اوزونه باخاندا  
 صونرا آرالاریندان بیرسی اوتانا - اوتانا دئدی: آقا، من او گون  
 چولدن قاییداندان صونرا، باغدا اولوب گئچنلری ائوده آتام گیله  
 دئدیم. آتام باغواندی، اوزوده ساواددان کاسیب اولدوغو حالدا، شعره،  
 ساز - سوزه وورغوندی. اورادا دانیشیلان سؤزلر، اوخونان شعرلر و  
 ترانه‌لر، گوروشدوگوموز دوستلارین دئدیگ لری لطیفه‌لر، اجرا ائتدیگلری  
 دئشمه‌لر آتامین چوخ خوشونا گلدی. سحرمن مدرسه‌یه گلنده، اوبوسبدی  
 باغدان دریب گتیردیگی هئیاو لارلا دولدوروب منه وئردی و دئدی:  
 اوغلو، من بونو سیزین او معلم و اونون دوستلارینا نیسگیل ائله‌دیم،  
 منیم آدیمدان دئیهرسن، برگ سبزی است تحفه درویش. من جان  
 قویوب بسله‌دیگی ایل زومارینی آچیق اوره‌ک له‌بیزه هدییه ائدن آتانی  
 صمیمی محبتندن تشکرا ائدیپ دئدیم: بس ایندی کی، بئله اولدو بس  
 هئیاو لارین بیرى منه، قالانی اوگون بیزیم چولده‌کی ییغینجاغی روحلان -  
 دیران دوستلارا چاتار، بونا گوره ده سیز ائله بوآیاق اونلارین آخشاملار  
 ییغیشدیقلاری کلوبا گئدیپ سبدی ده اوزونوزا یله آپاراجاق سیز. اونلار  
 بو سؤزو ائشیتجک سئوینه - سئوینه دوروب یولا دوشدولر.  
 اوشاقلارین کلوبا گئتدیگ لری گونون صاباحیسی، رحیم اوچ - دورد  
 نفر یولداشی ایله کتابخانایا گلدیلر. رحیم ایله گلنلری من چوخ ایللر

قاباقدان تانیردیم. اونلاردان بیریمی ده ایندی اصل آدینی اونوتدو-  
 خوم بیر جوان ایدی. اونو مدرسه ده وکوجه باجادا هامی خومارچا غیراردیلار  
 خومار ابتدائی مدرسه ده بیزلرایله همکلاس اولموش اما، گوره ک تیکانی  
 آباغینا باتدیغینا گوره، درسی یاریدا بوراخیب ایش دالینحاقا چماغا  
 مجبور اولموشدو. خومار سوزون تام معناسیندا بیراودپارچاسی ایدی.  
 اودا رحیم کیمی اولدوقجا جسور، قاباغیندان یشمز، قوردا گئدرو جانلارا  
 دگر بیر اوغلان ایدی. اما رحیم نه قدر توتوملو و آزدانیشان ایدیه  
 خومار بیر اوقدر دیل پهلوانی ایدی. او منیم باشیمی گورجک اوبیری -  
 لره مجال وئرمه دن سوزه گیریشدی: قاقاش، سن نه وقتدن بئله آداما  
 یووماز اولموسان، نثیه بئله یان گزیرسن؟ نه جور اولور او شاقلاری  
 بیزه گونده ریرسن، اما اوزون گلمیرسن؟ ومن اونا جواب وئرمگه مجال  
 تاپمادان او ادامه وئردی: دونن آخشام لاپ یئرین بوش ایدی. ای کاش  
 اوردا اولایدین و گورایدین اوشاقلارین اوسایاق گلمه لری والیرینده  
 هدیه گتیرمه لری بیزلرده نه هیجان یاراتدی. هئیوالاری تاقچالارا  
 دوزدوک، اونلارین عطری هریشری بورودو. اوشاقلار اول چکینیردی لر،  
 اما بیرآز آچیلیشانان صونرا بیزلره قوشولدولار، ازبرله دیک لری  
 شعرلردن اوخودولار، بیرهلله اولدو کی، گل گوره سن... او، منهددیک  
 لرینی بورادا قویوب یولدا شلارینا طرف یؤنلیدی، بیلیرسیز، منله قاقاش  
 خیام مدرسه سیندن تانیشیق، ونون بیرکهنه چانتاسی (مدرسه کیفی) وارا ایدی  
 منیم ده بیرنیم داش پالتووم، قیشین توفه توفونده من کتاب دفتریمی  
 ونون چانتاسینا قویاردیم، او دا گاه ساغدا گئدیپ صول الینی گاه دا  
 صولدا گئدیپ ساغ الینی منیم پالتو حییمه قویاردی کی، اوشومه سین  
 ... او بیرداها اوزونو منه توتوب دئدی: غریبه گونلرایدی. هله  
 یادیندادی بیرایل یایدا ایش آختارا - آختارا گئدیپ حاجی میمرزا  
 باغیر آقانیین جای پیچتمه کارخاسینا چیخدیق؟ کارخانانیین قاپی -  
 سیندا آدام یوخ ایدی، اونا گوره ده یا واشجادان سیورشیب ایچه ری  
 گیردیک، اوزون و یاری ابشیق دهلیزده اویان - بویانا باخماقدا  
 ایدیک کی، بیردن حاجی آقانیین اوزیله اوز به اوز گلدیک. او، بیزی  
 گورجک سوروشدو: کیم ایله ایشیز وار؟ بیز دئدیک:  
 - ایشدن اوترو گلمیشیک.  
 - میه سیز بیلیمیرسیز بوردا بیز اوغلان اوشاغی ایشلتمیریک؟ بوردا

فقط قیزلار و آروادلار ایشه یه بیلرلر. قاچین گئدین ایشیزین دالینجا  
او ایستیردی یولونو توتوب گئتسین کی، بیردن من آغزیمدا ن قاچیردیم  
حاجی آقا اگر بوردا قیزلار و آروادلار ایشله ییرلر بس سیر بوردا نه  
قاییرسیر؟ اولمایا سیزده... حاجی آغانین یوغون قارنینا یاراما-  
یان بیر چئویک لیک ایله دئوب بیزیم اوستوموزه جوموخماسی منیم  
سؤزومو آغزیمدا قویدو. بیز تو دابانا قاچیب آرادان چیخدیق. اما  
حاجی باغیر آقانی سسی دالدا ن ائشیدیلیردی. او اوچا دان باغیریردی  
: مش ممد، بس سن هانسی جهنمده سن، نییه بو ایت سودو اممیشلری  
ایچه ری بورا خیرسان...

اما، قاقاش، ایندی گل گور بیرنه خبردی. هوپ هوپ یاغشی دئییب:  
بو چرخ فلک ترسینه دئوران ائدیر ایندی.

فعله ده اوزون داخل انسان ائدیر ایندی.

حاجی باغیر آقا ایندی موم کیمی اولوب. اوگونلرده کلکته چی کارگر  
لری ایسته میشدیلر اونلار اوچون کارخانا دا درس کلاسی قویولسون. اما  
ارباب بونا راضی اولما میشدی. بیزدن بیرنچه نفر ایشی یوللان دیرماق  
اوچون کارخانا یا گئتدیک، او بیزیم باشیمیزی گورن کیمی بیردسته  
قای پی آچاری گتیریب بیزیم قایا غیمیزا بورا خدی و دئدی: بیلیرم نه  
اوچون گلمیسیر، باخ بو کارخانانین آچارلاری بودا سیز، مندا لچکین  
اوزوز هر نه بیلیرسیر ائله یین. صونرا دا الینی کارگرلره طهرف  
توتوب دئدی: بونلار هله درس اوخوما میش منیم چیگنیمده گزیرلر،  
صباح درس اوخوسالار لاپ باشما دیرما شا جاقلار...

بیز دئدیک: حاجی باغیر آقا بوسؤزلر نه دی؟ کارخانا داسیزین  
دی، اونون آچارلاری دا، بیز گلمیشیک کلاس قویا ق، درس وئره ک. اگر  
سیز بوردا یئر وئرمه سیز، بیز آیری یئرده اونلارا درس وئره جه ییک،  
- خومار هله ده دیل بوغازا سالماق ایسته میردی. رحیم اونون سؤزونو  
کسیب دئدی:

- خومار، ائوین ییخیلسین، بیردقیقه مهلت وئر، قوی باری بیزده بیر-  
کلمه دانیشاق. صونرا دا منه چئوب دئدی: دوغرودان دا کلوبدا کلاس  
قویولسا گلیب اوردا درس وئره رسن؟

- درس وئرمگه گلیرم، اما سیاسی ایشلره هله قاریشمیرم.

رحیم بیرآزدا اینجیک حالدا دئدی:

- غریبه سؤزدوها، سن ده لاپ ده لی جئیرا نیمیشان، نه یه سئله مارا ماتا

قویورسان، نه دن چکینیرسن؟ اولمایا گئچمیشلری اونوتموسان؟  
 - یوخ رحیم، نه مازاماتا قویورام، نه چکینیرم، نه ده گئچمیشلری  
 اونوتموشام. منیم اوچون هئج نه دگیشیلمه ییب، بیزلر هامیمیز  
 گوزوموزو آچاندان زحمت و یوخسوللوق ایچینده بویوموشوک، بیرگون  
 تفر، بیرگون گئج مبارزه یه قوشولسام دا سیزلرین صفرینده یئر  
 توتا جاغام، آنجاق بو وارکی، من هله اوزومو مبارزه یه قاتیلماغا  
 حاضرلامامیشام، بو بیر، ایکینجیسی ده مثل وار دشیه لر: اویونا  
 گهرن اویناسین گرهک، کلوبا یازیلان اوراسین انضباطینی داشیمالی  
 و عهده سینه دوشن وظیفه لری یئرینه یئتیرمه لیدیر...

بورادا یئنه خومار منیم سوزومو آغزیمدا قویوب مطلبه گئچدی.  
 - رحیم، سن خلقی چوخدا دارا قیسنا ما، قاقاش اوز ایشینی مندن  
 سندن یاخشی بیلیر، قوی او درس وئرمگی بوینونا آلسین، او بییری  
 ایشلر وقتلی وقتینده دوزه لر، صونرا گینه اوزو منه توتوب دئدی:  
 - اما، قاقاش، یاخشی یادیم دوشدو، سندن بیر شئی صورو شا جاغام  
 سن بیزیم اسرافیلی تانیرسان کی؟ دئدیم: میه بو شهرده اسرافیلی  
 تانیما یان آدام وار؟ اولمایا بیرایش میش چیخاردیب؟ دئدی: یوخ  
 بیرایش چیخارتما ییب، بیزسنی گورمکه گلنده اودا ایسته دی گل سین،  
 اما او سنین آدینی ائشیدینجه دئدی: منیم گئتمه گیم اولمادی، صورر-  
 شدوق، اسرافیل نه اولدو؟ نییه پشمان اولدو؟ دئدی: نه اولاجاق بو  
 آدام گئچه ن ایل یوخ، اوبیری ایل منی مدرسه ده روزنامه اوخودوغوما  
 گوره اوتایلیلارین یانیندا آپریدان سالیب، دوروب گئدیپ یئکه کاری  
 منی همت کیشی یه چوغورلاییب، اودا هامی نین یانیندا بیر قالیب  
 صابون آلیب منی یودو آریتدی کی، اوغلان سن هاچان آدام اولاجاقسان،  
 نییه بو اوز باشینا ایشلردن ال گوتورمورسن، سندن صورو شا جاغیدیق  
 کی، بوروزنامه قضیه سی نه دی، اسرافیل نییه سندن کوسوب؟ دئدیم:  
 بونون قضیه سی بیرآز تفصیل دی، من سیزلری گورمکه گلنده اونونلا  
 دانیشیب باریشا جاغام...

\*\*\*

رحیم گیل چیخیب گئدندن صونرا، سرپرست یاخین دوستلاریندان بیر  
 حسینقلی نیساری ایله من اولان اوتاغا گلدیلر. سن دئمه اولارچوخدان  
 اوبیری اوتاقتا ایمیشلر و قاپیلارین آچیق اولدوغوندان بو اوتاقتا

گه‌دن صحبت‌لری ائشیدیرمیشلر، نیشاری ادبیات معلمی ایدی. او به‌بوش وقت‌لرینی کتابخانا‌دا اولوردو و حوصله‌سی اولاندا ادبیات‌دان دانیشار اورا‌دان بورا‌دان شعرا و خور، گاه‌دان دا شیرین لطیفه‌لر دئییه‌ردی. اونون افتخارلاریندا ن بیری، تهراندادرس اوخودوغو ایللرده علامه، دهخدا، نین یانینا گئتمه‌سی و اونون یازی ایشلرینه ال یئتیرمه‌سی ایدی. اما ائله بیل دهخدا، نین بوتون یازی‌لاریندا اونون "اترک‌التروک ولوکان ابوک" مثلیندن هامیدان چوخ خوشلانمیشدی. او منیم آتام آنلاماییب تورک اولوب! دئییه‌نلردن بیری ایدی. او یئری گلنده گاه‌دان منله‌ده باش باشا قوشاردی.

اونلار اوتاغا گیرنده نیشاری گولومسه‌ر حالدا آتما‌جا ایله‌دئدی: به‌به، دئییه‌سن رفقالردن قونشو پاییی گلیب؟ دئدیم: یوخ، رفقالردن گلمه‌ییب، نئچه‌گون قاباق، گئچه‌ن ایل درس وئردیگیم اوشاقلار لایرلیکده چوله گئتمیشدیک، اوردا سیز دئدیگیز رفقالردن بیردسته سینه راست‌گلدیک. یئریزبوش، چوخ گئورمه‌لی ییغینجا ق ایدی، اوردان قاییداندان صونرا اوشاقلاردا بیری گئجه احوالاتی آتاسینا دانیشیر، او کیشی ده خوشلانیب اوز زوماریندان بیردولو سبد هئیاو نیس‌گیل تیکه گئونده ریبدی. حساب آیاغیندان هئیاوالاردان بیری ده بیره‌چا تیبدی. او بو سؤزلری ائشیدینجه گینه همان آتما‌جالی گولوش ایله‌دئدی: واللله یاخشی ایشدی، بیزلر ایللردی بو ایشده جان قویوب، سوم‌وک سیندیرمیشیق، اما بو هامی مدته بیزه‌نه‌بیر هئیاو گونده‌رن اولوب نه‌ده یاخیندان اوزاقدان کئفیمیزی صوروشان، اما بیرپارا آدام‌لار دونن بیر، بوگون ایکی، اوشاقلارین ساققیزینی ائله اوغورلاییلار کی، اونلاری اوز دالاریجا هر یئره دئسه‌ن چکیرلر. دئدیم: اولاییل‌سین ائله بونا گئوره‌ده سیزین کیمی لر بو آداملارا هفته‌ده نئچه‌ساعات درس وئرمکی چوخ گئورور و اونلارین اوشاقلارلا مشترک دیل تاپما سیل‌لندان و قاینا ییب قاریشما سیندان قورخورلار... صحبت جدی لشینجه او سؤزو شوخلوغا سالماق قصدیله دئدی: اولسون دا نه‌عیبی وار

"خدا گرز حکمت بیندد دری زرحمت گشاید در دیگ‌ری"

سن بورا‌دا اوشاقلارا درس وئرمکدن ساخلانیرسان، اما آیری یئرده بو یوکله‌ره درس وئرمکه چاغیریلیرسان...

او بیر لحظه دورو خوب‌تارا مطلب‌تا پماق ایسته‌ینده، سرپرست اونا

فرصت و ئىرمەيىپ ، صحبتە قارىشىدى. او اوزونو مەنە توتوب دېدى : اما  
 مەن سەنى ايناندىريرام كى ، بوبارەدە بىزلىرىن ھەق تەبىئىي اولمايىپ  
 آرقاچ آيرى يىتىدىن ، يوخا رىلاردان كىچىكىدى ، اونون دا علتى كلاسدا او -  
 شاقلا رانقلابىي شەرلەر ازىرلىتمەك يا ملانصرالدىن لطفە يازدىرماق  
 دگىل ، بىلكە بىر آيرى موضوعلاردى . سەن كلاسدا بو سئوالىن جوابىندا كى ،  
 آيا ايران مستقل و آزاد بىر اۆلكەدى يا يوخ ؟ دىمىسەن ، البتە ظاهەر -  
 دە ايران مستقل و آزاد بىر اۆلكەدى . اونون اۆزى اوچون قانۇن -  
 اساسىي ، اۆزى اوچون ھۆكۈمەتى و مجلس شوراسى وار . اما اصلەن دەورسان  
 نە قدر نفت پوتلوقلارى نىن ( ھېلى لى نىن ) اوستوندى ب ب  
 ( بىرىتىش پىترول ) و انگلستان امپراطورونون ايكي باشلى شىرى  
 وار ايران كىنە مستقل و آزاد سايىلا بىلمەز . ايراندا ھۆكۈمەت باشىندا  
 اولانلار بىن چوخو انگلىسلرىن آدامى دى و ايراندا ھۆكۈمەت باشىندا اولان  
 ھزار فامىل اىلە انگلستان بىن دوستلۇغو چوخدانكى دوستلۇق دوو بىلنچى  
 سۆزلىر ...

دېدىم : اولايىلر بونلارى و يابونا اوخشار سۆزلىرى كلاسدا دىمىش  
 اولام . اما ، اولايىلر بونلار گۇرۇم بو سۆزلىرىن ھاراسى يالاندى ، شائىيا بو  
 سۆزلىرى مەن يوخ ، بىلكە بىر ھەقىقەت ئايدالانمىش و انگلستان بىن ياراتدىغى  
 دىكتاتورلۇغون چكەللىرى آلتىندا آيا قلانمىش ھەقىقەت بۇرا چاتاندا سىر  
 پىرست سۆزى دگىشدىرەك قىدىلە دېدى : بونلار ھامىسى اۆز يىتىرىندە . اما  
 دوغرىدان مەن سەند بىر سۆز سوروشماق اوچون كىلىمىشدىم ، بىت آيرى يىتىرى -  
 لىرە چكىلدى . اىستىردىم سوروشام بىر سەئەت قاباق سەن يانينا كىلىلر -  
 بىن اىچىنىدە او خوش دانىشلىق اوغلان كىم ايدى . اونون آخىرىنچى سۆزلىرى  
 ائشيدىندە نەچەدە خياللاندىم دوروب كىلىپ اوندان شىكر ائدىم . اما  
 بىر آز گۇتور - قويدان سونرا بۇفكردىن واز كىچىدىم . مەن بۇگۈنە قىلدىم  
 ائلە تصور ائدىردىم كى ، اسرافىلىن او ايللر كىلىپ مەدرسەدە روزنامە  
 اوخومايىندا سەن بىر نەچچە آيرىلار بىن الى وار . اما بۇگۈن او  
 اوغلان بىن سۆزلىرى مەن بو اوزون سورەن شەھەدەن چىخارتدى و سەن بىن  
 ايشىدن ھىر سىز اولدوغونو و ھەقىقەت بۇايشىدن سارى اسرافىل اىلە دورو -  
 شىدوغونو عىان ائتدى ...

بو سۆزلىرى ائشيدىندە مەن اۆزۈم ساخلايا بىلمەيىپ گولدىم و دېدىم :  
 آلاھا چوخ شىكر كى ، بو ھامى ھەقىقەت سونرا لامھالا بىز اۆزۈم چىخىدۇق .

اما اگر سیزین بوتون قضا وتلریز بوسایاق اولسا، وای سیزه و سیز ایله  
ایشله ینلرین احوالینا ! آخی سیز بوا یکی اوج ایلین مرضینده هرگون  
ان آزی اوج - دورد ساعات بورا دا اولدوغوزو مندن هر شئیده اصول دین  
صورشدوغوز حالدا، نه اوچون بونو مندن صورو شماق ایسته مه میشیسیز؟  
آخی نه اوچون بوتصوری ائوز ایچه ریزده گیزلی ساخلاییب، دا ورا نیشلاریز  
دا اولچو قرار وئرمیشسیز؟ گرهک سیز دئمیشکن اوخوش دانیشیق اوغلا-  
ندان ممنون قالاق کی، اونون سؤزلری سیزی باشا سالدی. اما بونو دا  
دئیم کی، هر زمان اولدوغو کیمی، او گون ده سیز ایله منیم اسرافیلین  
گلیب مدرسه ده روزنامها و خوما غیندان دلخور اولدوغوز حالدا، من اونون  
روزنامه نی چئینه - توپور اوخوما سیندان دلخور ایدیم...

بورا جاک ساکتا وتوروب بیر - بیر نین دالینجا آلیشدیردیغی  
سیگارلارین توستوسونو ها وایا بورا خان نیساری گینه سوزه قاریشدی :  
- آخ سن اول بیر سؤیله گورهک بو آنادیلینده نه شیلر کشف ائده  
بیلیمسن کی، بیز ائده بیلیمیریک، منیم گئچمیشده بو دیلده یازیلان  
اثرلردن ائله خبریم یوخدو، اما ایندی هر نه شعر اوردان - بوردا روز-  
نامه ده گورورم هامیسی شعاردی، سن او شاعرلر مجلسینده اوخونان  
شعرلردن بیرینی گتیرکی، اوندان هم شعریت و هم مطلب اولسون، اوندان  
بیز سنین قاباغیندا دیزچوکک.

دئدیم: اولان سن دئدیگین بیزیم شعر دوننه قدر یاساق ایدی و ایندی  
ده دونن بیر، بوگون ایکی تازا اوزه چپخیب، ثانیا من سیزه شاعرلر  
مجلسینده اوخونان شعرلردن بیردانا یوخ، بلکه جوخلو نمونه لر گتیره  
بیلهرم کی، اونلاردا سیز دئمیشکن هم شعریت، هم مطلب و هم ده یاشا-  
دیغیمیز امانسیز وبی رحم جاعده ده محروم و چوره گینی داشدان چپخار  
دان انسانلارا نسبت سؤنمز محبت اولسون، اما اجازه وئرین سیزین  
ایسته دیگیز نمونه نی اوخوماقدان اول، هر لحظه دانیشدیغیمز مقله ایله  
رابطه ده سیزه حاجی اسماعیل آقادان بیر مطلب نقل ائدیم، حاجی اسماعیل  
آقا گئچه ن یایدا تهرانا قاییتماق ایسته دیگی گونلره یاخین، بیر گون  
آیاق اوستو کتابخانا یا گلدی. او بیر آرزو وار - گل اشدن صورا گلیب  
اوتوردو و بیردن بیزه اؤزونو منه توتوب دئدی: من سنین باره نده  
آیری جور فکرله شیردیم، سنی اول دهقان یاغلی بیلیردیم صورا لاردا ائله  
خیال ائدیردیم کی، بیزیم علی نین (منظور علی امیرخیزی نین) نوچه لریندن



ساتان بیر قیزین اورهک دؤیونتولرینی تصویر ائدیر. پادیزدا اولسا  
 رضاخان دؤوره سینده بوتون شهرلرین دروازه سینده جوازخانا وارایدی  
 وشهره گیرن هر جور یوکدن جواز آلینردی. نیاردان شهره اودون گتر  
 قیز جوازچیلارین گوزوندن قورونماق اوچون کروان کیمی گئجه یول  
 ائله ییر تابلکه سحرگون چیخما میس جوازچیلارا راست گلمه دن اودونونو  
 ساتا بیلسین .

شعری ازبردن اوخوماغا باشلادیم . شعر اوخونوب گئتدیكجه اونلار  
 نفسلرینی اوغورلاییب قولاق آسیردیلار . ایندی او زماندان قیرخ ایل  
 گئچمیشدی ، طبیعی شعر اوگون اوخودوغوم بوتونلوکده یادیعدا قالما  
 ییب ، اونون بیرپارا یئرلرینی اونوتموشام ، بیرپارا یئرلری ده ذهنم  
 ده اولابیلسین دالی قاباق اولوب شعرین یازیلی نسخه سی الده اولما  
 دیغی اوچون اوزون ایللردن صونرا حفظیمده قالانلاری سیزه ده اوخوورام  
 \* نیار کروانی \*

هله اویانما میس گونش یوخودان \* تازاجا بویلانیر افقدن سحر  
 بیر سیغین شعله تک قیزا ردیقجادان \* قیرمیزی بویانیر یاشیل تپه لر

=====

نه بیراینیلتی وار نه ده بیرصدا \* انسانلار یوخودا ، قوشلار یوخودا  
 طبیعت باشینی اگمیش کؤکسونه \* خیال مورگوسوندن دویمامیش یئنه  
 بولوتلار قیزا ریرگئتدیكجه لای لای \* سونور اقلرده رنگی سولموش آی  
 هله خومارلانیر نیارین گوزو \* هله یوخودا دیر شهرین اوزو

=====

نیاردان شهره اوزانان یولون \* گئچیب یاریسینی بیرکروان گلیر  
 آ زقالیر کندیرلر دوغراسین قولون \* فقط نه دایانیر ، نه ده دینجه لیر

=====

گلیب یئتیشدیكده نیار کروانی \* گزیر قورخوسوندان گوزوهریانی  
 او قورخور زحمتی گئده حک بادا \* اگر احتیاطلا گیرمه سه شهره  
 بئله یاشایانلار آزمی دونیادا \* بیرچوخو آج قالیر گئجه نی سحره  
 بیرچوخو تاپما ییربیرقارین چورک \* جالیشان انسانلار آج قالیر دشمنک

=====

بیرقیز پولچوسودور توزلو یوللارین \* چکنینده ان آغیر کومور شله سی  
 احتیاج الینده بوغولانلارین \* کسیدی چیکنینی عومور شله سی

=====

بورادا انسانا حياتدا يوكدو \* حياتى، نغمه سى، عشقى سۇنوكدو  
او هله دولانير ساتا كومورو \* ساتا حياتىنى، ساتا غومورو

=====

اوتورور سينه سين بعضا دريندن \* بوآه قالدیرا جاق داغى يئریندن  
سن سانما طالعين چيچک چيچک دى \* اونو بوگوزياشى اريده جک دى...

=====

شعرا و خونوب قورتارانندان صونرا نيسارى دوروب اوتاقدان اويان،  
بويانا گئتمه گه باشلادی، نئچه لحظه صونرا او، اغزو اوزيله دانیشير  
کیمی دئدی: شعر دگیل، کمال الملکین ياراتدیغی تابلولار قدر گوزل و  
جانلی بير تابلو دور، بونو ياز وئرمه، گئجه ائوده آتاما اوخويا جا-  
غام، آخی اودا سيزلرکیمی اوز ديلينه عاشيقدی...

اما، سرپرست دولو خوشنموش حالدا فکره دالمیشدی. اونون باخیشلاری  
يول چکیرکیمی اوزاقلارا تیکيلمیشدی. بير لحظه اونا دقت سالدیم .  
اونون چهره سينده ایللر بوندان اول، ابتدائی کلاسیندا يوخسول  
اوشاقلارین قايغی سینا قالان و اونلارین دردی و کدری ايله ياشایان  
میرزا اغفار خانین سیماسیندا اولان جیزگیلر يئر سالمیشدی...

=====

## ب . وهايزاده

\* \* \*

دونياده اگر حرمت اوموب، نشئه ديلرسن  
اؤز قلبينه باخ! ظلمتی بوغ، نفرتی اولدور!  
کولدورسن اگر باشقا سینی، سن ده گولرسن،  
گولمک ديلگين دیرسه اگر اؤزگه نی گولدور!  
بیلدینمی نه چین، اؤيله گولور باغچادا گوللر؟  
گول گولدو کی، گولسون اونو گوردوکده کؤنوللر.

( صائب تبریزی کیست ؟ )

۳ - صائب معلم اخلاق و تعلیم و تربیت در میان شاعران مردمی ما شیخ اجل سعدی شیرازی بحق معلم اول اخلاق و تعلیم و تربیت است. محتوای گفته‌های او، چه بصورت شعر و چه بصورت نثر، شامل اصول اخلاقی و پند و اندرز است. با نظری حتی سطحی به گلستان و دیوان شاعر، مخصوصاً بوستان او، این ادعا ثابت می‌شود.

با مروری به دیوان صائب نیز معلم اخلاق و تعلیم و تربیت دیگری را می‌بینیم که دیوانش مملو از پند و اندرز و دعوت مردم به رعایت اصول اخلاقی و کمالات نفسانی از قبیل خاموشی، کم حرفی، انصراف از حرص و آرزو، خدمت به منوع، صبر در مقابل ناملایمات، چشم پوشی از عیب دیگران، فرو خوردن خشم، عفو و اغماض، اعتماد بنفس و اتکاء بخود، قناعت و تعاون و صدها اصل اخلاقی دیگر است و در این مورد نیز گفته‌های خود او در دیوانش استناد می‌گردد:

پا منه بیرون ز حد خویش تا بینا شوی نیست حاجت بر عصا در خانه خود کور را  
مهر خاموشی حصاری شد ز کج بحثان مرا ماهی لب بسته را اندیشه قلاب نیست  
دعوی دانش، بود صائب بنادانی دلیل هر که نادان می‌شمارد خویش را نادان است  
هست اگر ارباب دولت را لباس فاخری از گناه زبردستان چشم خود پوشانده است  
گردد از چین چین حرص طمع کاران زیاد

پیچ و تاب تشنه را موج سراب افزون کند  
خشم عالم سوز را کوته زبان کردن به حلم

آتش سوزنده را بر خود گلستان کردن است  
نرمی ز حد مبر، که چو دندان مار ریخت

هر طفل نی سوار کند تا زیانه اش  
اگر صد بار بر خیزد، همان بر خاک بنشیند

ببال دیگران هر کس بود چون تیر پروازش  
کدام جامه به از پیرده پوشی خلق است بپوش چشم خود از عیب خلق و عریان باش  
شود جهان لب پر خنده ای، اگر مردم کنند دست یکی در گره گشائی هم  
جوهر نمای جوهر ذاتی خویش باش خاکش بسر، که زنده بنام بدر بود

هریص را نکند دولت دو عالم سیر همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

سراپای دیوان این معلم بزرگ اخلاق ملو از چنین بیایستی است و بقول دکتر زرین کوب (در بیشتر اینگونه ابیات، شاعر لطیفترین نکات اخلاقی را بکمک امثال، امثالی که از جزئیات زندگی جاری مردم گرفته است روشن میکند و بیهوده نیست که بسیاری از این ابیات زبانه زدند و محکم امثال ساق را یافته است)

۴- صائب شاعری حساس و زودرنج معمولانه فقط اکثریت شاعران، بلکه سایر هنرمندان نیز دارای احساساتی لطیف و اشخاصی حساس و زودرنجند. اینها، با مشاهده دوروئیها، دروغ و فریب، ظلم و ستم و حق کشی قلبشان بیش از دیگران بدرده میآید و آزرده میشوند، میرنجند و در نتیجه گلایه سر میدهند، چه از مردم و چه از روزگاری. خانم کریمی (مصفا) در سمینار متشکله در دیماه ۱۳۵۴ دانشگاه تهران ضمن سخنرانی درباره صائب (که در کتاب: «صائب و سبک هندی» مندرج است) پس از بحث نسبتاً مفصلی درباره صائب و شعرا و، ضمن اینکه او را شاعری نازک دل و حساس مینامند، میگویند: (در وجود صائب هم سرانجام همه جوشها و خروشها جای خود را به سردی یأس و سکوت و آزرده گی و انزوا سپرد و صائب درون گرا بجای نآمد) و جای دیگر (بزعیم من محبوبترین قیافه صائب حساس و رنجیده، صائب تنگ حوصله، بجای نآمده، صائب تنهای هراسیده، صائبی که از بوی گل گرانی میکشد) و جای دیگر (دنیا ی درون صائب غربت و تنهایی، وحشت و آزرده گی است) و ادامه میدهند (آزرده گی و مردم گریزی صورت دیگری از دنیا ی درونی است، از مردم روزگار و ابنای دهر و میباید و به تعبیر نظامی خود را در خانه غمناکی خویش از چشم خلق نهان داشته است)

ضمن تأیید تنهایی این گفته های خانم مصفا که صائب شاعری نازک دل و حساس بود و از دورویان و دروغگویان و ریاکاران آزرده بود (نه از مردم) موافقم، ولی با عباراتی مانند: سردی یأس، سکوت و انزوا، تنگ حوصله و بجای نآمده، تنهایی و هراسیده، غریب و وحشت زده موافق نیستم. صائب غیر از چند سال آخر عمر خود، همانطور که در مبحث «صائب شاعری بشردوست و انسان گرا» توضیح داده شده است، همیشه با مردم و در میان مردم بوده و هرگز از کسی و چیزی حتی از مرگ وحشتی نداشته است که میفرماید:

روشن دلان ز مرگ محابا نمیکنند نور از زوال کم نشود آفتاب را

بیدلان از مرگ میترسند و ما چون کبک مست

خنده خود را دلیل راه شاهین کرده ایم.

صائب نه تنها با ستمکاران و جباران و ریاکاران جانانه مبارزه کرد، بلکه همیشه طرفدار مردم و با مردم بوده و آنها را نیز با روزه بر علیه ظلم و جور فرا خواند

است . من در جای دیگر از روح مبارزه جوئی صائب بحث خواهم کرد و در اینجا تنها می‌خواهم بگویم که یک شاعر مبارز و مردمی هرگز از کسی و چیزی وحشت نمی‌کند ، به گوشه‌انزوا پناه نمی‌برد ، سردی یا س نمی‌تواند بر او مستولی گردد ، تنگ حوصله نمی‌شود ، بجان نمی‌آید ، و غریب و تنها و هراسیده نمی‌گردد و از چشم خلق هم پنهان نمی‌شود .

صائب یشهادت دیوانش تا آخرین نفس از مردم و با مردم بوده و تن به وحشت و غربت نداده است و اگر گلایه‌هایی هم در شعرا و بچشم می‌خورد ، گلایه از دروغ‌گویی ، فریبکاری ، دورنگی و دوروئی معدودی آشنایان و دوستان ، یا بعضی مردم حق‌ناشناس بوده ، نه از همه مردم جا معه خود ، و چه خوب گوید آقای دکتر زرین کوب که طبع حساس او از دوروئی و دورنگی بیزار است و در دنیا ی یکرنگی و صلحی که قلمرو روح اوست کفر و دین آشتی دارند و کشمکش‌هایی که هست ظاهری است .

آری صائب خدمتگذار جامعه زمان خود بوده و دوستدار مردم و همیشه حاضر در صحنه قهوه‌خانه و در کوچه و بازار ، او بخاطر مردم با صاحبان زر و زور و فریبکاران و دورویان زمان با شمشیر قلم جنگیده و هرگز غریب و تنها و وحشت زده نبوده است . او از جو حاکم بر جامعه زمان خود ، از شیادان و ریاکاران و ظالمان در رنج بوده نه از مردم ، نه منزوی شده و نه تنها و غریب و نه ساکت بلکه فریاد می‌زند که :

نیست کاری به دورویان جهانم صائب روی دل از همه عالم به کتاب است مرا  
دلم ، چون برگ بید ، از آب زیرگاه می‌لرزد

اگر چه سینه چون کشتی به دریا می‌توانم زد  
جماعتی که به افتادگان نپردازند اگر بعرض برآیند ، همچنان پستند  
دل سیاه درونان نمی‌شود روشن اگر می‌از قدح آفتاب مینوشند  
نا مرادیهای ما ، صائب به عالم روشن است

بر مراد خلق دایم زندگانی کرده ایم

آری ، او از دورویان و آب زیرگاهان و بی‌توجهان به مردم ، و سیاه درونان و ریاکاران میرنجد و آنان را بباد انتقاد می‌گیرد و از این فرقه متنفر است ولی این تنفر باعث نمی‌شود که از مردم قهر کند و بر مراد آنان زندگانی نکند .

**۵ - صائب و عرفان** در این مقوله هدف این نیست که در مورد عرفان و تصوف بحث شود ، بلکه فقط برای اطلاع خوانندگان عزیز بطور اختصار از شکل گیری عرفان ایران بعد از اسلام چند سطر می‌نویسم و می‌گذرم .

عرفان بشکلا ولیه آن در قرن دوم هجری با رسوخ فلسفه نوافلاطونی از یونان  
و عقاید بودائی از هند در ایران شکل گرفت و تا اواخر قرن دهم هجری (سال ۹۰۷  
هجری شروع سلطنت شاه اسماعیل صفوی) به اوج خود رسید.

در این مدت عرفای نامداری مانند بایزید بسطامی - شیخ ابوالحسن خرقانی  
عطار نیشابوری و مولانا محمد بلخی ظهور کردند و با وجود اینکه عرفانی مانند  
حسین بن منصور حلاج و عین القضاة همدانی و شیخ مجدالدین بغدادی جان خود را  
در این راه از دست دادند، باز هم عرفا همواره مورد احترام مردم و سلاطین و  
حکمرانان بودند. حتی چنگیز مغول پس از حمله به ایران و انقراض سلطنت  
خوارزمشاهیان از درافتادن با عرفا و سران تصوف اجتناب کرد و موقعی که می-  
خواست به خوارزم حمله کند به شیخ نجم الدین کبری یکی از بزرگان عرفا پیشنهاد  
کرد که از خوارزم بیرون رود تا طعمه مرگ نگردد ولی آن عارف بزرگوار پیشنهاد  
خان مغول را رد کرد و به همراه مردم خوارزم با مغولان جنگید و کشته شد.

تیمور لنگ نیز با عرفا و سران صوفیه از در احترام درآمد و حتی ملاقاتهای او  
با ابوبکر تائبی و شاه نعمت اله ولی و بزرگان آنان در تواریخ مذکور است  
شاه اسماعیل صفوی و اعیانیش با وجود اینکه خود از تبار عارف بنام شیخ  
صفی الدین اردبیلی بودند، بدلیل رسمیت یافتن مذهب شیعه اثنی عشری در  
ایران و مخالفت بزرگان این مذهب با عرفا و صوفیه، عرفان و تصوف بتدریج به  
بوته فراموشی سپرده شد.

بنوشتۀ مرتضی راوندی (در دوره شاهان صفوی نه تنها فلاسفه و متفکرین و  
آزاداندیشان یکسره منفور و منکوب گردیدند، بلکه جماعت صوفیان که اکثر  
آنان مردمی روشن ضمیر بودند، نیز مورد قهر و بیمهری سلاطین صفوی و فقهای  
شیعی قرار گرفتند و در عوض روحانیون قشری و ملائماها روزه افزایش نهادند  
و مخصوصاً در دوران قدرت شاه عباس اول مبارزه با صوفیان و از بین بردن آنان  
بحدی شدید بود که در عرض سی سال مهر و علاقه سیصد ساله ای که نسبت به تصوف وجود  
داشت از بین رفته و جای خود را به تعصب و کینه توزی داد، حتی که این مبارزه  
بجائی رسید که یکی از مقتدرترین روحانیان دوران صفوی رسماً بقتل صوفیان  
فتوی داد (۱)

ملک الشعراء بهار نیز در جلد سوم کتاب سبک شناسی بهمین جریان اشاره  
میکند و مینویسد که (شادروان محمد باقر مجلسی در اواخر سلطنت شاه سلیمان

و دوران سلطنت شاه طهماسب دوم و قسمت بزرگی از عهد شاه سلطان حسین .... صاحب اختیار کل کشور و دارای ریاست علمی و سیاسی مطلق گردید و هر چه توانست با معاندین ... سیما صوفیه عداوت ورزید و بنوشته دکترباستانی پاریزی به نقل از تاریخ بدایع التواریخ حتی شاه اسماعیل صفوی دستور آتش زدن آرامگاه شیخ احمد جام را که از عرفای مشهور بوده، داده است (۱)

با توجه باین نوشته ها و بشهادت سایر تواریخ بدلیل همین خصومت و سختگیری بود که در طول سلطنت دویست و چهل ساله سلسله صفوی حتی یک عارف بنام درایران برنخاست و اگر احیاناً عارفی وجود داشت مسلماً از ترس تکفیر و قتل در خفا میزیسته و افکار عرفانی خود را بروز نمیداده است.

افول عرفان و تصوف در دوران سلسله های زندیه و افشاری تا امروز نیز به چشم میخورد. بطوریکه از شروع دوران سلطنت صفویه تا امروز جامعه ایران در این مدت طولانی دیگر بزرگانی مانند یزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و سایر ستاره های درخشان عرفان و تصوف را بخود ندیده است.

با توجه باین مقدمه، نمیتوان ادعا کرد که صاحب شاعری عارف بوده است، ولی علاقه و کشش فوق العاده او را به مشرب عرفان و تصوف از لابلای دیوانش میتوان درک کرد. حتی با توجه بصفات انسانی و کمالات نفسانی او که مورد تأیید کلیه تذکره نویسان است و حقیر شمردن دنیا نیز که یکی از معتقدات اصلی و عمومی عرفا و متصوفه است این کشش و علاقه شدید او را به عرفان و تصوف ثابت میکند.

صاحب در دیوانش بارها از کلمه (مشرب) استفاده کرده است و تصور میشود که تکرار این کلمه در اشعارش اگر مبین عارف بودن او نباشد علاقه فوق العاده او را به مشرب عرفان نمایان میکند.

اینک در این مورد نیز به گفته های خود صاحب در دیوانش استناد میشود و پس از درج یک غزل عرفانی تعدادی از تک بیت های او را نیز که بوی عرفان شدیداً از آنها استشمام میشود بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم:

|                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| چشم بینا، جان آگاه و دل بیستارده      | یارب از عرفان مرا پیمانه ای سرشارده  |
| این پریشان سیر را در بزم وحدت بارده   | هر سرموی من از غفلت بجائی میسرود     |
| گنج را از من بگیر و پیچ و تاب مارده   | * پیچ و تاب بیقراری رشته صد گوهر است |
| مستی دنباله داری همچو چشم یارده       | نشئه پا در رکاب می ندارد اعتبار      |
| پائی از آهن به این سرگشته چون پرگارده | چند چون مرکز گره باشد کسی در یک مقام |
| رخصت دیدار دادی، طاقت دیدارده         | شیوه ارباب همت نیست جود ناتممام      |

۱ - "سنگ هفت قلم" تالیف دکترباستانی پاریزی

بیش از این میسند صائب را بزنند از خرد از بیابان ملک و تخت از دامن گهسارده  
در دل تنگم ز داغ عشق شمع می برف — روز خانه تن را چراغی از دل سیسندارده  
و اینک چند بیت عرفانی از صائب :

ذره تا خورشید گلبانگ انا الحق میزند — نغمه خارج ندارد ساز سیر آهنگ عشق  
فنا بسلطنت اهل حق ندارد راه ز دار، رایت منصور پایدار بسود  
چنان از مشرب من کفر و دین یکرنگ شد با هم

که از تمسبیح بوی صندل بتخانه میآید  
اهل وحدت را نباشد جنگ با خصم بیرون از شکست خویشتن بر قلب اعداء میزنند  
من شوریده صائب چون عنانداری کنم خود را

که با این شأن و شوکت چرخ صوفی وار میرقصد  
یک شعله شوخ است که در سیر مقامات گاه از شجر طور و گاه از دار بلند است  
هر چه در آفاق باشد هست در انفس تمام — سیرکن در خویشتن صائب جهان پیما مشو  
گفتگوی کفر و دین آخربه یکجا میرسد — خواب یک خوابست و باشد مختلف تعبیرها  
اقتدا تابه (مولوی) کرده است — شعر صائب تمام عرفان است

از این قبیل ابیات عرفانی در دیوان صائب فراوان دیده میشود و چنین بنظر  
میرسد که اگر صائب عارف نبوده، علاقه فوق العاده به عرفان داشته و بدلیل آوردن  
کلمات مختص به اهل عرفان در اشعارش مسلماً مطالعه کافی و بسیطی در مسلک عرفان  
و تصوف داشته است و به جرأت میتوان ادعا کرد که حدود سه چهارم غزلیات صائب عرفانی  
است.

#### ۶- صائب، شاعر مبارز زمان خود

قبل از اینکه وارد این مبحث شویم باید نظری  
حتی بطور اجمال به کیفیت جامعه زمان صائب بطور اعم و احوال سلاطین و سایر صاحب  
قدرت آن زمان بطور اخص بیندازیم و برای روشن کردن هر دو مورد بتوانیم تاریخ موجود  
رجوع نمیکشیم.

مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران ماهیت سلاطین صفویه را بدین نحو توضیح  
میدهد: ( در دوران حکومت صفویه جز شیخ صفی که مردی آزاده و روشن ضمیر بود / گویا  
آقای راوندی متوجه نشده اند که شیخ صفی جدا علای سلاطین صفوی است نه جزو سلاطین صفویه  
و اگر منظور ایشان شاه صفی است قابل تذکر است که این سلطان از سفاکترین سلاطین  
این سلسله بوده است و سائر رؤسا و زمامداران این خاندان مردمی متعصب و جاه طلب  
و خون آشام بودند. شاه اسماعیل حتی به نصایح روحانیان شیعی مذهب واقعی ننهاد و...  
ماکشتن بیست هزار تن از مردم تبریز که پیرو سنت و جماعت بودند و با ایجاد حکومت

ترور و آدم‌کشی مردم را مجبور به قبول آئین تشیع نمود. در عهد سلطنت ۵۳ ساله شاه طهماسب که مردی حامد و متعصب بود، با زار عقل و استدلال رو به کساد نهاد و فقط روحانی‌نماهای نوکر منش و دنیا پرست با دستگاہ حکومت همکاری و همکاری میکردند. راوندی بنقل از نسخه خطی تاریخ جهان آرای غفاری ادامه میدهند:

در نظروی (یعنی در نظر شاه طهماسب) جهلاء را بصورت فضلا در میآوردند و فضلا را به صفت جهلاموصوف میدارند بنا بر این اکثر مملکتش از اهل علم و فضل خالی گشته و از اهل جهل مملو شده و جز قلیلی از فضلا در تمام مملکت ایران نماند... حتی تضییقات سیاسی بمردان روشن بین چون میر محمد باقر مشهور به داماد و صدر الدین شیرازی مشهور به ملا صدرا امکان نمیداد که نظریات فلسفی خود را با صراحت بیان نمایند (۱)

سرپرستی سائیکس دربار به همین شاه طهماسب مینویسد: او در مدت یا زده سال قصر خود را ترک نکرده بود و مردم قادر نبودند عرایض شان را به وی برسانند جاده‌ها ناامن، قضاات و دادرسان رشوه‌خوار... و کشور خود را فرا موش کرده جز بیول و زن چیز دیگری اعتنا نمیکرد. (۲)

بشهادت تواریخ، اغلب سلاطین صفوی حتی از کشتن و کور کردن زنان و فرزندان و برادران خود نیز دریغ نداشتند و اتفاقاً بعضی از این سلاطین نیز بوسیله نزد یکرین کسان خود بقتل میرسیدند. شاه طهماسب که بدست یکی از زنانش مسموم شد فرزند خود بنام اسماعیل را مدت بیست و پنج سال در سیاه چال زندانی کرد و همین اسماعیل (شاه اسماعیل دوم) که پس از مسموم شدن پدرش بسلطنت رسید هشت تن از شاهزادگان صفوی و هفده تن از سران مملکتی را در قزوین کشت و یا کور کرد. و نیز توطئه‌ای برای یکی از شاهزادگان بنام عباس که ظاهراً حکمران خراسان بود ترتیب داد که او را نیز بقتل رساند ولی قبل از توفیق در قتل او خود بعلت افراط در شرابخواری و مصرف بیحد افیون درگذشت و توطئه‌نا فرجام ماند. شاه عباس اول هم پسر ارشد خود صفی میرزا را با حیل کشت و چشم دو پسر دیگر خود را میل کشید و کور کرد.

تا ورنیه سیاح فرانسوی در سفرنامه‌اش در مورد شاه صفی مینویسد که: این سلطان نیز در دوران نکبت با سلطنتش از شاهزادگان و امراء و حکام تقریباً کسی را باقی نگذاشت و در حالت مستی شکم ملکه ایران را که دختر پادشاه گرجستان بود، با خنجر

(تاریخ اجتماعی ایران، مجلد سوم ۲- تاریخ ایران، سرپرستی سائیکس مجلد دوم

پاره کرد و شاه عباس دوم سیزد و نفر از همسران خود را زنده در آتش سوزاند (گویا در تنور انداخته است) و سایر شاهان صفوی هم کم و بیش چنین اعمالی را مرتکب شده اند این بود مختصری از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در دوران دویست و چهل و سه ساله سلاطین صفوی و بطور خلاصه میشود گفت وقتی دربار سلاطین شاهد چنین جنایات و فساد و زور و ستم باشد، گماشتگان چنین سلاطین نیز میشود حدس زد که چه روزگار مردم میآوردند و بجرأت میتوان گفت که مشتی آجا مروا و باش از حکمرانان و مأمورین حکومتی گرفته تا روحانی نمایان ریاکاران و دنیا پرست تسلط کامل به حاکمان و مال و ناموس مردم آن روزگار داشته اند، بدون اینکه دادرسی باشد، و بداد مردم برسند. بشهادت تاریخ در چنین جامعه هائی قهرآباد از ارجل و تعصب و ریا و دروغ و فریبکاری و جور و بیاد و عدم توجه بفضایل اخلاقی و انسانی و فساد و فقر و رواج می یابد. مردم از حکومت ناراضی و مأیوس میگردند و در نتیجه بی تفاوت میشوند و نتیجه این میشود که گروهی افغانی بسرکردگی محمود غلیجائی بدون برخوردی معقول و قابل توجهی پایتخت یا عظمت سلسله صفویه را اشغال میکنند و شاه سلطان حسین مجبور میشود کشور ایران را در دست تقدیم محمود افغان کند.

صائب نزدیک به یک قرن در چنین محیط و دورانی زندگی میکرده و بعلمت حس انسانگرایی و بشر دوستی اش و با مشاهده ستمگریها و زورگوئیها، فقر و بدبختی و ذلت مردم، تکیه زدن ریاکاران و جاهلوسان و جاهلان بر مسند قدرت که نتیجه اش بیخوابی و فلاکت اکثریت قریب با اتفاق جامعه اش بود بدون ترس و هراس با شمشیر قلم بمبارزه با ستمگران و بخصوص با روحانی نمایان و زهاد ریاکاران بر میخیزد و با کوبنده ترین کلمات نه فقط خود بچنگ آنان میرود، بلکه مردم را نیز بمبارزه بر علیه ظلم و ستم و ریاکاری و قلدری دعوت مینماید و فریاد میکشد:

در سواد خامه من گفتگوی سهل نیست - زین نیستان عمره شیرانه میآید برون  
اگر صائب جزو اکثریت ستم دیده و زجر کشیده مردم زمان خود بود طفیان و مبارزه  
اورا با ستمگران و ریاکاران میشد تا حدودی توجیه کرد، ولی مهم این است که  
طبق نوشته همه تذکره نویسان، او مردمی بوده و مکنّت کافی داشته است.

این مردم مرفه و صاحب مکنّت که معمولاً میبایست با بزرگان و صاحب مسندان و قدرتمندان معاشر باشد و یا لا اقل بر علیه آنها قیام نکند، بنا بظلمت انسان - دوستی و قلب حساس و رشوفش با دیدن آن همه ظلم و بی عدالتی و فقر و بدبختی مردم نمیتواند خاموش بماند، علم طفیان بر میافرازد و با شمشیر قلم بچنگ عاملان آن همه بدبختی و فساد و بیدادگری میرود و بقول خانم کریمی (مصفا) بستر او، اگرچه پوئیهاست اما یاد بوریا (البته بوریا ی مردم سیه روز) آتش بجانش میافکند

چو آگه ریشه او در مردم است و با مردم ، در هر جا ئیکه هست اریا د آنان غافل نیست (۱)  
صائب میجنگد ، و سیر هم نمیاندازد و آتش را بمیدان جدل میخواند و فریاد  
میکشد که :

نمیباشد سپا سداختن در کیش ما صائب - سپند ما بمیدان جدل میخواند آتش را  
و با زهم میفرماید :

محتسب از عاجزی دست سبوی باده بست - بشکند دستی که دست مردم آزاده بست ،  
کلمه "محتسب" در این بیت گفته خواجه شیراز را بیاد میآورد که :  
اگرچه باده فرحبخش و باد گل هیزا است - ببا ننگ چنگ مخور می که محتسب تیزا است  
که بنا بنوشته محققان منظور خواجه از "محتسب" شاه شیخ مبارزالدین ، آنمرد ریاکار  
زاهدنمای ستمگر بوده است .

لبه تیز شمشیر قلم صائب بیش از همه متوجه روحانی نمایان شیا دوزها د ریاکار  
است که با سوء استفاده از لباس روحانیت بجان و مال و ناموس مردم تعرض میکردند  
و از هیچ پیدادگری ابائی نداشتند . او باتندترین کلمات بچنگ این ریاکاران  
میرود که :

ز مکر زاهد شیا د مرغی میجهد سالم - که تا رسیده اش را دام زیر خاک میداند  
در پس پرده تزویر و ریا ، زاهد خشک عنکبوتی است که دام مگسی میسازد  
از تلاش پاییه رفعت شود دین پایمال - پشت بر محراب زاهد بهر منبر میکند گردد  
بتسبیح ریای زاهدان از ره مرو صائب که چندین دام مکر ، اینجا عنان بگسسته می  
در جای دیگر به شاهان ستم پیشه میتازد :

شاهی که بر رعیت خود میکند ستم مستی بود که میکند از ران خود کباب  
از این قبیل بیات در دیوان صائب فراوان دیده میشود و گفتن چنین سخنانی ،  
آنهم در سیصد سال پیش در بحبوحه قدرتمندی شاهان و حکمرانان ستمگر و ریاکاران  
زهره شیر میخواهد و صائب بشهادت دیوانش این زهره را داشت .  
بستمگران و جباران هشدار میدهد و آنها را از عواقب ظلم و ستم بر حذر میدارد که :  
بر ضعیفان رحم کردن بر خود است

وای بیرشیری که آتش در نیستان افکند  
ز اشک و آه ضعیفان خاکسار بترس که بود مشرق طوفان تنور پیرزنی  
ظالم بظلم خویش گرفتار میشود - از پیچ و تاب نیست رهائی کمند را  
هما نظوریکه قبلانیز اشته شد ، صائب نه تنها خود با ستمگران میجنگد ، بلکه  
دیگران را نیز تشویق میکند که در مقابل ظلم و جور و زور ایستادگی بکنند و زیر  
با رستم نروند .

۱- صائب و سبک هندی بگوشش محمد رسول دریا گشت

نیشه را بایست اول بر سر خسرو زدن - جوهر مردانگی در تیشه فرها دنیست  
مکن چون بیدلان زنهار در پر خاش کوتاهی

که دست عاجزان را چرخ ، نامردانه می‌بندد

شاعر معاصر شادروان خلیل سامانی (موج) میگوید: صائب از محیط زندگیش رنج  
میبرد با اینکه در تذکرها آمده است که وی از تمکن بسیاری برخوردار بوده است  
روشن نیست که رنج وی از چیست (۱). علت رنج صائب با وجود تمکنش بسیار هم  
روشن است. او، از بیعدالتیها، ریاکاریها، حق کشیها، ظلم و جور که بر جامعه  
سایه افکنده بود رنج میبرد. از دیدن فقر و بدبختی مردم و فساد رائج در جامعه اش  
متأثر میشود و بهمین دلیل است که با ستمگران و فریبکاران و زورگویان می-  
جنگد و باز هم بقول آن شادروان (از فتنه انگیزی آنها هم نمیترسد و تیغ زبان  
از نیام میکشد و مبارز میطلبد) (۲) او با نیش قلم دمار از روزگار این قبیل  
فداران در میآورد و میگوید:

ز ترکنا ز حوادث مکن ملاحظه، صائب! - چه کرد سیل به پیشانی گشاده صحرای  
پیش شمشیر حوادث مزه برهم نزنیم - به رخ سیل گشاده است در خانه ما  
بآهی ریزد از هم تار و پود هستی ظالم نسیمی میزند بر یکدگر زلف پریشان را  
آری تاریخ هم نشان داد که بالاخره تار و پود هستی سلاطین صفوی با نسیمی "آبهم  
چه نسیم ضعیفی!" با حمله گروهی افغان از هم پاشید و چراغ سلطنت دویست و چهل  
ساله ای که با خون دل مردم روشن نگه داشته شده بود، به اندک نسیمی خاموش شد.

۷ - صائب شاعری با استغناء طبع صائب بشهادت محتویات دیوانش مردی بوده  
است بسیار پاپا بندا برو، دارای طبعی مستغنی، بی اعتنا بدنیای، صاحب عزت نفس،  
او منت کشیدن از دیگران را گناهی نا بخشودنی میدانند، از دیگران چشم کمک و  
یاری ندارد. بخود متکی است. عرض مطلب پیش کسی نمیکند. طلب احسان از هیچ -  
کس نمینماید و بدیگران هم میآورد که چنین کنند:

مکشای چون صدف لب خواهش در این محیط - نیسان اگر چه مخزن گوهر دهد ترا  
در طلب ما بیزبانان امت پروانه ایم - سوختن از عرض مطلب پیش ما آسانتر است  
نیست ممکن چون صدف لب پیش نیسان و اکرم - گردد گوهر بدام جای آبرو مرا  
از دیگران چراغ نخواهد مزار من - کز سوز سینه شمع مزارم دل خود است  
این آبرو که ساخته ای از طمع سیل - هر قطره اش چشمه حیوان برابراست  
دل آزاد من و گرد تعلق، هیئات! خار خون میخورد از دامن بر چیده ما

۲۰۱ - صائب و سبک هندی. محمد رسول دریا گشت

از پریشانی، دل از هم‌گر بریزد، گو: بریز!

منت شیرازۀ احسان کشیدن مشکل است  
این استغنائی طبع بحدی میرسد که حتی نمیخواهد از معشوق هم منت بکشد:  
سر زلف تو نباشد، سر زلف دیگری - از برای دل ما قحط پریشانی نیست  
ویا:

تا دل نمی‌برم، بکسی دل نمیده‌م - صیاد من نخست گرفتار من شود  
این بود مختصری از خصوصیات معنوی صائب و برای پی‌بردن بیشتر به منش این  
شاعر مردمی بهترین راه مراجعه بدیوان اوست.

چرا سبک هندی؟ قرار بر این نبود که در این مقدمه، در مورد شعر صائب و  
سبک او شرحی داده شود، ولی یک اصطلاح بنظر من غلط مرا واداشت که بطور اجمال  
در این مورد نیز توضیحاتی بدهم.

در هیچیک از تذکرها یا تکیه از زمان صائب تا انقلاب مشروطیت نوشته شده  
است عبارت (سبک هندی) دیده نمی‌شود. در این تذکرها بدون استثناء در مورد  
سبک شعر صائب کلمات (طرز) و بعضاً (شیوه) بکار رفته و خود صائب نیز در  
دیوانش کلمه (طرز) را اغلب بکار برده است.

با وجود تحقیقات زیادی که بعمل آمد، معلوم نشد که عبارت (سبک هندی)  
را چه کسی برای اولین بار در ایران رایج نموده است (گویا شادروان ملک -  
الشعراء بهار برای اولین بار این عبارت را بکار برده است). متأسفانه  
این تسمیه غلط در نوشته‌های اغلب صاحب نظران شعر و ادب معاصر نیز بدون  
توجه و تعمق تکرار گردیده و امروز هم بغیر از معدودی از آنها، سبک شعر صائب  
و شعرای دیگر این سبک را سبک هندی مینامند.

به دلائلی که در زیر آورده میشود، این تسمیه غلط و خلاف واقع و دلیلی اطلاعی  
و بی‌وجهی رایج کننده آن است. قدر مسلم این که، این شیوه سخنوری در ایران  
حتی مدت‌ها قبل از صائب نضج گرفت (۱) و سپس بوسیله صائب و شعرای هم‌عصر او به  
اوج کمال رسیده است و این شاعران فارسی‌زبان هند بوده اند که این طرز و شیوه  
را از شاعران ایرانی مقیم دربار سلسله گورگانی هند و شاعرانی که قبل از  
صائب و در زمان او به هند مسافرت کرده اند اخذ نموده اند.

۱ - سؤال اینست که آیا صائب و شاعران دیگر هم‌عصر او قبل از رفتن به هند  
شعر می‌گفته اند یا خیر؟ اگر جواب مثبت است لازم می‌آید که این شعراء به سبکی  
غیر از سبک هندی شعر گفته باشند (مثلاً سبک خراسانی یا عراقی) در صورتی که  
در دیوان شاعران این شاعران، بخصوص صائب حتی یک غزل بسبک عراقی یا خراسانی

۱ - به دیوانهای عرفی شیرازی و بابا فغانی و تا حدودی وحشی بافقی مراجعه شود

دیده نمیشود و اگر هم دیده شود، ناچیز است. و اگر جواب منفی است این جواب نیز محال و عقلاً غیر قابل قبول است.

۲ - قبل از رفتن شاعران ایرانی به هند، شعرای پارسی‌گوی هند مسلماً بسبکی غیر از سبک صائب و یاران او شعر می‌گفته‌اند. مستندترین دلیل این ادعا بیت مقطع یکی از غزل‌های ظفرخان متخلص به "احسن" حکمران کابل است که صائب سه سال از مجموع شش سال اقامت خود در هند را نزد او میزیسته و از دوستان و مورد احترام ظفرخان بوده است. اینک بیت مقطع یک غزل از ظفرخان احسن:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست

تازه گوئی‌های او، از فیض طبع صائب است

از این بیت این معنی تداعی می‌شود که قبل از عزیمت صائب به کابل، ظفرخان و یاران او (که مسلماً منظورشان از کلمه "یاران" سایر شعرای پارسی‌گوی هند می‌باشد) بسبک دیگری غیر از سبک صائب شعر می‌گفته‌اند و پس از آشناسان بطرز صائب (طرز یاران) دیگر برای ظفرخان مقبول نیفتاده و تازه گوئی بسبک صائب را آغاز کرده است.

مهم‌تر از همه، اینکه گویا طرز شعر صائب بمذاق شعرای پارسی‌گوی هندی خوش نمی‌آمده و گوارا نبوده است، که صائب در این مورد گله می‌کند و در غزلی بمطلع:

کم نسا زد جام می‌زنگ دل افکار را - داس صیقل ندرود این سبزه زنگار را  
می‌فرماید:

چون به هندستان گوارا نیست صائب طرز تو - به که بفرستی به ایران نسخه اشعار را  
آیا مضمون این بیت با کمال وضوح این مورد را روشن نمی‌کند که شعرای پارسی زبان هند از طرز صائب خوششان نمی‌آمده و این طرز در مذاق آنان گوارا نبوده است؟

۳ - علاوه بر ظفرخان، شعرای دیگر پارسی‌گوی هندی نیز، مانند دهلوی، غنی کشمیری فیضی رکنی اقرار می‌کنند که نوائی که میکشند، از اصفهان و هرات و قم است:

(غالب) ز هندیست نوائی که میکشم - گوئی از اصفهان و هرات و قمیم ما  
غالب دهلوی

غزل تازه تر شنو، که از آن تازه نقشی در اصفهان بستند. فیضی رکنی  
روشنم شد ز هوا سنجی (شبلی) کا مروز - هند را نیز قمی هست و صفا هانی هست  
شبلی نعمانی

(غالب)، از آب و هوای هند بسمل گشت نطق

خیزتا خود را به اصفاهان و شیراز افکنیم. غالب دهلوی با توجه به دلائل بالا، جای تأسف است که عده‌ای هنوز هم اصرار دارند که طرز و سبک شعر صائب ویا رانش را "سبک هندی" بنامند.

من معتقدم که با یدیک تجدید نظر اصولی در تسمیه سبکهای مختلف شعر پارسی به وسیله صاحب نظران و شعرشناسان و محققین بشود و اینان همتی کنند و پس از مطالعات کافی و دقیق نا مگذاری صحیحی در مورد سبکهای شعر پارسی بعمل آورند و امیدوارم چنین نیز بشود.

### خاتمه

در مقدمه ای که گذشت کوشش شده است که گذشته از تشریح هویت صائب پرده از روی منش صائب نیز برداشته شود و این شمعین پهلوان شعرو ادب پارسی، آنگونه که بوده است، بدون اعمال کوچکترین تعصبی به هموطنان و خوانندگان عزیز معرفی گردد.

نمیدانم آیا توانسته‌ام با قلم نا رسایم از عهدۀ این امر مهم برآیم یا خیر؟ بهر حال تا آنجا که مقدورم بوده، با وجود عدم دسترسی به خیلی از مدارک مورد لزوم سعی خود را کرده‌ام و با اقرا به اینکه هیچ فردی عاری از اشتباه نیست، منهم ممکن است در مواردی اشتباه کرده باشم و بدین وسیله از خوانندگان، و مخصوصاً از صاحب نظران بی تعصب و صالح تقاضا میکنم که اگر به اشتباه یا اشتباهاتی برخوردند، بر من منت گذارند و گوشزد فرمایند.

بحث و نقد در شعر صائب را نیز اگر عمری باقی بود، ضمن کتاب علیحده به هموطنان عزیز تقدیم خواهم کرد. برای اینکه همه هموطنان در هر سطحی از دانش ادبی که هستند بتوانند با شعر صائب، این نابغه قرن یا زدهم هجری آشنا شوند حدود ۴۷۰ غزل از غزلیات ساده ترا و (با اعلام اینکه از بعضی از غزلها یک یا دو بیت که تا حدودی مغلق بوده حذف شده است) و حدود هزار بیت از بیت الغزلها را (نه تک بیتها، که این عبارت نیز غلط است) در این مجموعه آورده‌ام. علاوه بر اینها پنج غزل از غزلیات صائب را که بزبان ترکی آذری سروده شده و در متن هم آمده است (و من آنها را به غزل فارسی ترجمه کرده‌ام) و نیز شش مسمط مخمس از او را که در هیچیک از دیوانهای چاپ شده موجود نیست به این مجموعه اضافه کرده‌ام.

در مورد ترجمه غزلهای ترکی آذری به غزل فارسی در همان وزن و قافیه، بایسد متذکر شوم که صاحب نظرانی که بهر دو زبان ترکی آذری و فارسی مسلط اند، بهتر مهدها اند که حتی ترجمه نثر زبان ترکی به پارسی چقدر مشکل است.

## آب و حیات

بونئی چالان بوگجه آبرلیق هواسی چالیر  
 نئین یانیقلی سسی اودسالیرا ورهک چالیر  
 سن ایستیسن گجه سن، گت گوزوم دالینجا قالیر  
 اورکده غم قوشی سن گتسن آشیانه سالیر  
 منه اولوم بوگجه آبرلیقدان آساندی  
 آماندی گتسه، گتسه قال جانیم یانیدی  
 پولاتدان اولسا اورهک، آبرلیق اودی اریدر  
 بواود، داشی کول ائله ر، یئل کولین هوایه  
 او، گتسه جان بدنیمدن چیخیب دالینجا گذر  
 بو غربت اولکده کیم من غریبی دفن ائیلر  
 الهی آبرلیق اوز شوکیسیندن آبرلیسین  
 زمانه دفتر عمرین همیشه لیک جیرسین  
 آماندی گتسه، منی بینوادن آبریلما  
 وفاسیز اولما، دایان، دور، وفادن آبریلما  
 یادین دالینجا گدیپ، آشنادان آبریلما  
 بنفشه غنچه سی باد صبادن آبریلما  
 خومار باخان گوزووه، آغلیان گوزوم قوربان  
 گوزوم، سوزوم، غزلیم، دفتریم، اوزوم قوربان  
 منیم ستاره، بختیم همیشه لیک باتدی  
 بو آبرلیق منی ییخدی مرا مینه چاتدی،  
 شراب عیشه جان یاندران زهر قاتدی  
 سینه مده بیر قوجا مان داغ کیمین دومان  
 معاف اددیب بیزی بیگانه لر بلالردن یاتدی.  
 بلا چکیر باشیمیز ایندی آشنالردن  
 گوزلرین گوزه لی، شاهکار خلقت سن  
 قیزیل گولون بوداغی زینت طبیعت سن،  
 یازین سحر چاغیان، بیر پارا لطافت سن  
 حقیقه کی لطافتده بی نهایت سن

قارا ندولوق گئجه مین پارلاق اولدوزی گئتمه  
 وفالی شاعریوی بوندان آرتیق اینجیتمه  
 سنی قسم وئریرم، قهرمانلار ایمانینا  
 اوره کده حسرتی اولموش جوانلارین جانینا  
 شهید راه حقیقت اولانلارین قانینا  
 شرفلی خلق لرین ایستی قانلی میدانینا  
 بیر آز دایان، بو گئجه آیریلیق شرابین ایچک  
 اؤز اکدیگون بو قیزیل گوللرین گلابین ایچک

\*\*\*\*\*

## بختیار

### غزل

جانا، چکرم دردینی درمان عوضیندن  
 هجرونده آخار گؤز یاشی باران عوضیندن  
 بیچاره کونول طرح وصالین توکر هردن  
 نقشوندن اوپر اول لبخندان عوضیندن  
 مهر لبالعلین اورگیمده اگر اولسم  
 عقبایه آپاررام اونو ایمان عوضیندن  
 هرچند گدایم سرکویینده، عزیزیم  
 ایندی منه حرمت ائله مهمان عوضیندن  
 هر درده دوا اولسا، ولی عشقه تاپیلماز  
 الا، گله جانا، سی درمان عوضیندن  
 نامردم اگر، بیرده بهشت آدی گئیرسم  
 وئرسینله منه گرسنی رضوان عوضیندن  
 دوشسه اتگین بیرده اله، (بختیم اولور یار)  
 اللام الیمه لعل بدخشان عوضیندن

## شیرین دیل

رحم اولسا کونوللرده قیزیل قان سبیل اولماز  
 مخلوقه محبت ائدن انسان ذلیل اولماز  
 فکر ائتمه کی، پالتار گئیوبین انسان اولوبسان  
 سعدی \* دعیب انسانلیقا پالتار دلیل اولماز  
 دانشگاه گئتمک سنی انسان ائده بیل—  
 هندوستانا گئتمک ایلن تولکی فیل اولماز  
 چاققال گئییه اصلان دریسین اصلان اولانماز  
 زیل سس، بزم اولانماز، نهجه کی بزمده زیلا اولماز  
 شیطانیلن ال وئرمه، کوچنلر س—ؤزو دؤ بو  
 قورباغه یه ال وورماسان اللر زییل اولماز  
 آموز حدینه قانع اولانین آبرسی گئتمه  
 حدینده دوران خلقین ایچینده خجیل اولماز  
 هرکس دئییه گوپ، رسوای اولار خلق آراسیندا  
 گونبذ نه قدهر سسله نه بیلسه طویل اولماز  
 جاهل بیلیحی اولمایا جاق، بیرتما بوغازون  
 ائشهن نه قدهر پانبوغی، پانبوغ قزیلا اولماز  
 پاکیزه لیگه جوهر ذاتی گرهک اولس—ون  
 هر داغدان آخان چشمه اینان سلسبیل اولماز  
 مشاطه یه گویچک حمالین حاجتی یوخدور  
 چیرکین (حمیله) وسمه ده چکسه حمیل اولماز  
 تاریخی دالی چکمه گه قادر دگیل هئچ کس،  
 هئچ قدرتیلن باغ گلستان گجیل اولماز  
 تورکی دیلی باخ گور نه گوزهل سئومه لی دیلدير  
 هئچ اولکده "حامد" بو شیرینلیکده دیل اولماز

\* — تن آدمی شریف است به جان آدمیت \* نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

\*\* — هندوستان کلمه سی گرهک اوزون اوخونسون .

تبریزده "فروغ آزادی" دن آقای محمدحسین  
ملحی ( طوفان ) بیر مکتوبلا بیرلیکده  
آشاغیدا درج ائله دیگیمیز شعر گونده ره رک  
" وارلیق " دا چاپ اولماغیــــــــــــــنی  
ایسته میشدیر. عزیز شاعریمیزه تشکر  
ائدیریک .

## وارلیق

تاپتالانمیش ائل دیلی سن \* قان اوره کله نیسگیلی سن  
ان سئویملی سئوگیلی سن \* وارا اول وارلیق، وارا اول وارلیق  
سن آذربایجان گولوسن \* شیرین دیلی بولبولو سن  
چوخ آغلایب، آز گولوسن \* دایان، اومودوار اول وارلیق  
هله ده بوی آتاجاقسان \* مطلبیوه چاتاجاقسان  
خایین حالین قاتاجاقسان \* ثمرلی، پر بار اول وارلیق  
قار اریدی، قیش سوغولدی \* باهار گلدی، بوز اوغولدی  
بولبول گولدو، گول دوغولدی \* ائله، نغمه کار اول وارلیق  
سینما اسن کولک لــــره \* سو سپ یانان اوره کــــره  
سینیق، یورغون دیله کــــره \* یار اول وارلیق، وارا اول وارلیق  
یول اول قاینار بولاقلارا \* الده عصا چولاقلارا  
حق سوز چاتسین قولاقلارا \* جار، اول وارلیق، وارا اول وارلیق  
قانمازلاری، قانــــدیрмаغا \* حقیقتی آندیرماغــــا  
خایین قلبی یانــــدیрмаغا \* نار اول وارلیق، وار اول وارلیق  
یاتانلاری اویاتمــــاغا \* گونوز یوخوسون آتمــــاغا  
یامان گوزلره باتمــــاغا \* خارا اول وارلیق، وارا اول وارلیق  
"طوفانام" ائله وورغونــــام \* بولبوله، گوله وورغونــــام  
سن شیرین دیله وورغونــــام \* گل منه دیلدار اول وارلیق



## وارلیق مجله سی نین بیرینجی جدولی

نمونه

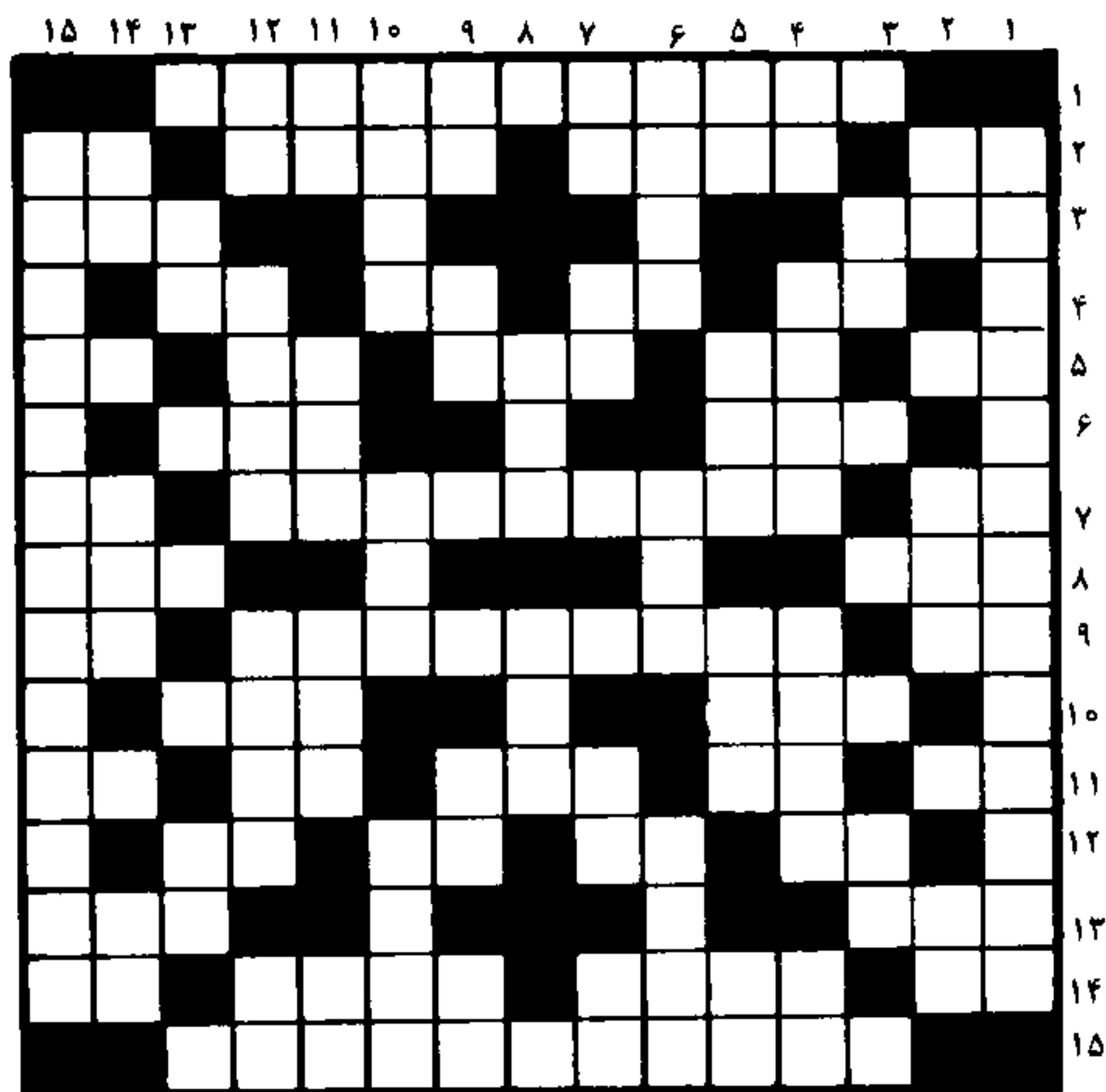


- ۱- دنیا چا پیندا تا ننمیش معا صرا آذربایجان شاعری - ۲- سس و تلفظین بیر حالتی - ایران قوزئینده یئرله شن شهرلردن - اوءلمک - جامی معروف دور
- ۳- جنت اونون آیاقلاری آلتدادیر- رامین نین سئوگی سی - ۴- رسم - آلتمون - صنم - ایچگی - ۵- توخ اوندان خبرسیز - قادی نین زوجی - ایلین بیرموسمی - کسبل میش ساچ - دیریلیگی ن لازمهلریندن - ۶- کوتله
- اینا ندیرما قیچن ایچرلر- ۷- باریشیق سمبلی اولان رنگ - جلال الدین رومی نین پیری - هیتلرین قاچاق یاردیمچی سی - ۸- قشون - تاماج - ۹- ایز- تورک ائللرینین شاهاشری - جمعیت ده ا ونونلا تانیدنارلار - ۱۰- تنزلیکله - اهلی الونموش - ۱۱- طاقچا - ژاپونون پول واحدی - پیغمبر حضرتلرینین ایلکین وحی آلدیغی کوءهول - اوزوم آغاجی - خرمن دوءگن - ۱۲- چوخ دگیل - بیر آرسولو- فروع دینین بیری - قـاـوال- ۱۳- مولکولین ان کیچیک جزئی - مقدس اسلام دینینده ا ونونلا پول قازانماق یا ساقلانمیشدیر- ۱۴- باش سیزشل - میوه لردن بیری - آوایی - قشوش دیلی آغاجی - ۱۵- "خوشه های خشم" اثری نین یازانی



- ۱- همدانلی شاعر- ۲- اول شخص مفردین ضمیری - چای ایچمکه لازیمدیر- قادینین ساچینا دیلیر- ۳- صونسوز ادب - عربجه آنا - ۴- آغیزدان چیخار- یا تاندا باش آلتینا قویولار- دریا - اون بیر- ۵- فاصله حرفی - نمره و صایی - مکتب - باش وقویروخ سیزپلنگ - ۶- منانداکی مرزی چای - سبد - فارسجا سربست (آزاد) یازان شاعر- ۷- ایلین بیرآیی - تهرانین حومه لریندن - شکیلچی - خسته یئمه گی - ۸- لقمانین اوءیره ندیگی -

یو خون قارشیلیفی - ۹- درویش لرین تکیه کلامی - کوره کن و آغا - یاریم  
 نکاح - قانی با غلایان ویتامین - ۱۰- ایراندا نیمایوشیج دن اول آزاد  
 شعریازان - یئمگ پیشیرمکده اشله نیلر- " هفت اورنگ " مجموعه سی نین  
 یازیچی سی - ۱۱- ندا حرفی - عاشیق لارین موسیقی آلتی - شیش - بیر  
 حرفین تکراری - ۱۲- نجیب حیوان - رسام یالدا واج و پیغمبر- خوش الحان  
 پیغمبر- عربجه آیی - ۱۳- فارسجا اوچونجو ضمیر- شوکت - ۱۴- تهراندا بیر  
 پادگان - سعادت قوشو- ترکجه ده اشارة حرف لریندن - ۱۵- اون سگیز ایسل  
 ایل در بستا قلانا ن شاعر .



### بی خانمان

موجری بهر پس افتادن شش ماه اجاره  
دادم از خانه بیرون ساخته مستاجر خود را  
گرفته مستاجر محنت رده آغاز شکایت  
لیک نفرین و ملامت نکند موجر خود را

گوید: او بازستانید اگر ملک خود از من  
حق او بود و مرا درد دل از اوست ملالی  
نظم این ملک بر آنست که برخاک نشاند  
هر که را چون من بی چیز نه ملکی است نه مالی

من که در مدرسه ای بودم از این پیش معلم  
تا رمق داشت تنم، جز پی تعلیم نبودم  
گر سرانجام شدم خاک نشین، بود سزایم  
که ز آغاز چرا فکر زر و سیم نبودم

چون دگر پیر شدم، دست ز تعلیم کشیدم  
تا که در خانه مگر گوشه راحت بگزینم  
غافل از اینکه تهی دستی من در سر پیری  
نکند خانه نشین بلکه کند خاک نشینم

شد بسختی سپری عمر من و اهل و عیالم  
در اطاقی که بسی تنگ و کدر بود چو لانه  
مالک خانه چو میدید زخم کرده تیمم  
میزدش باینگ که سائید ز دستت کف خانه

آرزویی که همه عمر بدل داشت زن من  
فقط این بود که یک خانه ز خود داشته باشد  
تا مگر گوشه او چون پی بازی بیخروشد  
مالک خانه بسختی جگرش را نخراند

در اطاقی که پی اش بود بر آب از اثر نم  
زوجه من بروماتیسم گرفتار شد آخر  
مرد و تا آنکه نماند بدش حسرت خانه  
خانه گور پس از مرگ براو گشت مقرر

زنده ماندم من و زآن خانه شدم رانده بخواری  
لیک او مرد و بصد عزت از آن خانه بدر شد  
زیر خاک است و مرا بر زبر خاک نبیند  
که چسان زندگی من پس از او زیرو زبر شد

دخترم رفته پی درس پرستاری و خواهد  
که زچنگ مرض ابناء وطن را برهاند  
پسرم گشته سپاهی و بر آنست که روزی  
بوطن خدمت شایسته کند گر بتواند

در سر دوستی میهن و غمخواری مردم  
تا کنون طی شده عمر من و اولاد و تبارم  
کرده خدمت بوطن پیرم و اندر وطن اکنون  
آنقدر جای ندارم که در آنجا بسرآرم

\*\*\*\*\*

### حق و شرف دیرزدان: ویس

یثتمیش دوققوز یاشینا چاتدیقدان صونرا ۱۳۹۳ هجری قمری ده صفر  
آیی نین اون دوردونده حقینه لمیک دئییب، دؤنیادان کؤچور اولـو  
تانی ری رحمتینه قووشور.

\*\*\*\*\*

- ۱- یغون = سمت . ۲- آشیلاماق = تزریق اشمک . پیوند وورماق .
- ۳- صئیر = مرز . ۴- قویوز = ساز . ۵- خان = کاروانسرا .
- ۶- ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ هـ. قمری . ۷- قاندور = قوز . ۸- ائش =
- تای ، یولداش . ۹- کۆپه = صیرقا ، گوشوارا .

## بۇ ئاھالىنىڭ سۆزى ۋە ئىشلىرى

- جۈجە ھەمىشە سېد آلتدا قالماز .
- چۆرەيى آت دريايا بالىق بىلمەسە ، خالىق بىلەر .
- ھەمىشە سىل كۆتۈك گىتىرمز .
- خالا ئۆيىنە دادانان ار ئۆيىنە خىيىر وىرمز .
- تۈلكۈنۈن شاھدى قۇيرۇغۇدور .
- تورا دوشن صىر ائىلەمەسە ، ئۆزۈن ئۆلۈمە وىرەر .
- دەۋەيە دىدى لىر ھەردان گىلىرسىن ، دىدى خامامدان . دىدى لىر :  
ياغىر بۇ قىچ پاچاندان .
- تىنبلە دىدى لىر قاپىنى ئۆرت ، دىدى يىل اسەر ئۆرتەر .
- سۇ بىر يىردە قالسا ايگەنەر .
- صدق ايلە قارا داشدان مطلب آماق اولار .
- ئۆزۈنە بىر ايگەنە ، يولداشىنا چوۋالدوز .
- نە اومورسان باجىندان ، باجىن ئۆلۈر آجىندان .
- مرد ئۆزۈندىن بىلەر ، نامرد ئۆزگەدن .
- گۈندۈز گەدەر دار دار ائىلەر ، گىجە گەلەر يىر دار ائىلەر .
- گەلدىك خۇيا ، يىتىشىدىك طۇيا .
- نىسبە چاخىر ايكى يول كىشەلەندىرەر .
- كۈر گۆزۈندىن قورخار ، كىچىل باشىندان .
- كاسىبىن داناسى دولتىلى نىن تاياسىنا باخار .
- يۈز ايل اوت اوتلاسان ، گىنە آغزىن دەۋە آغزىنا اوخشاماز .
- يىر بىرک اولاندا ئۆكۈز ، ئۆكۈزدىن گۆرەر .
- ياتان آردىنجا اوياق اولماسىن .
- اينەك گۆز ائىلەمەسە بوغا سىچراماز .
- ايت دىمىرچى دن نە آپارار .
- ايشىدن آرتماز ، دىشىدن آرتار .
- اردبىل بىر شەردىر ، ھەركىس ئۆز وكىلى .
- ار ايبەك سايدىر ، دۈگۈن دۈشە آچىلماز .

## حق عاشىقلار يېمىزدا ن

### "ويسل" نىن حياتى

گئچن صايىمىزدا معروف بىر صنعتكار يېمىز نىن حاقىندا دانىشدىق و اونو ايتىردىگىمىز ، نىسكىللىرىمىزى ، اورەك سوزوموز و دەشەر شىكلىندە دئدىك . بوردان بللەنير كى ، بىر عالم و بىر شاعر ، بىر يازىچى و موسىقى فنىنە واقف و نلار يېمىز نىن نىجە ايشلىرى ، صنعتلىرى و ھىرانىنى نىن نىجە ياشا دىقلارى و ياراندىقلارى و خلقىمىز قازاندىقلارى ئىمرە وفايدا . لاردان دانىشلىق . امما عاشىقلار يېمىزدا گلەنچە كى اقلا ھىر عاشىق دەرت بىۋىك صنعت و ھىرە مال كدىر كى ھىر بىرى بىر استعدادلى صنعت و ھىر صاحى اولان انسانا يىتيرىلىدىر . بودا نىشىقلا دىمك اولار كى ھىر عاشىق دەرت صنعتكار انسانا دىرلىدىر . بودەرت صنعت و استعداد بولاردىر :

- ۱- ياخشى سە مالكا اولوب و ياخشى اوخوماق ۲- ياخشى چالغى (موسىقى) بىلىپ و ياخشى چالماق .
- ۳- ياخشى شعر و قوشمالار قوشوب و ياخشى ايفا ائتمك .
- ۴- بۆتۆن بۇھىرلىرىن ھامىنىنى بىرىئىرە طۇپلايىپ كىندىرەن كىندىرە گزىپ ائىل و خلقىن داھا دۇغروسۇ بۆتۆن مظلوم كۆتلىنە نىن سىمتىنە يۇنلدىپ و صنعتىنى اولار نىن ھىر نىجە اىستەدىكلىرى بىر سە چىۋىرمك . بۇرادا بىز عاشىقلار يېمىز نىن قازاندىقلارى آدلار نىن يالنىز بىر تىكچە سىنە اشارەتدەك « حق عاشىقى ھىق ، عدل و عدالتى سۆھن و اونون مدافعه چىسى اولان ، بۆتۆن ايفا ائىدىكلىرى نىشلىردە داھما ھىق و حق سۆزۇنۇ جانلاندىر ئىپ دىرلى اوگۇدلر وئرن :

فرستالده اىكن ياخشىلىق ائىلە \* ھىمىشەالەندە اختيار اولماز  
گۆنمە گل دۆلتىنە مالىئىنا \* مالا ، ملكە ، عۆمرە اعتبار اولماز

مظلوملار نىن جانلى دىلى اولمۇش و ھىمان مظلوم كۆتلىنە نىن اىچىندىن اۋزى - اۋزۇنە ھىر و صنعتە يىئەلەنن سۆز آچدىقلارى يازىقلاردا ن داھا فلاكتلى بىر حىيات سۆزۇبلر ، عاشىقلار بۆتۆن وارلىقلار بىلا دۇغما ائىللىرىمىزە شىق باغلىدىرلار ، ائىللىرىمىزە قايدا يىئىپ - قارىشىپ داھما ائىل ن سۆيىنچ و كدرلىرىنە شىرك اولوبلار عاشىقلار نىن قوشوب اوخۇدۇق - لارى شىرلر ائىلىمىز نىن رۇھونا و اخلاقىنا دۆزگۆن نىجىپ دۇيغۇلارى آشلايىرلار . عاشىق شىرى ، باياتى و داستانلارى دىلدىن - دىلە دۆشۇر ، ايشلەنير ، آرئىئىپ ، تىمىزلەشىر ائىل ن آرزۇ و دىلكلىرى نىن گىمىزەل ايفادە سىنە چىۋرىلىر .

بىللەلىكلە ئىلىمىزىن مالىيە و پارلاق ادبى ئىروتى كىمى ئىل ئىلە  
پاشايىر، ئىل ئىلە قالىر. ئىچاق بۇنىۋدا دىمەلى يىككى، عاشىقلار —  
ئىمىزدان ئىلىمىزە گۈزەل — گۈزەل سىقلانمىش سۆزلەر قالىر.

اۋلىغۇن جۇشاڭلىسە كۆپۈك ياغ اۋلىماز

سۆيۈد بار گىتىرسە، باغچا باغ اۋلىماز

زەبىل تىپە اۋلىسا، كۆللۈك داغ اۋلىماز

يىل اسىندە آچاقلار ئىندىرەر

بىز عاشىقلار ئىمىزىن ھىرانى ئىن ياشايىشلار ئىنا دىتلى باخساق

اۋىلاردا غۇمۇر بۇيۇ چىتىن چاللىشقانلىق و حياتلار ئىندا پاشايىش غم،

كدر، غەم، فلاكتلەرە رغما اۋىز دۇغما ئىل و خىللىرىنە قايغى كىلىك

لە پاكلىق، شرافت، ادب، ناموسلۇق، گۈزەل بىگەنىل سۆزلىسەر

اۋىرتىدىكلىرىنى گۈرەرىك و عاشىقلار ئىمىزىن صنعتى حدۇد و سىنىرلا را

سىغماز نىجە قۇرۇت بابا مىزىن سى، سۆز و قۇيۇزۇنۇن شىرتى بۇتۇن

اۋغۇز اۋىللىرىنە عاۋىد اۋلۇب وھامى اۋغۇزلار ئىن اۋرەكلىرىنە ايشلەيىپ

حانلار ئىنا سىنردى، اىندى عاشىقلار ئىمىز دا اۋلىمىل «پىرلىرىن» بۇ

درى ياخشى اۋىرەنە بىلىپلار مىللا بىر ساۋالى و بىر شىكىلى يا بىر

قارا داغلى ويا بىر ارض رۇملۇ، سىۋاسلى عاشىق ئىن ھىر و صنعتىندە ھىچ

بىر آيرى سىچكىلىك اۋلا بىلمىز، تىكە بىرى اۋىر سىندىن باحار ئىقلى و

اۋىتادلىق ئرتىق اۋلا بىلەر، اۋدۇركى بۇمقالەدە دىگىلى حق عاشىقلار

ئىمىزدان بىرى نىن نىجە حيات ئىندا و نىجە بۇغۇنتۇلۇ غم و كدرلىرىن

و بۇتۇن بۇنلار رغما درىن و گۈزەل سۆزلرى و نىجە خۇش قىلىپلىرىن

دانىشا جاغىق و بۇ حق عاشىق ئىن آدى عاشىق «ويسل» دىر.

عاشىق ويسل اۋىز اۋىز حيات ئىندا بىللە سۆز آچىر ۱۳۱۲ ھ. قىمى دە

آنام رحىملىك يايلاقدا قۇيۇن ساغما دان گىلىركىن، مى يۇل اۋىرەرىندە

دۇنيا يا گىتىرمىش، يىنى بىر انسان، يىنى بىر اۋشاق...

سۆرۇشاندا كى، مىمكىن اۋلىسا نە فىلىندە دۇغۇلدۇغۇنۇز و دىيەسىنىز

جواب و ئىر اۋلىسا نە فىلىندە دۇغۇلدۇغۇنۇز و دىيەسىنىز

باشلانقىچ سىرالار ئىندا. اۋنىۋدا بۇردان تاپىرام، اۋ زامانلار قۇيۇنلار

داغدا اۋلۇر و داغدا قۇيۇن ساغماغا گىدەرلەر، گىلىرلەر... اۋشلىسا

خاطىرلايىرام اۋ مۇس اۋلاچاق.

كىچىك داھا دۇغۇسۇ كۆرپە ويسلىن اۋستۇندە دۇغۇلدۇغۇ يۇل،

بۇيۇك آذربايجان شاعرى قاضى برهان الدينين شېرى سيواسين شىرق  
قىشلاق ناحيهسى (سيورى آلان) كىندىندە آي پېنار اۇتلاغىنا كىدن يۇل  
آغچا قىشلاق بۇجاغىنا باغلى آيرى سۆزلە اۇرتا آنادۇلۇنۇن لاپ  
اۇرتاسى ...

بۇرادا ايستىردىم اوزانىمىزىن بىر شىرىن اۇخودۇقدان صۇنرا  
سۆزۆمۆزە دوام ائدەك :

اۇزۇن ، اينچە بىريۇلدايىم ، كىدىيۇرۇم كۆندۆز ، كىچە  
بىلمىيۇرۇم نە حالدايىم ، كىدىيۇرۇم كۆندۆز ، كىچە

دۇنيايا كىلدىگىم آندا يىرىدىم عىنى زاماندا

ايكى قاپىلى بىر خاتدا (۵) كىدىيۇرۇم كۆندۆز كىچە

بۇ سۆيىملى حق عاشىقى بۇسازلا سۆزارى ويسل اۇزۇن اينچە بىريۇل  
كىدىر ، بۇيۇل نەدىر ؟! كىدىر - كىدىر ھارا جاتىر ، كۆرۈنۈر يۇل -  
اۇزۇنلۇغۇ نىچە حياتىن چىنىلىگىندىن دانيشۇرسا اينچەلىكى دە حقى  
ايزلەيىر اطرافىندا اۇلان يارامازلارا بۇلاشماسىن دىيە اينچەلىشمە -  
سى دىر ، شىرىن دۇردۇنچى مصراع سىندا ايكى قاپىلى بىر كاروانسرادان  
ھنى كىدىر كۆندۆز ، كىچە ، كۆرۈنۈركى بۇدۇنيا اشۇ اوزانىمىزىن  
كۆزۈندە اصل حقە دۇغرۇقرا نىمىزىن دىدىكى مقصدە دۇغرۇ كىدن يۇلجو  
( مسافر ) لارا بۇيۇك بىر كاروانسرادان باشقا بىرشى دىگىلدىمىر ، اۇ  
اۇزۇن اينچە حيات يۇلۇنۇ كىدە - كىدە ياشى نىن يىتمىش دۇققۇزۇندا  
جاتىر ، عاشىقنى كۆزلىرىندىن صۇرۇشاندا اۇ ، بۇ سۆزلەرلە جواب وئىرىمىز  
يىددى ياشىماق در كۆزۈ ياشايىب يىددى ياشىمدا كۆزلىرىمى ايتىردىم ،  
يىنى يىددى ياشىمدا چىچك چىخارىب چىچك خستەلىگىندىن اولجە صاغ  
كۆزۈمۇ الدن وئىردىم ، صۇنرا صۇل كۆزۈمە پردە اندى ، تام صۇل كۆزۈم  
آچىلسىن دىيە مىنى ( آغ داغ معدنى ) ندەكى دۇكتۇرا آپارماغا قارلاندى ،  
باخىن عاشىقىمىزىن باش يازىشۇنا آناسى اينك صاغاركن يانىشۇنا  
گلن آتاسىنا دۇنۇب باخاندا آتانىن اليندەكى چۇبۇغۇن ايتى اۇجو  
دگىر اوشاق جىغازىن صۇل كۆزۈ صىزىر تۇكۇلۇر و بىلەلىكلە اوشاق  
ياشىندا ايكى كۆزۈ بىردىن كۆرمز اۇلۇر ، دۇنياسى قارالۇر ! ...

تسلى تاپسىن وبىر مشغلە اۇلسۇن دىيە ويسلى ساز و سۆيلەنىشە  
يۇنلدىن آتاسى اۇلۇر ، اۇنا بىر سازلىر اولجە آيرى عاشىقلارنى قۇشدۇغۇنۇ  
أزىرلەدىر صۇنرا ياواش - ياواش اوزۇ شعر قۇشماغا باشلايۇر .

گنج ياشىمدا فلک وۇردۇ باشىما \* آلدىردىم اليىدىن ايکى گۇزۇمۇ  
يىنى دگمىش ايدىم يىددى ياشىما \* گۇر ايتىردىم باھارىنى يازىمى

باغلاندىم گۇشەدە قالدىم بىر زمان \* نىچە كىمسەلرە دىدىم الامان  
اۇن بىشجە ياشىما گىرىنجە ھمان \* يا واش يا واش دۆزەن ائتتىم سارىمى

اۆچىۈز<sup>(۶)</sup> اۇندا گلىمىش ايدىم جھانا \* دۇنيا يا باخمادان من قانا قانا  
قدر بۇيلە ايمىش چىچك باھانا \* لوحا قلم قارا يازمىش يازىمى  
عاشىقىمىزدان آتا-آنا وعائىلەسى حقىدە صۇرۇشاندا اۇ دىير:  
آتام اكينچى داھا دۇغرۇسۇ بىر جۇتجۇ ايدى احمد آدىندا اۇقدر گۇن  
آلتىندا ايشلەدىگىندىن قارالدىغىنا گۇرە كىندە اۇنا قاراجا احمد  
دلىھ بىس لردىلر، چۇخ فقير بىر آدامىدى، آنامىن آدى گلزار ايدى .  
آتام يىتمىش ياشىنا قدر وارا ايدى، آنام دا آلتىمىشنى اۇتمۇشۇ، اۇل  
آنام و سكىز آى صۇنرا آتام وفات اىتمىش .

– نىچە باجى قارداشىنىز؟ صۇرۇشاندا اوزانىمىز:

– آنامىن قالىپ ياشايان اۇچ ائولادى اۇلۇب . بىرى منم بىرى كىچىك  
باجىم اليف آدىندا، بىردە بۇيۇك قارداشىم على آدىندا، آما مىندىن  
بۇيۇك باجىلارىم و مىندىن كىچىك بىر باجىم ھراۋچو چىچك خستەلىگىندىن  
اۇلمۇشلىر، ومن چىچك خستەلىگىندىن قالخدىقدان صۇنرا آيدىندىر كى،  
گزنمىردىم، ائودىن دىشارى (اشىگە) چىخا بىلمىردىم، ا و كىچىك باجىم  
اليف مىنى گزدىردى . گىت – گىدە مىنى اۇگرتدى چۇخ زىمىنى و چۇخ  
ھىمىنى گۇردۇم . بۇ دردە مبتلا اۇلدوغومدان قاپاق تا يىددى ياشىما  
قدر مىن دە ھركىس كىمى گزدىم، قاشدىم، سگىرتدىم، گۇلدۇم، اۇينا دىم يىددى  
ياشىمدا چىچك خستەلىگىندىن ايکى گۇزلىرىمى ايتىردىم .

اشلەگىنىش بانا دۇنيا داراۋلدۇ \* تىملىسۇز گۇنلۇم بىر قاراۋلدۇ  
گۇنۇم زىندان، گىجەلرىم زاراۋلدۇ \* قدر ايلە بۇلە مەدىم قۇزۇمۇ،

ويىل دىر، دۇنيا يا مىن نىە گلىدىم \* بىر زامان ناغلادىم، بىر زامان گۇلدۇم  
گۇنلۇمەتلى كىدىمدە بۇلدۇم \* سىرايىلە تىكىن ائتتىم اوزۇمۇ  
پاك اۆرەكلى اوزانىمىزىن مۇمروندە اۇلان ان آخى گۇنلىر .

يازىمى قارا يازىلمىش اوزانىمىز، بىرىنجى دۇنيا ساۋاشى ايللىرىندە

گنجەجىك بىر دلى قانلى اۇلۇر. كىندىن بۆتۆن گىنلرى جوانلارنى ساواشا  
گىتدىكىدە "سيورالان" كىندىدە تىك باشىنا بىراۋ قالىر. اۇنا آجى گلىن  
گۆنلرى اوز دىلىلە بىلە آنلادىر :

« بۆتۆن كىندىلى عىگر اۇلدۇ، منىم ياشىت تاي تۇشلارىم داها مىسى  
عىگر اۇلدۇ. من كىندە قالدۇغىمدا چۇخ متاثر اۇلدۇم سىسى دە  
دىنىمىن و آنا طۇرپاق و آنا وطنىمىن يۇلۇندا قىزغىن بىر ساواشا  
گىرە بىلمەدىگىم بىردە گىندىلرىن دالىجا آنالارى و باجىلارنى آغلايىر  
سىزلايىر... بالام هاردا قالدۇ؟ كاغازى گىلمەدى، گۆرەس ساغدىر ويا  
شەيد اۇلۇپ كىمى سۆزلر... اۇنلار دىن و وطن خىمتىنە گىتدى و مىن  
بۇندا محروم قالدۇم. چۇخ اۇزۇلدۇم، چۇخ چكىم. من دە گىتسە ايدىم،  
ايندى ھركىس منىم دە ياسىمى تۇتاردى. آرزىلاردى، آرايىپ، آختاراردى  
... عىبا دىن و وطن اۇغرۇندا شەيد اۇلماق نەبۇيۇك سعادتمىش»

قامبور (قوز) فلەك سانكى مىنى قايىشىردى  
اشىدىن دۇستدان نازلى ياردان آيىشىردى  
گىزلى سىررىم مەلكتە دۇيۇردۇ \* سانكى مىنىم بىراقتىدىگىم وارگىبى

كىمىنە آت وئرمىش اشىدىرە رگزەر \* كىمىنە عشق وئرمىش، جۇشۇر رگزەر  
كىمىنە مال وئرمىز، قاشدىر رگزەر \* سانكى بۇنۇ زىگىن اشىمەك زۇرگىبى

بىرقىشمىنا يايلا وئرمىش كۆي وئرمىش  
بىر قىشمىنا بۇيۇك - بۇيۇك راي وئرمىش  
سۇدىگىنە گۆزەللىكلە بۇي وئرمىش  
آل ياناقلار شەلە وئرىر نۇر گىسىبى

بىرىنىن عقلى يۇخ دلى ديوانسە \* بىرقىسمى محتاجدىر آجى صۇفانسە  
بىرقىسمىنى زىگىن اشىمىش يان يانە \* شىمدى كىندى ساخلا نيور سىر گىبى

كىمىنە ساز وئرمىش، چالار اگلەنير \* كىمى دۇق ايچىندە گۆلر، اگلەنير  
ويسل گۆزىا شلارىن سىلر اگلەنير \* يىتەر غىرى اۇمما گۆزۇن كۇر گىبى  
گىت - گىتە اوزانىمىزىن اۇلۇ تانرىنى نىن گۆزەل نىمىتى اۇلان خۇش  
سى اۆرەكلەر انىر، جانلار سىنير. اۇ يىرە چاتىر كى سى نىن اۇجۇن

تۇتۇپ، ساراغىندا گزىپ، گەدىپا ئلدىن - ئىلە كىندىن - كىندە آختارىپ  
آرايىپا، وزانىمىزنى تاپىشلار، اللە تبارك و تعالى نىن ويسلە لطف  
بۇيۇردۇغۇ خوش سىنىنى ھامى نىن قولايغىنا چاتدىرماق ايچىن آولجە  
رادىو ادارەسىنە، سۇنرا تلويزىيۇنا پارىشلار، ايشا ئلە اولۇر كى،  
ھركس رادىودان ويسلىن سىنىنى اشىدىندە ئىلە بىلىمىر ايشلىرىنى  
بۇراخمايىپ سۇدىكى اوزانىنى دىنلەمەسەن .

من گەدرم آدىم قالار، دۇستلار منى خايطىرلاستىن  
دۇگۇن اولار، بايرام اولار، دۇستلار منى خايطىرلاستىن  
جان قەسەدە دۇرماز، اوچار، دۇنيا بىرخان قۇناق كۇچر  
آى دۇلنار، ايللىر كىچەر، دۇستلار منى خايطىرلاستىن .  
جان بدىندىن آيرىلاچاق، تۇتمىز باجا، يانماز اوچاق  
سلام اولسۇن قۇچاق - قۇچاق، دۇستلار منى خايطىرلاستىن  
نە گلىسىمدى نە گەدەردىم، گۇندىن گۇنە آرتىدى دىدىم .  
غرىپ قالىر يىرىم، يۇردۇم، دۇستلار منى خايطىرلاستىن  
آچار - سۇلار تۇرلۇ چىچك، كىملىر گۇلمۇش كىم گۇلەجك  
مۇراد يالان، اولۇم يىرچك، دۇستلار منى خايطىرلاستىن .  
گۇن ايكىندى آخشام اولۇر، گۇركى باشا نەلر گلىر .  
ويسل گەدەر آدى قالىر، دۇستلار منى خايطىرلاستىن .

دۇغۇدۇر ويسل گەدەر آدى و صنعتى ياشار، آيرى سۆزلە ويسلىن  
دۇيغۇلارنى نىن اناعىلىسى دۇنيا مىزدا بىزىملە، ائولادلارنىمىزلا ياشار  
ئىلە بىللە دىركى دۇنيا تىكاملە گەدىر دىمىشلىر، آما گرەك گۇزەللىگە  
و تىكاملە گەدىن غىمىرلى تاشىماق، تاپماق . جۇنكى بىرا ئىلىن و خلقىن  
تارىخىندە بەضا يۇزايلىدىن يۇزايلى بىر پارلاق سىما بىر ياخشى صنعتكار  
بىرنىچە سىچكىن بىلىك آدامى و سىچكىن بىركۇماندان يابىر دۇلت  
آدامى ويا علم عالمىندە يۇكسك مراحىلە چاتان انسانلار گلىر . . . . .  
قىممىتى آداملارنىمىز اولۇ تاشرىدان گىردىكلىرى بۇتۇن باجاريلىق و  
نعمىتلىرى ھامى انسانلار پايلايىر، دۇشۇنچەلىرى ايلە كۇرقارانشلىقلا -  
رىمىزنى آيدىنلا دىشلار . . . . . بىزىم بۇ باجاريلىقلارنى قدر دۇغما ئىللىرىنى  
بىزگىنلىكدىن بىلگى سىزلىكدىن آيىرا بىلن ايشلىرىمىزە دۇزەن (نظام)  
گىرنىلرىمىزى تاشىمالى يىق، باجاريلىق و صنعتلىرىنى بىجەرىپ وگۇللە -  
ندىرىپ، مېوەسىنى ئىللىرىمىزە ياشىمالى يىق، شعر، ادب، خوش سىلە موسىقى

انسانلارنى نىجە ئىستەدىكلەرى كىمى يۆكسەلەيلىرى... بۇرا دا ئازىبا يىچاننى  
بۇيۇك شاعىرى ب. ۋاھىزادەنىن بۇ سۆزۈنۈ دە قىدا ئىتتىك ئىستەدىمكى  
دەير: "موسىقىنى گۇرۇمك ئۇلماز، تۇتاق ۋە كىمى ئىستەمك دە ئۇلماز  
ئەمما ئۇ انسانى دۆشۈندۈرەر" بىللەلىكلە وىسلىن درىن مەنالى قۇشما -  
لارنى، جانا سىنىر سىنى و دۆشۈندۈرۈچۈ چالغىسى نىجە انسانى ئىدىئىلاتماز؟  
خۇسۇسىيە بۇ سىنىت ئادامى بىرە شىق ۋە حق عاشىقى ئۇلا، گۇستىرىپ ئوگرتىد -  
يىكى ھەيۋەت ۋە دۇيغۇ و دۆشۈنچە مىزى ئارى - ئارى ئىدىيە ۋە مەنى  
انسانلارنى سەادەتە دۇغۇرۇپ بارىرى...

طارلام سنه اوچيوز فيدان آشلاسام  
 طارلا جۇشار، امك جۇشار، ائل جۇشار  
 گۆجۆم يىتسە ھمن ايشە باشلاسام  
 قازما جۇشار، كۆرەك جۇشار، بئل جۇشار

محيطيমে اورنگ اۇلماق ماقصاديثم  
 سئوينير اعولاديثم، سئوينير آديثم  
 خيز ايله وئهرديم اۇلسا قاناديثم  
 يۇلچۇ جۇشار، آياق جۇشار، يۇل جۇشار

چالیشیرسان طوپراق وئریر جومرتدییر  
امکسیر ایسته مک ، درمانسیز دردییر  
چالیشماق انسانا بویوک ثروتدییر  
کسه جوشار ، گئونول جوشار ، ال جوشار

بىزىم آختارىشپ آراشدىرىشچى و يارىشپ يارادانلار ئىمىزدان، آيىرى سۆزلە آيدىنلار ئىمىزدان اىستەگىمىز بۇ اۇلا بىلەر كى، آراشپ آختارىشپ سىيەسىز، آدامسىز، يالقىز، ياردىمىش اوزى - اوزۇنە باجارىشقا و دۇرد ھىر وىنعتە يىلەنن اۇلۇ تانرى نىن كرىم و قدرتىنە سۈكەنن حق عاشىقلار ئىمىزى آختارىشپ، تاپىش نىچە چتىن ياشادىقلار نى گۇرسۇن دىگرلى ھىر و ىنعتلرىننن آلىب خلقىمىزە پا يلاسىن ...

يىلدا بىر گز چىچك آچان آغاشلار \*  
 ھر طرفدن جىئويىلدا شىر او قوشلار \*  
 گۈزەللىن قولاغى كۆپەنى<sup>(۹)</sup> ساخلار \*  
 مەھتابلا بىرلەشكەن شىل پىراخلار \*  
 يىل دىگەنچە قۇل بۇداقلار زوڭ چىكر \*

ھاياتدا انسانا غۇمۇر باغىشلار \*  
 سحر جۇشا، بۆلبۆل جۇشا رىگۈل جۇشا \*  
 آغاچىن يارىغا مىوھنى قۇخلار \*  
 كۈلگە جۇشا، مەھتاب جۇشا دال جۇشا \*  
 دورماز اينلار، يىرقا لانا رھۇ، چىكر \*

دەمىشلىرىكى، بۇدەرتلىرى بو چكىر \* ويسل آغلار، سارنى اينلر، تىل جۇشار  
 زمان گىچدىكجە اوزانىمىزىن رۇحلىرى و قوللاخلارنى اۇخشاين مليح  
 و خوش سى و دۇلقۇن معنالى قوشمالارنى، ائل ايچرە يايىلدىق—دان  
 سۇنرا شريف گوز حكيملىرىندىن بىرى بۇ قىرارە گليركى، ويسلىن گوزۇن  
 آچىتىن گوزۇنۇ بىر جراحي عملياتلا آچىتىن نىچە گوز حكيملىرى ايلسە  
 مشورتلىردىن سۇنرا ويسلىن گوزۇنۇ معالجه اقدىب آچماق ايستەينسە  
 ويسل راي و اۆرەك سوزۇنۇ بىللە دىيىر:

— اي حكيم! من ايندى گۆرمەدىگىمدە او شىلىرى گۆرمۇرمكى هامى  
 گۆرە بىلىر، و من او شىلىرى گۆرۈرمكى، ھىچ كىس گۆرمۇر و اوزۇمۇن  
 بۇيۇك بىر دۇنيام، بۇيۇك بىر عالمىم وار. سىز منىم گۆزۇمۇ معالجه  
 اقدىب آچسانىز اۇنلارنى گۆرەجەكمكى هامى گۆرۈر و اوز دۇنيام  
 يىغىلىپ داغىلاچاق، آيا دگر بۇنا كى بىرگوز آچماق ايلە بۇيۇك بىر  
 سەويملى دۇنيانى يىخاسان...؟ حكىملر قانع اولوبال گۆتۈرۈرلر.  
 بۇردا ويسلىن حكىملە دانىشىغىنى قدرتلى شاعرىمىز ب، وھابزادە  
 ۴۵ مصراع لى "اوز دۇنيام منىم" آدىلى شعرىندىن ۱۸ مصراع سىنى  
 گىرىرىك:

گوزۇنۇ آچارىق—دەدى — حكىمار \* اۇراھى اولمادى عملياتا  
 دەدى—كۆرلۇغۇملا بىرذرە قدر \* كۆسكۈن دگىلمكى، من بۇھياتا  
 دۇنيا نىچە دىرسەقۇي اولسۇن ائلە \* آماندىر، منى دەر اجات قۇيۇن سىز  
 منىم اوز قىلبىمدە، اوز اۆرەگىمدە \* قوردۇغۇم دۇنيايا تۇخۇنمايىتىن سىز  
 ان شىرىن ان گۆزەل دىلكلىرىمدىن \* سلطنت قۇرمۇشام اوز قىلبىمدە من  
 اۇمنىم خيالىم، اۇمنىم رۇيام \* منىم اوز دۇنيا ما تاپىلماز عوض  
 بۇنۇبىلىرىمكى، خيالى دۇنيام \* سىزىن دۇنيانىزا اصلا بىزە مـىز  
 دۇنىلىم، دۇنيانىزا اكرتاي اولسا \* سۇلار ايچىمدەكى گۆلۈم، گلشنىم  
 اۇندىن قۇرخۇرامكى گۆزۇم آچىلسا \* داغىلىپ يۇخاۇلار اوردىن اۇمىم  
 كىچىك ويسلىن عائلە دۇرۇمۇ گۆرەك نىچە اولمۇش اولجە آتاسى بۇ  
 نىتلەكى، اۇمىز ساغلىغىنىدا ويسلى ائولندىرىم، بىلكە مىندىن سۇنرا بۇيۇك  
 قارداشى اۇنا باخمادى، اولسۇنكى اۇغۇل اۇشاقلنى اۇلار البتە اۇشاقلارنى  
 آتالارىنا باخارلار دىيە، ائولندىرىر ۸ ايل بۇ قادىنلا ياشايىر سۇنرا  
 آيرىلىشلار، ايكىنجى دفعە آتاسى نىن آداشى اولمۇش گۆلزار آدىلى بىرى  
 سى ايلە ائولەنير اۇندىن ۴ قىز ۲ اۇغلۇ اولۇر.

## گلن مکتوبلار

آقای صابر نورشادی بیزه یازدیفی خصوصی مکتوبوندا وارلیق  
مجله سینه عاید چوخ فایده‌دالی پیشنهادلار و ئرمیش، بیزیا زیجی‌نین  
مکتوبونو بورادا عینا درج ائده‌رک آقای نوشادی دن خواهش  
ائدیریک بو پیشنهادلاری عمل ائله‌مک اوچون بیزیمله تماس توتسون.

### محترم وارلیق تحریریه هیئتی!

وارلیق مجله‌سی ایران تورکلرینه ان بیرقیمتلی موهبت ساییلیر.  
آلاهین یاردیم و مددی ایله تحریریه هیئتی اونو زنگینلشدیرمگه داخی  
چوخ چالیشا جاقدير.

منیم کیمی وارلیق مجله‌سی‌نین تازا اوخوجولارینا بیروظیفه ساییلیر  
کی، اوز فیکیرلریمیزی مطرح ائدک و بونا گوره نئچه مطلبی عرض ائتمک  
ایستیرم:

۱ - بوئون محترم و عزیز یازیچیلاردان خواهش اولسون اگر فارسجا مقاله  
وارلیغا گونده ریرلر، اونون قیساسین تورک دیلینده یازسینلار، وفرض  
ائدک اگر تورکجه یازماق بیلیمیه‌لر، بو رخصتی وارلیق مجله‌سینه وئرسین-  
لرکی، بو وظیفه‌نی یئرینه یئتیرسین.

۲ - هر مقاله اوز مفهوم و مقصودون چوخ آیدین وضعده بیان ائتسین و سوز  
اوزاقلارا کی عنوان و سوزون دوروموینان رابطه‌سی اولمیا جاق آپاریل-  
ماسین. اگر محترم یازیچی‌نین بیرنئچه مطلبلری وارکی، قیسا و شماتیک  
حالده بیانی ممکن دگیل، محبت ائتسینلر هر مطلبی آیری بیر مقاله ده یاز-  
سینلار.

۳ - آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز اوغروندا خاطرهلر باره سینده من  
بویله آنلا بیرام کی، هرکیمه‌نین خاطره‌سی وار، اونلاری حتی فارسجا یا زیب  
مجله یه گوندرسین و مجله تورک یازیچیلاری اونلاری تورک دیلینه چئویریب  
تنظیم ائتسینلر. خاطره‌لرین شیرین، آجی و دوزلو حصهلری بیر آخار سوکیمی  
اوخوجولارا منتقل ائدیلسین.

۴ - معروف دونیا ادبیاتیندان عبارت کتابلاردا، بیر سجیم حالدا، بیر  
کتاب فصل، یا بؤلگوسو هر آردیجیل صایدا ایران تورک دیلینه ترجمه  
اولسون و حتی اولابیلرکی، آیری حصه ده هر بیر کتاب بیر مقاله ده مجله ده

چاپ اولسون . علمی و خصوصاً طبی و صحنی و خسته‌لیک باره سینده مقاله‌لر و ترجمه‌لر آنادیلینده یازیلین .

۵ - آذربایجان دیل فولکلوروندا ن نمونه لرحمه سی وارلیق مجله سینده بوش اولوب چوخ محترم آنا فرهنگ و دیل سئون لرین حتما بو باره ده - یازی لاری و تحقیقی مقاله لری واردیر ، امید وارکی هرآردیجیل صایی دا اوندا ن عبارت بیرسؤز طرح ائدیلسین و اوندا ن علاوه آذربایجان خوراک ، پیشیم ، البسه ، تویلار و یاسلار رسملری ، عاشیقلار و آتالار سؤزلری باره ده یازی لار یازیلین .

۶ - آذربایجانجا - فارسجا فرهنگ و اوندا ن عبارت جناب محمد پیفون یازان فرهنگ الحمد لله چاپدا ن چیخیب ویا ییلیب ، برعکس فارسجا - آذربایجانجا فرهنگ باره ده یازیچیلار اؤز تحقیق لرین نشر ائتسینلر . احتمالا سووه ت آذربایجانیندا اؤزگه (بیگانه) فرهنگ لره راجع لغت کتابلاری نشر اولونوب و اونلاردا ن عبارت آذربایجانجا - روسجا ، انگلیز آلمانجا ، و فرانسیزجا فرهنگلر و برعکس لری واردیر . اگر محترم یازیچیلار اونلاری جیبی و قیسسا وضعده آذربایجان حصه سین عرب و فارس حروفونا چئویر چاپ ائتسه لر ، آنادیلینه ایراندا بؤیوک خدمت ائدیبلر .

۷ - امید وارکی ، بعضی ایلك تورک کؤچرچیلر و اونلارین قافقاز و ماوراء - قافقاز و اورال داغلارین و اوزاق قوزئی سایلاردا ن اوزو آشاغی و گونئی طرفلره و بوندا ن عبارت آذربایجان اولکة سینه یئرله شیب و یورد سالما لاری باره ده بیزلره معلومات وئریلسین . "خزر" ، و "قبیله سیزدهم" آدلی بیر کتاب کی جناب آرتور کوکوسلر یازیبلار و ایراندا فارس دیلینده ایکی محترم مترجم اونو ، بو مختلف عناوینله ترجمه ائدیبلر و "خوارزمی" و "آلفا" نشریات ی اونلاری نشر ائدیپ . قاراندوروخ ازمنه لره بیر چراغ کیمی نور سا چییر و کتابین منابعی چوخ زنگین دیر . آلاهیین امیدیلن بیزیم آنادیلده یازیچی - لاریمیز بو باره ده بؤیله همت ائتسینلر . صابر نورشادی

۱۳۶۳/۶/۳۱

ھرمەتلى آتام اوستاد شەھرىارین " تەجەلل تەھمىلى " عنوانلى فارىجا شەرىنین  
قائىرى آلتىندا يازدىغىم دردەل اوستاد خەزىنە خەتاب : افشار

قىش كۆچۈب ، يۇخدى سازاقدان ئىز ، اۇلغوش يىئە ياز  
يىئە گۈللەردەدى قاز  
سوسما ! اى نازلى آتا ، ھەرنەنى گۈرسن يىئە ياز  
اۇلغوشام طەبەئە بىياز  
نازىن ! بىدى ، دا نازائىلەمە ، نازە نە نىياز  
گل ائىلە نازىنىنى آز  
آغى ياز ، قارەنى ياز ، گۈردۈگۈن ھەربىرنەنى بىياز  
قىل " مەخالف " ، " شەھناز "  
چۇڭ جىسارتدى دانىشماق مەنە ، عفو ائىلە آتا  
طەبەئەنى قۇيما ياتا !  
ھق سۆزۈن ياز ، اۇخويان يا توتا ، يا اينكى آتا  
سۈدە اىستەر سۇقاتا  
دارىخىرسانسا ، " سەتارى " الەآل بىر چال اۇخى  
يادا سال آجى ، تۇخى  
قەلبىمى ائىلە ھەدەف ، كىپرىگىن ايلن چال اۇخى  
مەو ائىلە وارى ، يۇخى  
چونكى بىر درد دەيىك اوستاد ، سۆزۈمۈ سەن قانىسان  
سەن دە مەن تەك يانىسان  
سەن ھەنر عالمىنىن ھەم جانىسان ، ھەم قانىسان  
شەھرا سەلتەنى سان  
دەغلارام بۇيىلەكى ھەجران اۇدو باغرىم يارالير  
روزگاريم قارالير  
دەشمىم يۇخ ، بو نە ھەكمەتدىكى ، جانىم يارالير  
نەچە رەنگىم سارالير  
ناكسىن طەنەسى دردەن داھا چۇڭ ياندىرىرى  
سەنەمە اۇخ وورورى  
مەتەج اۇلسان گۈرەسەن دوستلار ھامى يان وورورى  
خەلقى شەھان قورورى

فملى شعر، قانلى گوزوم ياشى، آنام، بىردە تارىم  
 يالنىز اولموشلا يارىم  
 "دشت"ە دوشموش نىچە گور سىزلىرى پودىلە تارىم  
 ازىلىبدىر وقــــارىم  
 نىچە يول ايستەمىشم بو ياشايشدان ال اوزوم  
 دىنلە نىسكىل لى سوزوم  
 قىزارىب سىللىر آلتىندا منىم بو ايت اوزوم  
 نىچە هر درده دوزوم؟  
 وثرمىشم درد و غمىلە بوتون عمروم بادا من  
 يانمىشام هر اودا من  
 كاش اولام وصاليندان ايچم بير بادا من  
 دوستاغام دونيادا من  
 بير ائله كون ده گلر، دان يئلى هر يئردە اسر  
 او نسيم ظلمى كسر  
 آلار الهامىن او گوندن، يارادار شاعر اثر  
 عدل اولار يئر سره سر  
 دىلىمە، وارلىغىما سن بير آلىنماز قالاسان  
 نئىدەكى بير نالاسان  
 يئنه آرزوم بودو: ايللر بويو سن ساغ قالاسان  
 صاباچا يول سالاسان  
 هر نه گل ـ گشت دن اورە كلردە فقط ايزدى قالير  
 اونلارى يادە سالير  
 يالقيز "افشار" نىچە ايلدير غمى غماوستە قالير  
 اودى دايم اوجالير

۱۳۶۲/۲/۵

جبهه دن بیر آذربایجانلی سربازین گوندردیگی شعرینی عینا درج ائدیریک

### خوزستانیمیز

\*\*\*\*\*

آلتی قارا قیزیل، تورپاغی ساری  
هرنه اکهن بوردا، چوخ اولار باری  
قیشدا، نه بورانی، نه دهکی قاری  
بورادا چوخ گئدیپ قهرمانیمیز  
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

عربی، عجمی قوشا قارداش دیر  
بیرلیگی، دوشمانین باشینا داش دیر  
بیر- بیرینه یامان گونده سیرداش دیر  
وطنه قوربان دیر هر انسانیمیز  
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

هر قاریش تورپاغی آل قانسا باتیب  
بو یئرده چوخ ایگیت ابدی یاتیب  
جسمینی، جانینی تورپاغا قاتیب  
بورادا آخیب دیر قیزیل قانیمیز  
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

توپلارین گولله سی چوللری سئوکوب  
دمیری، قاندالی اریدیپ، تئوکوب  
اوردوموز دوشمانین بئلینی بوکوب  
تاریخده ثبت اولدو بو دورانیمیز  
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

دوشمانین کینه سی ائیلهدی قهر  
سست ائده بیزلری بلکه بیر تهر

## قارا قېش

ساخته باسدى ياز بېغدى  
گىف قاچدى تشك ايعدى  
هاسى گوه زللىر گىغدى  
گوه تۇللىر يىقىم قالدى

باغچادا گۇللىر سۇلدۇ  
ياغىقدان گوه للىر دۇلدۇ  
يارىقلار خزه ل اۇلدۇ  
گۇنۇن رنگى سارالدى

خزه للىر گىغدى يىغله  
قوشلار گوه بېدۇ ياك ائىله  
آچىلدىقجا فاصله  
فرستىمىز دارالدى

قالماق باغدان افر  
زحمتلر اۇلدۇ هدر  
موه ندو بىر - بىر اومىدلر  
اوره گىمىز قارالدى

يىغىق بېغدى چىراقىن  
مىسى باغدى بۇلاغىن  
گۆوه ندىگىمىز داغىن

يۇللارىنى قارالدى...

دۇكتور حميد نىلىلى تهران - ۱۳۵۱ (مۇن)

توخا رخا نلى عا بىاس

( ۳ )

|                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| او، معدن مروت دىر        | شفا وئردى منه مئولا    |
| قولاقىمدا وار صداسى      | اؤز گەدن خضرى الياسى   |
| حسن - حسين آقاسى         | شفا وئردى منه مئولا    |
| مؤمن لره او، آقاديىر     | آدى ياسين و طاها دىر   |
| قرآن ايچره هل اتى دىر    | شفا وئردى منه مئولا    |
| نقطه با بسم الله         | اوعلى دىر ولى الله     |
| اونو تعريف ائديب الله    | شفا وئردى منه مئولا    |
| نقطه اصل ايمان دىر       | او دا مظهر قرآن دىر    |
| بىر آدى شاه مردان دىر    | شفا وئردى منه مئولا    |
| ملايك لر ثناخوان دىر     | جبريل اونا دربان دىر   |
| شهنشاه انس جان دىر       | شفا وئردى منه مئولا    |
| مهد ايچره بولدو اژدرى    | اولدوردو عمرو عتقى     |
| قوپاردى در خيبرى         | شفا وئردى منه مئولا    |
| غدير خم دا ايمى          | اوجودا گلىدى لافتى     |
| گون اوزوندن تاپدى ضيا    | شفا وئردى منه مئولا    |
| اولدو كعبه تين اشوينده   | ياتدى پيغمبر يفرينده   |
| ذوالفقار ديزى اوستونده   | شفا وئردى منه مئولا    |
| آقام شاه ولايت دىر       | باش اوسته آلاء شاه دىر |
| آند ايچمه گى نه بابت دىر | شفا وئردى منه مئولا    |
| نه ناموس وار سنده نه عار | بىر كيمسه ين خيانتكار  |
| دوز چۆره گيم سنى دوتار   | شفا وئردى منه مئولا    |
| عابباسام سوزوم دئيه رم   | جگرى يى من دلهرم       |
| قول عبدالله آند ايچهرم   | شفا وئردى منه مئولا    |

عابباس دئدى : قول عبدالله سن اگر دؤغرو دئيرن گل ايندى

منیمینن گفدهک . بو اما مزادا اسماعیل<sup>۱</sup> آند ایچک کی بیر- بیرینه  
خیانت ائیله مه یک . قول عبدالله قبول ائیله دی . گلدیلر اما مزادا یا  
گورهک عابباس نه دئییر :

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| بودور عرضیم منیم سینه     | یا اما مزادا اسماعیل    |
| بیر رحم ائیله آقا منه     | یا اما مزادا اسماعیل    |
| آستانایا باش قوی-سارام    | قیزیلدن قندیل آسارام    |
| ایله قیرخ قوربان کسهر م   | یا اما مزادا اسماعیل    |
| گنجه - گوندوز قیللم ناماز | حق ایلن . ائیلهرم نیاز  |
| خیانت کار ریشه سین قاز    | یا اما مزادا اسماعیل    |
| منیم باغیریم دولو قانددیر | آقامیز شاه مردان دیر    |
| آندی سیندیرمک یا ماندیر   | یا اما مزادا اسماعیل    |
| هر دم یالان آند ایچن-ده   | قول عبدالله دی شرمند-ده |
| عابباسی قویما شرمند-ده    | یا اما مزادا اسماعیل    |

قول عبداللهینان عابباس آند ایجدیلر ، گلیب بیر نقاش تا پیسب  
ایسته دیلر گولگزین نقشینی چکیب ، شاه عابباس ایچون آپارالار ، گولگز  
بیر پول نقاشا وئریب دئدی : منیم نقشیمی خراب ائیله گینن ، البته  
هونا گوره کی شاه عابباس گوروب قبول ائیله سین بلکه اونوتو خاخاللی  
عابباسا وئرسین . عابباس چاتیب گوردو کی نقاش پیس نقش چکیری ، دئدی  
نقاش مگر باشین بدنینه آغیردیر کی منیم یاریمین نقشین پیس چکیرن  
نقاش قورخودان گولگزین قاشلارینی میزان چکدی . تامام ائیله پیسب  
وئردی عابباسین الینه ، عابباس نقشه باخیب گورهک نه دئییر :

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| من قوربانام سنی چکن نقاشا        | دستیمی وئرمیشم دامانا گولگز   |
| او آلا گوزلره او قلم قاشا        | ابرولارین بنزه رکمانا گولگز   |
| اوزومو سورتهرم اوزه بوخاقا       | لبالبه دایایاق ، دوداق دوداقا |
| شیرین جانیم ، یارا قوربان صاداقا | آق سینهن سینهمه دایانا گولگز  |
| درین - درین دریا لاردا المیشام   | یانار اودو شیرین جاناسالمیشام |
| او آلا گوزلره بنده اولموشام      | یارینی یاندیران هجرانا گولگز  |
| مرواریدان یئگدیر اونون دیشلوی    | قوس قزح چکیلیب دیر قاش-شلاری  |
| هریانیندا دوشوب هوروک ساشلاری    | دردیمی چاتدیران درمانا گولگز  |

عا بباسا دثییر، من نشیله رم مال لا ولا    احل گله دیل دوتولا    لال اول  
 بوغازی نین دئورد دئوره سی خالا ولا    دودا قیم خالارین بیرسانا گولگز  
 عا بباسینان قول عبدالله گولگزین نقشین گوتوروب گلدیلر  
 اصفاهانین بیر آغا جلیغیندا گولگزی سا خلایب، عا بباسینان قول  
 عبدالله گلدیلر شهره، بیرموقع شاه عا بباس حضورنا چاتدیلا کئی،  
 فرنگ ائلجی سی ده وارایدی، قول عبدالله گولگزین نقشین شاه  
 عا بباسا تقدیم ائیلدی، شاه عباس دا ائوز قلبینده بیلدی کئی، عا بباس  
 شاه ولایت کمر بسته سی دیر، دئدی : من بونو اینجیتمه رم، گولگزی  
 وئره رم عا بباسا، اما ظاهرده سیاست ایچون کئی فرنگ ائلجی سی ایله  
 نووچه لر دئمه سینلر شاه عا بباس ائوز نشانلی سینی عا بباسا وئردی  
 اوز دئونده ریب عا بباسا طرف دئدی : عا بباس سن گئتدین کئی گولگزی  
 منیمچون گتیره ن، من ده سنه خاطر جمع ایدیم. اما گئتمیش سن بیر  
 یالان کاغاذ منه یازمیشان دوبارا گولگزی گوتوروب قاچمیشان، ایندی  
 عا بباس بولار گئچیب، اگر بیئش کلمه بونقشه یازاشیق دئیهن سنین  
 تقصیریندن گئچه رم، عا بباس باخدی گئوردو شاه عا بباسین نظری گولگزین  
 قاشلارین دوتوب، دئدی :

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| سیلکینیپن چیخدین برج حمل دن     | بنزه ر گولگز مرتضایا قاشلارین    |
| دریا قیراقیندا وئریلدی ایلقار   | محمد ا مصطفایا قاشلارین          |
| بوینونا سالیبدیر قیزیلدن طوقو   | بیزی ده ائلدوره رگوزلرین ذوقو    |
| آز قالیب یان دیرسین جمالین شوقو | هر یئره سالما سین ساییا قاشلارین |
| کیمیم گوللری نین یاشیل صوناسی   | مین ناز ایله بسله یبدیر آناسی    |
| کیمین واردیر سنین تک آق سینه سی | اوخشا دیرلار هلال - آیا قاشلارین |
| هلالی قاشلارین آل حناسی وار     | قولا قیندا قیزیلی، الماسی وار    |
| او گول یاناقلارین تاماشاسی وار  | طعنه وورار کمان - یایا قاشلارین  |
| بوگله ن بزیرگان او گئدن خوجا    | بیربوسا وئرلیریندن من آجا        |
| من عا بباسام شاها ائتمه م التجا | گتدی گولگز التجایا قاشلارین      |

بو کلمه شاه عا بباسا آغیر گلیب، دئدی : عا بباس سن ائلله  
 اولموشان کئی، منی سایمیران ؟ الله وئردیخانی چاغیریب دئدی : الله  
 وئردی عا بباسین قوللارین باغلا آپار سال زندانا، گونده بیرکوزه سو  
 و اوچ دانا آریا چوره گی بیله سینه وئر، گولگزی ده آپارین گول



قارا دیر قاشلارین، گوزلرین مارال  
 منی یوخسول گوردون، شاهي برجلال  
 سیخيلمیشم علی کیمین سروره  
 جفایی من چکم گولون شاه دره  
 ایلقار وئردیم عجب دوشدوم بلایا  
 ترحم ائیله سن، من بینوا ییسا  
 عادل شاهیم یوخدور یئته دیوانا  
 امیدوارام او، قوردو قوم پیمانا  
 عابباس دئییر: نذری نیاز ائیله یک  
 سنین تک بولبولون گلشنی اولاق  
 اما عابباس بئله خیال ائیلدی کی، گولگز ایندی ایواندان آشاغا  
 انیب اونون یانینا گلر، بو طرفدن ده گولگز ایستیردی کی، آشا قان سین،  
 با خیب گوردو شاه عابباس پنجره دالیندا باخیر، اوز یانیندا دئدی: اگر من  
 عابباس یانینا گئدهم شاه عابباس هرا یکیمیزی ده اولدوره ر، بونا گوره  
 آشاغا اشنمه دی، عابباس گوردو کی، گولگز آشاغا گلمه دی، اوقاتی تلخ  
 اولوب گوره ک گولگزه نه دئییر:  
 داد آقارلار بد زمانه اولوبدور \* اوغول آتا، قیز آنانی بگه نمر  
 شاهین پرده سینده بیر قیزا گله شیب \* کافر اولوب مسلماننی بگه نمر  
 آدم وار دیر یا خشی، یا مانی سچیر \* آدم وار دیر قوناق گورنده قاچیر  
 آدم وار دیر بیر یول حسرتین چکیر \* آدم وار دیر گوهر - کانی بگه نمر  
 آدم وار بگه نمر، شش دانگ مولکو \* قاف داغین، شیر ایلانی بگه نمر  
 قیزیل گولدن سوزدوره لر گلابی \* عشقین قویماز گئده دیده مه خوابی  
 دولانیر چشمه نی گوتورمز آبسی \* کئچی نین قوتورو چایی بگه نمر  
 الله کسین بو گوزه لین حالینی \* یاددان چیخاردیبدیر، اایل قارینی  
 ایسته مه نم بوباغچی نین بارینی \* گولله نیب دیر من تک خاری بگه نمر  
 هر نه چکم بو گوزه لین بلا سین \* من گورمه نم آخیر بونون وفا سین  
 کیم ائله سین عشق اودونون چاراسین \* جوجه اولوب یومورتانی بگه نمر  
 من دوشموشم اوندان ساری ذلتیه \* ایندی باخین بو گوزه لده صفتیه  
 گوزو دوشوب اونون مالی دولته \* شاهي گوروب، من گدانی بگه نمر

اول گونده و فریب الیمه گوللر \* ایندی یاخی وورار سینمه میللر  
 توغارخانلی عابباس باشیا گوللر \* دوشگونموشن، یاردا سنی بگه نمر!  
 عابباس سوزون توکه دیب، یوغاری باخاند، گوردوشاه عابباس باشی  
 اوستونده، پنجره دالیندا دوروب تماشا ائیلیر، بیلدی کی گولگز شاه  
 عابباس قورخوسوندا ان آشاغا گلمدی، ایندی گوره ک عابباس شاه عابباسا  
 نه دئیر:

شاهیم گل منیعدن یامان باشلاما \* منیم عرضیم گئدر خانا یئتیشیر  
 آغ اوزونده خالین قیمت اددیلر \* مین تومنلیک بازرگانا یئتیشیر  
 اوجا داغلار قوجار ساخلار، قارینی \* بولبول چکر، گولون آهی زارینی  
 گونگل خسرت چکر، ایستهر یارینی \* اوز دردیم وار بیردرمانا یئتیشیر  
 ای آقالار، نسق یوخدور دلیمه \* چاره یوخدور حقدن گلن اولومه  
 هرکس یارین الین وئره الیمه \* مهدی دیوانیندا سانا یئتیشیر  
 ماباس دئیر یاریم نقابین آتدی \* جمالین گورستدی، گون اوزون توتدی  
 هرکس بو گولگزین عشقینه باتدی \* سکیز جنت بیر رضوانا یئتیشیر  
 شاه عابباس دئدی: اللهوئردیخان، صاباح عابباسی بو، باغا گتیر،  
 اگر گولگری قیزلار ایچینده تانیدی، من بیلهرم کی، حق عاشیقی دیر،  
 گولگری وئره، بیله سین، اگر تانیمادی کی داخی دانیشماسین، شاه  
 عابباس بیلیردی کی، عابباس کمر بسته دیر، گولگری تانیر، بو اییش  
 سیاست ایچون یاخی دیر، بو شرط باشا گلسه خلقین آغزی باغلانارداخی  
 دئمزلر شاه عابباس نه ایچون اوز نشانلی سینى وئردی نوکرینه، خلاصه  
 صاباح اللهوئردیخان عابباسی گول باغچایا گتیردی. شاه عابباس دا  
 بوتون محرم لرین گول باغچایا ایسته ییب، اوردا اگلشدیلر. فرمان  
 وئردی عابباسین گوزلرین باغلایین گولگزه قیرخ اینجه قیزینه  
 عمارت قاباغیندا قیزلار ایچینده دورموشدو و بیر قره کنیز وارایدی  
 کی چوخ هیکللی ایدی اودم او، گولگزین قاباغیندا قرار دوتدو.  
 کی عابباس بونا گوره دئدی:

چوخ چکمیشم قارا گونو \* سئومه نم سندن یئنگینی  
 قارا بولوت، دوتما گونو \* قوی یاریم آشکار گورونسون  
 عاشیق اولان گئجه یاتماز \* گوزهل یارین هئجه ساتماز

پالچىق گون قاباغىن دوتماز \* قوى يارىم آشكار گورونسون  
 اوزون وورما داغدان داغلا \* عجب دوشدون مئويز باغلا  
 قارا كنيز، ايت قيراغلا \* قوى يارىم آشكار گورونسون  
 او زمان گولگزي رد ائيله ديلر كنيزلر ايچينه عباس ادا مه وئردى  
 قوربانام زولفون پيچيـنـه \* عنبر چولاشيب ايچيـنـه  
 گئتدين كنيزلر ايچيـنـه \* قوى يارىم آشكار گورونسون  
 بو گلەن منيم آهوم دىـر \* حق بيلەر قىلە گاهيم دىـر  
 عابباسام كيم بدخواهيم دىـر \* قوى يارىم آشكار گورونسون  
 شاه عباس گئنه فرمان وئردى كى، عابباسى زندانا سالىنلار ،  
 عابباسى آپا ريب زندانا سالدیلار ، نئچه گوندن صورا شاه عابباس  
 زندان دالينا گليب ، قولاق آسیردى، گوردو عابباس بئله اوخويور :  
 ای آقالر بئله سلطانی اولان \* نه يه گرهك قالا غملر ايچينده ؟  
 گوزەل شاهی گورەن هئچوقت چورومز \* اوز ایل قالسا شئی نملر ايچينده  
 سن منيم سروريم، سن منيم آقام \* بولبولام گول جمالينا مشتاقام  
 صورتين حسنودان گوتوردوم مقام \* سيزيللارام زيل بملر ايچينده  
 عرضيمى ائيله رم آقا من سـنـه \* زنداتلار گوشه سی يئرا ولوب منكه  
 آواره قالميشام دادا چات گئنه \* غلامين گورنه همدملر ايچينده  
 بو زندان ايچينده سس وئرره مسه \* گلین رحم ائيله يين من تکی کسه  
 من آپاررام پناه بىردا درسـه \* شکوه چی يم بو ماتملر ايچينده  
 هر نئجه قول اولسا خطاسيز اولماز \* دونيادا هئج آقا سخاسيزا ولماز  
 آقاسى سن اولان زنداندا قالماز \* من قالميشام بومجرملر ايچينده  
 درديمى آرتيردى گولگز ها واسى \* هئج ساغالماز بودرديمين ياراسى  
 جانيم اولسون مرد آقانىن فدا سى \* پروانه تک يانسين شملر ايچينده  
 من امميشەم لىلريندن قانارام \* گئجه قارا گوندوزلريم سانارام  
 آليشميشام، توتاشارام، يانارام \* يارى گورسم، نامجرملر ايچينده  
 عابباس دئيرا ول صاحب دين سن \* کمترين قولويام قدريمي بيل سن  
 هر مجلسه واران صدرنشين سن \* اول معلم، منجملر ايچينده  
 شاه عابباس بو سوزلرى ائشيديب، عابباسا اورەگى چوخ يانسدى،

ما باج عابباسی یانینا ایسته ییب، بویوردو: عابباس من بیردفعه ده  
 گولگری سنین یانینا گتیررهم، اگر قیزلار ایچینده اونو تانیلر  
 گولگر سنین دیر، عابباس عرض ائیلدی: اختیار سنین دیر، عابباسی  
 گتیریب اندرون عمارتینده گوزون باغلادیلار، شاه عابباس ده خواجه  
 سرالار و محرم لرینن اوتوروب فرمان وئردی کی، بوتون قیزلارینن حرم  
 - لر گلیب گئچسینلر، قیزلار سوزه - سوزه بنا قویدولار گلیب - گئچماغا  
 تانوبت گولگزه چاتدی. گولگر پرده دن چیخنده گوره که عابباس نه دئیر:  
 سالانیبن گلیر سراپ - سرده دن \* یاریمین گلماقی نمایان اولدو  
 اوزمین عشوه اینن قدم گوتورور \* منزله چاتینجک باغیریم قان اولدو  
 سنینن ائیلهدیم، عهدی پیمانلار \* بیر بیرها ولموشدوک بیز شیرین جانلار  
 قاشی گوزون کیپریکلرین ساینلار \* اولار گئچدی اوره گیمده سان اولدو  
 قاشین یای دیر، کیپریکلرین اوخموش \* عشقین دردنی اوره گیمده چوخوموش  
 بیوفاسن گوزهل وفان یوخوموش \* سنین قدین سرو تک روان اولدو  
 چون اوزون داغا - داشا آتارسان \* او آلا گوزلردن کیپرک وورارسان  
 وفاسیزن اوزگه لره باخارسان \* صولا باخما گولگزیولون یان اولدو  
 من قوربانام سنی دوغان آنا یا \* سنی دوغدو، منی سالدی بلایا  
 خدام رحم ائیله سین من بینوایا \* شیدا بولبول سنه توش طرلان اولدو  
 من قوربانام اولوسونا، ائلینه \* گوموش کمر بند یاراشیر بئلینه  
 بال تئوکولور دودا قیندان دیلینه \* ایسته دیگیم باهار، نه خزان اولدو  
 من عابباسام، اوخودوقوم یازارام \* تازی بیلر شاه عابباسدان بئزارام  
 ابدال اولوب بیابانی گزهرم. \* سنین عشقین منه آبی نان اولدو  
 شاه عابباس دئدی: عابباس ایندی کی، مندن بئزار اولموشان؟  
 گر که زنداندا قالان تا ادب اولوب، بو سوزلردن دئمه یین. فرمان  
 وئردی گئنه عابباسی زندان سالدیلار.  
 بیرنجه گوندن صونرا شاه عابباس اوز - اوزونه دئدی: حقیف  
 اولسون عابباسا کی، ادب سیز حواندیر، من ایستیرم اوندان بی -  
 انسانلیقی گوروم تا بوقیزین طویون دوتوب اونا وئیریم، اوزگه ل -  
 رده داخی بیرسوز منیم بارهم ده دئمه سینلر، آما، بیر طرفدن ده خواجه سرا  
 لارینان نوجه لر اوز - اوزلرینه دئییردیلر اگر بوقیزی شاه عابباس

اؤزو ایسته رآلسین پس نییه طویون توتمور؟ اگر ایستیری هابباسا  
وئرسین پس نییه اونو زندانا سالیبدیر؟ بوتون بو ایشده سات  
قالمیشدیلا. گئنه بیرگون شاه عابباس گلیب زندانین دالیندا قولا  
آسدی، گوردو کی، عابباس دئییر:

فلک هارا گئدیم سنین الیندن \* دردیمن چوغدور، دئییه بیلیم یارام  
آه چکمکدن سینمه دؤندوبیریانا \* گه لگرایچون اولدوم بختی قارام

اوزمین دردیمن اوره گیمده وار منیم \* چک خنجرین بوسینه می یار منیم  
اوزگه سینن گولر، وینار، یار منیم \* زندانا یقتمیشم نه دلدارا من

گئچیرتدیم مومرومون جوان چاغینی \* بو سینمه چکدیم عشقین داغینی  
چوخلو گرک بو گوزهل فراقینی \* چکم بوزنداندا تک آوارا من

عشقین سودا سینا دوشموشم کللم \* اوره گیم اولدانیب من اوزوم بیللم  
دشم اولدورلر، دشمنم اولللم \* قلبیم دردینه بیللم چارا من

یاخچی سالدین فلک اولدارا منی \* گجه لر گوندوزلر قارقارام سنی  
بولبولام ایستهرم گلشن - چمنی \* باخارام گلشنده اوچان سارا من

نه مدت من چکیم عشقین جفا سین؟ \* کیمه عرض ائیله ییم اوره ک یاراسین  
کیم ائیله سین بودردیمین چاراسین \* گرفتار اولموشام گول تک خارام

من عابباسام زندان ایچره قالارام \* یاریم یادا ساللام، حالسیر اولارام  
هریفرده وارسام قارقیش ائلهرم \* چکیلسم ده دورد طرفدن دارا من

شاه عابباسین اندازهدن آرتیق اونا اوره گی یانیب، صاباح عابباسی  
چا عیریپ دئدی: عابباس دستور وئرمیشم، قیزلار بوتون گلیب سنین نظره

یندن گئچسینلر اگر بوسفر گولگری تانیدین، طویون دوتوب سنه وئره  
عابباس دئدی: بنده اطاعت واریم. عابباسی گتیردیله حرام سیرادا

گوزلرین باغلاییب، ساخلادیلار. بو طرفدن شاه عابباس بوتون حرم لرین  
'گله شیب، قیزلارا فرمان وئریپ گلیب گئچسینلر، حرم لر ایچینده بیر

قیز وارایدی کی، باشی کئچل ایدی بوتون قیزلاردان فیافه سی پیسراقیدی  
بو قیز گئچنده شاه عابباس دئدی: عابباس تانیمادین، بو کئچسل

گولگراییدی. عابباس عرض ایلدی: شاهیم ساغ اولسون، اجازه وئر گوزو  
باغلی بئش کلمه بو کئچل قیزین شانینده دئییم، شاه عابباس اجازه

وئردی گوره ک عابباس نه دئدی:

سحردن گلیدی سـلامه \* باشی قارپیز، دوداق یالا

شعله سی دوشدو عالمه \* بورشر خیاردان آرتیق—دیور  
 بو قیزین پیس— پیس دیشلری \* بیر— بیره گنچه ر قی—جلاری  
 اونون خوردا تیکیشلری \* کهنه پالاندان آرتیق—دیور  
 گوزهل دگیل دیوانه دیر \* شاهتسی حیوانه—دیور  
 دوداق دگیل وردانه دیر \* آغیر تایچادان آرتیق—دیور  
 غول بیابانسی باشلاری \* قارمایا بنزهر دیشلری  
 باخین سیز اگری قاشلاری \* قیریق لاییندان آرتیق—دیور  
 ساق گوزو باخیردی آیا \* چپ گوزو سای سالیب چایا  
 کاغاذ آیاریر خ—دایا \* بویو مناردان آرتیق—دیور  
 هابباس دئییر مسلمانلار \* بونو گوره ن بیرزاد آنلار  
 توک سالار بوندان حیوانلار \* قارا قاباندان آرتیق—دیور  
 هامیسیندان صورا گولگز اوطاقدان چیخیب گلدی، گوره ک عابباس  
 گولگزین گلماغینا گوره نه دئییر:  
 ساللانا— ساللانا چیخدی پرده دن \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 اموگود آلمیش آتادان، هم آنادان \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 منیم اولسان، سنی ورم فلکه \* باشین ایچون منی سالما دیلکه  
 بو گولگز حوری دیر، بنزهر ملکه \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 بو دیاردا دوشر اولدو یولوموز \* اوردک اوچدو ویره ن قالدی گولومو  
 یار گلینجه نئحه اولور حالیمیز \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 وئرمه نم من سنی پ—ریزادلارا \* پریزادلار حئیراندیلار بو یارا  
 گرفتارام زنخداندا خاللارا \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 جمالین گون کیمین شعله سالیبدیر \* باخان گوزلر سنه حئیران قالیبدیر  
 عشقین دلی سی یم باغیریم دلیبدیر \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 گونگل ایستر، هر دم هر دم یاد ائدر \* یاد ائتدی که عقل ائوین بر باد ائدر  
 باخا منه سینیق قلبیم شاد ائدر \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 گاه آغلادیر، گاه منی گولدورور \* گاه هریشرده گوزه للیگین بیلدیریر  
 عابباس دئییر بو درد منی اولدورور \* ای آقالار بو گلن یار منیمدیر  
 اوتورانلار دئدی لر: قبله عالم ساق اولسون عابباس هر د—عه ده

گولگزی تانیبیدیر، ایندی صلاح بودورکی، گولگزی عابباسا وئریب اونو غمدن راحت ائیلهین . شاه عابباس دئدی : عابباس اگر گولگزی سنه وئرمه سم نه ائیلهرن ؟ عابباس دئدی : گئدیب آقام شاه مردانه شکایت ائیلهرم . تاختی وی ویران ائدهر . گئنه شاه عابباسین آجیغی گلیب دئدی : اللهوئردیخان عابباسی آپار ، سال زنداندا داخی یول تاپماسین کی منیم الیمدن شکایت گئده . اللهوئردیخان عابباسی گئوتوروب یولدا دئدی : عابباس اگر من سنی بورا خام ، قول وئره رن کی ، داخی بـوردا قالما ییب ، باش گئوتوروب ، بیر یانا گئده ن ؟ البت ، شاه عابباس بیلسه منیم اوزومون کوچ کلفتیمی اولدوره ر . عابباس دئدی : اللهوئرـدیخان سن منی بیر گول باغچایا آپار ، بیر دفعه ده گولگزی گـئوروم چیخیب ، گئدیم . اللهوئردیخان قبول ائیلدی . عابباسی گتیردی گول باغچایا . عابباس باخیب ، گوردو گولگز ایوان ایچینده دوروب گول باغچایا تاماشا ائدیر . گوره ک عابباس گولگزه نه دئییر :

باشینا دئوندوگوم مه جبین دلبر \* باشیا دولانیم نه زیان ائیلر ؟  
 قاشلارین ترسانی دینه گتیریر \* گوزلرین کافری مسلمان ائیلر  
 من سئومیشم ، اولموشام ابدال \* زرخدانین دورون دوتورسیاه خال  
 دیشلرین صدفدیر ، دیلیندیر دلال \* هر گلیب گئده نی اوزوندن ائیلر  
 حسرت اولدوم صحبتیه سارییا \* بند اولموشام یئرشیه نازییا  
 من قوربانام سنین آلا گوزویه \* او آلا گوزلرین باغریم قان ائیلر  
 گرفتارام آللیندا کی خالیسیا \* قوناق ائیله دوداغیندا بالییا  
 منیم جانیم قوربان شیرین جانیا \* عشق سووداسی باشدانه طوفان ائیلر  
 من سنی سئومیشم جاندان کئچمیشم \* عشقین گردابینا یامان دوشمیشم  
 جمالین گئورونجه من محوا ولموشام \* یئل اسدی کجه سیاه زولفون یان ائیلر  
 منیم یاریم حوری کیمی گئورونور \* صدف دیشلر مرواری تک دوزولور  
 دانیشاندا مشک و عنبر تئوکولور \* مشک اییی دیر حالیم پریشان ائیلر  
 ککلیک کیمی سکیب گئدر یوللاری \* مست ائیله ییب زرخداندا خاللاری  
 چولاشا بوینوما یارین قوللاری \* یار داندان ایلغار آلان جان قوربان ائیلر  
 عادل شاهیم یوخدور یئته دیوانا \* عرضیمی ائیله پیم من یانا - یانا  
 یوسف کیمی منی سالدین زنداندا \* بو ظلم کی سن ائتدین هانسی خان ائیلر  
 داد ائیلهرم کیمسه گلمز دادیما \* یا خشی دئدیم ، یامان گلدی آدیما

ھردم سنین عشقین دوشر یادیما \* یاندریر جسدیم چراغان ائیلر  
 گولگزینن قول بوینوما سالایدیما \* آق سینه نده مەن من اوینا دایدیما  
 او غنچه لیلردن بیرده دادیدیما \* غنچه لردونیا می گلستان ائیلر  
 من قوربانام یارین چشم مستینه \* جلاد اولدو گیردی جانیم قصدینه  
 عابباس دییر منیم قبریما وستینه \* زولفلرین آچ گولگز گول افشان ائیلر

عابباس بونو دئدی کی گولگز آشاغا گل سین، گولگزده ایستدی ان سین  
 گل سین حیاطا. آما گوردو کی، شاه عابباس پنجره دن باخیری، گولگز  
 اوزون بیر آز کناره چکدی کی، عابباسین دردی تازا لاییب آلیب، گوره ک  
 گولگزه نه دئییر:

دئییب سنینن گولمه دیما \* شیرین یارینان درمه دیما  
 وفاسیزیدین بیلمه دیما \* هئچ یار وفاسیز اولماسین  
 وفاسیزلیق اله دوشوب \* شاهی گوروب منی آتیپ  
 دولتیمی دشمن چاپیب \* قول دا آقاسیز اولماسین  
 دردیم آرتیوردی از لدن \* بئرار اولدوم بو گولگزه لدن  
 عومور باغی دولدو خزلدن \* هئچ باغ صفاسیز اولماسین  
 چکدیم یولوندا جفانی \* ترک ائیلدیم خانمسانی  
 ایسته م بو بی وفانی \* اما دعاسیز اولماسین  
 دا من سینه بئل باغلامام \* دردینن حکمر داغلامام  
 وفاسیزن یادا سالمام \* غنیم قاداسیز اولماسین  
 توف ائیلرم بو دونیا یا \* هئی باخار او بی وفایا  
 عاشیقین سالیر جفایا \* عاشق جفاسیز اولماسین  
 بو گولگزه له چوخ گووه ندیم \* سوزلرینی من ایناندیم  
 ایلقارینا آرخالاندیم \* ایگیت آرخاسیز اولماسین  
 گلشنیندن گول درمه دیما \* وفاسینی من گورمه دیما  
 او بلا دیر ایسته مه دیما \* هئچ ائو بلاسیز اولماسین  
 غابباس دئییر بو دونیا دا \* ایشیم دوشوبدور بیسدا دا  
 هئچ عاشیقین بو دونیا دا \* دردی دواسیز اولماسین

عابباس بو سوزلری گولگزه دئیندن صورا اوز دهنده ریب اللهوئردی  
 خانا دئدی: اللهوئردیخان من بئله ده بیلمز دیم، آرواددا وفا اولماز

ایمیش ، قاییدی ب بنا قویدو گئتماقا کی ، گولگز پشمان اولسوب  
 اوز- اوزونه دئدی : عابباس هم چوخ غیرتلی دیر، هم چوخ اوره گینی  
 نازیک ، اگر بوسفر مندن کوسه داخی منی یاد ائیلمز، یئیراق بودور ،  
 عابباسین اوره گین اله گتیرم اگر شاه عابباس منی دوغراسادا من  
 عابباسدان گئچن دگلم . قاچاراق پله لردن آشاغا انیب ، عابباسین  
 دالیندا بنا ائیلدی بو عنوان چاغیریب گولون آماقا :

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| یولا گئدن یولجو اوغلان      | * قئییت گل احسان ائیلرم    |
| یارالارین جراحسی یام        | * طبیبیم درمان ائیلرم      |
| من قوربانام او حالییسا      | * صبر ائیله چاتیم یانیسا   |
| بو جانیم خسته جانینسا       | * مین دفعه قوربان ائیلرم   |
| ایسته دیگین وار باغیمدا     | * شهیدی شکر دوداغیمدا      |
| بیلکه گزهک اوطاقیمدا        | * سنی من مهممان ائیلرم     |
| سنه دئیم جانیم اوغلان       | * شیرین جانیم سنه قوربان   |
| دوشوم یاستیق ، قولوم یورقان | * سینهمی سوزان ائیلرم      |
| قادران آلیم من آغلارام      | * سینهمی چپ- راست داغلارام |
| اهدال گیمی پوست باغلارام    | * زولفوم سایبان ائیلرم     |
| بولوندا حسرت چکهرم          | * باغیریم باشینی تیکهرم    |
| دیدمدن قان - یاش توکرم      | * دریای عمان ائیلرم        |
| سنه دئیم قبله گاهیم         | * بی تقصیرم یوخ گناهیم     |
| اوستویه زولف سیاهیم         | * توکوب من افشان ائیلرم    |
| دوشهرم ال - ایاقییسا        | * اوزوم ساللام قوجاقییسا   |
| دوداق قوییم دوداقییسا       | * قوجاقدان دیوان ائیلرم    |
| گوزلری یه قوربان اولسلام    | * فوللاریم بوینویا ساللام  |
| بوسه وئررم بوسه آلام        | * سنه فدا جان ائیلرم       |
| عابباس دئوب دالا باخدی      | * جگریم اودلارا یاخدی      |
| گئتمه توخارخان ایراقدی      | * سنیله پیمان ائیلرم       |

ايله کی، عابباس بو سوزلری گولگزدن ائشیتدی قلبی آچیلدی دالی  
 قاییدی گوردو گولگز دالیجه گلیر بوردا گورهک عابباس گولگزه نه  
 دئیر:

بوگله ن شہبازین قول سال بوینونا \* دیلیندن دیشیندن دوداقدان ائوب

آل ایله چانه سین قووزات یوخاری \* زنگدان آلتیندا خاللاریندا ناووپ  
 آق اوزو گون کیمین شعله سالییدیر \* بونون عشقی منیم جانیم آلییدیر  
 سیاه زولف لریندن بیرتئل سالییدیر \* اوتقلین آلتیندا ساچلاریندا ناووپ  
 بوگوزه لین چوغدور منه ظولم ایشی \* گوزه ل ککلیک کیمین وار دیر یثیش  
 اینجیدن مدغن دردندیر دیشی \* قشعاق دودا قیندا نباللاریندا ناووپ  
 مونا اولوب گولایچینده چالیشیر \* عشق اودونا دوشوب یانار آلیشیر  
 آغزی قوربان شیرین شیریندانیشیر \* بوگوزه لین شیرین دیللریندن اوپ  
 بوگوزه لین قوینو جنت باغی دیر \* هلالی قاشلاری آجر طاقی دیر  
 آق سینه سی مثل کاغذ آقی دیر \* قوشا ممه سی نین اورتا سیندا ناووپ  
 من قوربانام بوجا نالین نازینا \* یشتیشیدیم صحبتینه سازینا  
 قویا یدیم ده دا قیم آق بوغازینا \* غنچه دهانیندا دیشلریندن اوپ  
 باغری می ازیدیر عشقین یاراسی \* آق اوزه تئوکولوب زولفون ساییاسی  
 لبلرین مثال خونسار آلماسی \* بو گولگزین مارال گوزلریندن اوپ  
 عابباس دئیرمن نئيله ییم دونیا دا \* فلک قویمورمن یشتیشیم مرادا  
 دلی شیطان دئیرا یکی آرادا \* بوگولگزین مینا گردتیندن اوپ  
 عابباس سوزون تمام ائيله ییب قول سالیب گولگزین اوزوندن اوپدو  
 گولگز دئدی: عابباس هارا گئدیرن؟ عابباس دئدی گولگز من گئدیرم  
 آقام شاه ولایت یانیندا شاه عابباس الیندن شکایت ائله ییم، اوندان  
 عابباس گولگزینن الله ساخلا سین ائيله ییب، شه هردن چیخدی قیراغبنا  
 ائیلدی یول گئتماقا، اعوز بختی اینن جنگه مشغول ایدی بیرمقدار یول  
 شه هردن آرا آچمیشدی کی، دهونوب دالینا باخاندا گوردو بیر آتلیسی  
 دالدان گلیر، عابباس اعوز- اوزونه دئدی: حتما بوشاه عابباس آتلی-  
 لاریندا ندیر کی، شاه عابباس منیم قاچما قیمدان باش تاپاندان صورا  
 دالیمجه گونده ریبیدیر یئگراق بودور کی، من بو آتلی ینسان آرام  
 دانیشیب اونا یالواریب، یاخارام تا اذیتی منه چاتماسین ائله  
 یاراقدا یوخومدور کی، بونون قاباغیندا چیخیم، بو آرادا آتلیسی  
 عابباسا چاتدی، گوره ک عابباس آتلی یا نه دئیر:

آتلی سندن صورو شسالار \* بو عاشیق هایانا گئتدی  
 دالیمجا دوشمنیم گلیر \* سن دئمه بویانا گئتدی

آتلی بیلن سنی تاری \* دونهرم قبله یه ساری  
 آپاردیلار گولگز باری \* قارقانا - قارقانا گئتدی  
 در حقیقده ظولم اولوبدور \* اوره گیمی درد آلیب دیر  
 گوزلریم یاشدان دولوبدور \* دونه ریب آقانا گئتدی  
 منه جفا ائدن چوخدور \* من بیکسم ، کسیم یوخدور  
 دردیم حدیندن آرتیق دیر \* دئمه سن درمانا گئتدی  
 اوره ک پیمانه سی دولدو \* شاه عابباس ظولمو چوخ اولدو  
 گولگز یاری الدن آلدی \* قلبی یانا - یانا گئتدی  
 نشتسین آقا - نشتسین آقا \* دوشمن باغرین پشیلماغا  
 اوز عرضینی ائیلماغا \* نجفیه دیوانا گئتدی  
 سندن آتلی لارین خاصی \* سییردین قلبیمین پاسی  
 خبر آسالار عابباسی \* دئینه توخارخانا گئتدی  
 عابباس سوزونو قورتاراندا نورا آتلی کی ، شاه ولایت ایددی ،  
 بویوردو : عابباس منی تانیمیران ؟ عابباس بیردن آقاسین تانییب ،  
 توپراقا دوشدو . شاه ولایت بویوردو : عابباس بو کاغاذی آل آپار شاه  
 عابباسین الینه وئرگینن ، گرهک سنین طویون دوتسون . عابباس  
 کاغاذی آقام الیندن آلیب ، اؤپوب ، گوزو اوستونه قویدو . سئوینه -  
 سئوینه قایدیب شه هره گلدی . دروازه دن شاهلیق دستگاهینه گیردی .  
 اللهوئردیخان عابباسی گورجک ایکی الی ووردو اوز باشیندان ، دئدی :  
 ائویم ییخیلسین عابباس هارا گئدیرن ؟ عابباس ایشین اولموشونو  
 دئدی . اللهوئردیخان عابباسین گوزوندن اؤپوب بیلر شاه عابباس  
 حضورنا گلدیلر ، شاه عابباس دئدی : اللهوئردیخان عابباسی نه ایچسون  
 بورا گتیردین ؟ اللهوئردیخان عرض ائیلدی قبله عالم ساغ اولسون  
 عابباس آقاسی شاه ولایتدن سیزه کاغاذ گتیریب دیر ، شاه عابباس بوسوزو  
 ائشیدیب دوردو آقا دئدی : عابباس بورا کیمین آقامین کاغاذین  
 سن گتیرمیشسن ، ایندی سن دور ، تا من اوزوم مؤولامین کاغاذین پئشواز  
 ائیله ییب ، اونون خدمتینه گلیم . شاه عابباس اول کاغاذ تعظیم  
 ائیله ییب ، فرمان وئردی بیر سیننی اشرفی نیاز ائیلدیلر ، کاغاذی آلیب  
 اؤپوب گوزو اوستونه قویدو اوندان نورا کاغاذی آچیب گوردو کی ،  
 یازیب ای شاه عابباس من گولگری توخارخانلی عابباسا وئرمیشمن ده

طویون دوتگونان والسلاام . شاه عابباس فرمان وئردی طوی تدارکسی  
گئورونسون ،اوندا دئدی : ای عابباس ایندی بخش اون کلمه دئی گئوروم ،  
مندن راضی اولموشان یا یوخ ؟ گئورهک عابباس نه دئییر :

- ای آقالار سیزه تعریف ائیله ییم \* کئوپک شیطان پیس جولاشار آداما  
کهنه دشمن گلیب داخی دوستا ولماز \* بیرگون اولور حیله وورار آداما  
آساندان گلر ساغلاماز دیرک \* محمد امتینده ایمان گرهک  
چیلپاغا گئییم وئر ، آجادا چورک \* قیامتده اولور چوخ یار آداما  
ایگیت اولان دونیا مالین بکنمز \* تاجینا ، تختینه هئچوقت گووه نمز  
اولوم حقدیر ، اما وقتی بیلینمز \* حان چیخاندا گرچک اولار آداما  
چرخ فلک بیرگردشده دولانماز \* مؤمنه ظولم ائدر اوووا وتا نماز  
آییق اولان زینتینه آلدانماز \* آلاسادا یا مان چاتار آداما  
گئوزوم بوشیطاندا ن غافل ولما سین \* بودونیا فانی دیر اونود و تما سن  
ایمان گوهرینی ارزان ساتما سین \* آخرتده بهشت آلار آداما  
جانین ساغ دیر خدا ونده شکرائیله \* نمازین قیل بودونیا دا ذکر ائیله  
دوت اوووجون ، جهنمه فکر ائیله \* یانار اوتدان سپردورار آداما  
عزرائیل وقتینده قانشار اولاندا \* او شیرین جانیا لرزه سالاندا  
دولانیب گئوزلرین حقدہ قالاندا \* خوش مملدن هرای وار آداما  
قووم ، قارداش ییغیلیبن گلر لر \* سنین واردیلار ، تا دفن ائدر لر  
بئر آلتیندا قویوب یالقیز گئدر لر \* ایلان ، عقرب مونس قالار آداما  
اودمده گلر لر ایکی خوش صفات \* صورو شورلار سندن کل کیفیات  
عمل یا خچی اولسا تا پاران نجات \* بهشتین قاپیسین آچار آداما  
واویلا دیراگر جواب وئرمه یین \* اما مین ، قرآنین دئییه بیلمه یین  
یا خچی عمل ائوز یانیندا گئورمه یین \* نکیر - منکر گورزو وورار آداما  
یا تارسان قبرده محشر اولونجه \* خلائق هامیسی حشره گلیتجه  
نامه عملر اله چاتینجه \* قارا نامه حسرت سالار آداما  
قیامتده غوغا اولار ، قال اولار \* گنه کار بنده نین دیلی لال اولار  
قیل کئورپوده گلر اوردا یول اولار \* شاه مردان گلر قانشار آداما

شاھ عابباسا من دە ایلقار و قیریرم \* اونون ظولملریندن حقیم گنجیرم  
 شاھ مردان خدمتینده دئییرم \* الهی اول سن معدکار آداما  
 عابباس دئییر شاھدا ولسون یارادان \* کینی، عداوتی گوتدوم آرادان  
 باغیشلاماق ایستیرم من خدادان \* رحم ائیله سین اوگرفتار آداما

\*\*\* صون \*\*\*

### میرهدایت حماری ( هدایت )

#### من کیمم؟

~~~~~

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| من کیمم؟ بیر عاشیق ، بیر جانندان کئچن | بیر عشقین باده سین ، دورمادان ایچن    |
| من کیمم؟ یاخشینی، یا ماندان سسکچن     | من گلدیم دونیا یا عاشیق اولماغا       |
| عاشیقام دونیا یا ، عاشیقام ، عاشیق    | دونیا یا ، عشق اولور چونکی یا عاشیق   |
| بیر دریا زهر اولا ، نکجه بیرقاشیق     | عشق اونا وورولسا ، دؤنر قایماغا       |
| بیر گولوش قلبیمده ، قووزایار طوفان    | بیر باغیش کونلومده قانا ائلیه ر ، قان |
| بیر شیرین صحبتله ، گور نئجه آسان      | وئرهرم جانانا ، جانی صسداغا           |
| ولاکین ، مین دهنه گوزل ده اولسا       | بو دونیا ، سربه سر گوزل له دولسا      |
| گئچهرم وطندن ، دونیا ییغیلسا          | قویما رام وطنین عشقین قیراغا          |
| ازلدن سئوگیلیم وطندیر ، وطن           | وطنسیز ، دونیانی نئيله ییرم من؟       |
| اقلین ایسته مه یین ، دیلین سئومه یین  | نه لایق ، ( هدایت ) دیری قالماغا ؟    |

## روزنامه مکافات

### نخستین روزنامه منتشره درخوی

=====

شهرتاریخی خوی پیشینهٔ بس درخشانی دارد. این شهر مبارز در نهضت مشروطیت نیز نقش بزرگی را بر عهده گرفته و در به ثمر رسیدن آزادی و حکومت قانون مجاهدت‌های فراوانی کرده است. چنان که در بهین شهرهای آذربایجان بعد از تبریز خوی دومین کانون جنبش به شمار می‌رفت. مجاهدان این شهر برای رهایی از یوغ استبداد و فلول استعمار با تاسی از دژ آزادی "تبریز" مبارزه بی‌امان خود را بر علیه ستمگران آغاز کردند و بعد از آن که شهرشان از دست عوامل استبداد آزاد شد دست به اصلاحات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زدند. از جمله به تاسیس مدرسه و روزنامه همت گماشتند. چون می‌دانستند که نگهداری آزادی دشوارتر از گرفتن آن است و این امر میسر نیست مگر با بیدار شدن مردم و سالارفتن آگاهی‌سیاسی و شعور اجتماعی توده‌های رختکش که قرن‌های متوالی توسط زورگویان و افراد ضد بشری مسود استعمار قرار گرفته‌اند. آن‌ها به این اصل مسلم اعتقاد داشتند که روزنامه و مدرسه فرزندان توان‌مان فرهنگ یک جا می‌دهند که یکی عهده‌دار تربیت کودکان و دیگری مأمور پرورش بزرگان است. هر جا معاهد، که بخواد مستقل آزاد و سربلند زندگی کند باید افکار مردمش را بالا ببرد و این هم میسر نیست مگر با ایجاد مدارس و مطبوعات آزاد و متعدد. در این میان جراید و کلا وسائل ارتباط جمعی نقش تعیین کننده را در هرا اجتماع دارند. جا معه ای که روزنامه ندارد و یا مطبوعاتش از آزادی برخوردار نیستند آن جا معه را آزاد نمی‌توان شمرد.

آزادخواهان خوی نیز این نیاز اجتماعی و تاریخی را لمس می‌کردند و برای جا معه عمل پوشاندن آن مجاهدت می‌کردند. روزنامه "مکافات" در یک چنین شرایطی تاریخی و در اوج مبارزه جهت رسیدن به حاکمیت خلق و برای زدودن آثار شوم استبداد متولد شد. قدم‌های بس ارزنده‌ای را در راه رسیدن به هدفش برداشت. این جریده انقلابی و نخستین مشروطه‌خواهی ول مؤثری را با زی کرد.

در باره حوادث آن دوران و چگونگی تاسیس روزنامه مکافات در کتاب

"تاریخ خوی" مختصراً چنین می‌خوانیم: "حیدرخان عمو و غلو پهلوانان را در مجلس به‌باکو فرا کرد و در آنجا شنید که آزادخواهان تبریز مقاومت می‌کنند از قفقاز به تبریز آمد و از تبریز به مرند رفت و پس از این که خسوی دوباره به وسیله مجاهدان فتح گردید خود را به خوی رسانید و رشته کارها را به دست گرفت و انجمن تبریز نیز امیرحشمت (سعیدالملک) را که از آزادخواهان بنام بود به فرمانداری خوی برگزید و به این شهر فرستاد و عمو و غلو و امیرحشمت با همکاری یکدیگر شروع به تأسیس ادارات دولتی از قبیل دادگستری، شهرداری و شهربانی نمودند و انجمن خوی به ریاست حاج علی اصغر پارسا بازرگان معروف دوباره جلسات خود را تشکیل داد و هم - چنین میرزا حسن رشیدی به پشتیبانی مجاهدان خوی دبستانی به نام "خیریه" تأسیس نمود و میرزا آقاخان مکافات مرندی نیز روزنامه‌ای دایر و منتشر ساخت"<sup>۱</sup>

ادوارد براون این روزنامه را چنین معرفی میکند:

"روزنامه مکافات در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به مدیریت میرزا آقاخان مرندی مدیر مدرسه مساوات در شهر خوی منتشر می‌شد. بیشتر موضوعات این روزنامه به قلم ابوالحسن خان محمدعلی راده ملقب به سعیدالملک و امیرحشمت می‌باشد که وی در زمان انقلاب مشروطیت، خوی و سلماس را از جانب انقلابیون تصرف کرد. صاحب این روزنامه میرزا نورالله یکانسی و منشی آن انقلابی بوده است. این روزنامه مشتمل بر چهار صفحه به قطع (۵/۶ × ۵/۱۱) که قیمت هر نسخه آن یک عباسی بوده است"<sup>۲</sup>

مرحوم محمدعلی تربیت نیز در فهرست جراید آذربایجان (ص ۴۱۱) این روزنامه را هفتگی و با چاپ سربی معرفی می‌کند.

روزنامه مکافات مثل چراغ پرنوری که تاریکی را روشن می‌کند بعد از انتشار، آثار مثبت اجتماعی و فرهنگی خود را آشکار می‌کند و در نتیجه آزادخواهان و اشخاصی که برای خوشبختی انسان‌ها دلشان می‌طپد را خوشحال می‌کند. به طوری که جراید برون مرزی نیز از انتشار این نشریه استقبال می‌کنند از جمله روزنامه حکمت که توسط میرزا مهدی خان زعیم الدوله تبریزی در قاهره چاپ می‌شد در شماره ۹۳۳ غره جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری درباره مکافات چنین می‌نویسد:

"روزنامه مشکین شما (مکافات) نام که از دارالسرور خوی به نام جناب

(۱) مهدی آقاسی - تاریخ خوی (از انتشارات دانشگاه تبریز ۱۳۵۰) ص ۲۲۷

(۲) ادوارد براون - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران (ج ۳) ص ۹۶

آقا میرزا ابوالحسن محمدملی زاده نگاشته شده و مدیر پاک دلش جناب آقاسای میرزا آقاخان و صاحب امتیاز آن جناب میرزا نورالله علی زاده بوده به تاریخ ربیع الثانی ۱۳۲۷ در آن شهر دلکش منطبع گردیده است. خدا شاهد است دلم از دیدن آن شاد گردید<sup>۱</sup>

بعد از این که شهرخوی به دست انقلابیون آزاد شده و در زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گام های مؤثری برداشته می شود این شهر به یک کانون انقلابی و آزادیخواهان تبدیل می گردد. به طوری که انجمن ولایتی و سایر ارگان های انقلابی با پشتیبانی و حمایت مردم غیور این شهر با چشمان باز تمام حوادث و رویدادهای کشور را زیر نظر می گیرند و هر جا که احساس می کنند کوچکترین خطری استقلال و آزادی کشور را تهدید می کند فوری عکس العمل نشان داده و برای خنثی کردن خطر بسیج می شوند. چنان که بعد از ورود قشون روسیه تزاری به آذربایجان و اشغال تبریز این روزنامه انقلابی با شدت هر چه تمام تر به مقابله بر می خیزد و در افشای جنایات دشمن غدار و ددمنشی های سالدات های روسی و وظیفه انقلابی خود را به خوبی ایفاء می کند. میرزا آقاخان مرندی مدیر این روزنامه می نویسد:

"پس از ورود قشون روس شاه دروان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و برخی از سران آزادیخواهان به کنسولگری دولت عثمانی در تبریز پناهنده شدند. روزنامه های تبریز پاره ای از انتشار خودداری کرده و دم فرو بسته و در گوشه ای نشستند. شاه دروان سید محمد رضای مساوات که در این اوان به تبریز آمده روزنامه مساوات را می نوشت و هم ناگزیر سکوت اختیار کرده لیکن رفتار قشون روس را که مخالف قوانین بین المللی بود مانند تحت الحمایه گرفتن مستبدین و تخریب خانه های مردم به بهانه سوء قصد به سپاه خود و مداخلات در کارهای داخله و غیره از این ها به وسایل نهانی به مدیر مکافات می فرستادند او هم در روزنامه مکافات درخوی نشر می داد زیرا هنوز مجاهدین خوی از تصمیم خویش باز نمانده و با همان حرارت باقی بودند"<sup>۲</sup>

دکتر سلام الله جاوید نیز در این باره می نویسد: "روزنامه مکافات که مرتب منتشر می شد برای آزادی تبلیغ نموده و مجاهدین را برای مبارزه تشویق می کرد. حتی بعد از تسلط قشون روس در تبریز آزادیخواهان

(۱) صدر هاشمی - تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۴) ص ۲۳۵

(۲) رحیم رضا زاده ملک - حیدرخان عمواوغلی چکیده انقلاب - ص ۱۶۶

خوی به رهبری حیدر عمو او غلو چندین ماه دوام کرده مشغول مینارزه بودند. مکافات نیز منتشر شده قسمتی از فجایع روس‌های تزاری را می‌نوشت

مندرجات روزنامه مکافات از نظر سندیت تاریخی نیز ارزش گرانبهائی دارد. این روزنامه اغلب رخ دادهای آن دوره را که در آن نقطه آذر-بایجان روی داده بودند مشروحا درج کرده به طوری که احمد کسروی موقع نگارش تاریخ مشروطه از مطالب این روزنامه در چند مورد استفاده کرده است.

\*\*\*

### چیه دن:

ویرانا چئویردی نئچه کند، شهر  
هویزه، خرمشهر، آبادانیمیز  
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

ایگیتلر نعره‌سی سالدی لرزه‌لر  
بیرلیگین قدرتی گؤستردی اثر  
قازاندی ائلیمیز گون به گون ظفر  
باهارا چئوریلدی زمستانیمیز  
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

گلمیش پولوندا قویام بو جانی  
یئرینه یئتیرم مهدی، پیمانی  
بی‌وفا بیلمه‌سین ائلر (اورمان) ی  
"حب الوطن" دئییب چون ایمانیمیز  
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

رضا - اورمان

## تسلیت

هیئت تحریریه «وارلیق» فوت پدر عزیز و ارجمند آقای  
علی کمالی نویسنده و عضو هیئت تحریریه مجله وارلیق  
را بخدمتشان تسلیت گفته ضمن طلب رحمت برای مرحوم  
اکبر کمالی برای بازماندگان بویره آقای علی کمالی و  
برادران عزیزشان طول عمر و صبر جمیل مسئلت می‌نماید.

وارلیق